المراجعات

مناظره علمی



ترجمه المراجعات : گفت و شنودهای مذهبی حق جو و حق شناس

نویسنده:

عبدالحسین شرف الدین

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه المراجعات : گفت و شنودهای مذهبی حق جو و حق شناس

مشخصات کتاب

سرشناسه : شرف الدین، عبدالحسین، ۱۸۷۳ -۱۹۵۸م.

عنوان قراردادی : المراجعات. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : گفت و شنودهای مذهبی حق جو و حق شناس/ شرف الدین موسوی؛ گزینش و بازنویسی علی اصغر مروج خراسانی؛ استفاده از ترجمه محمدجعفر امامی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری : ۴۳۲ ص.

فروست : مرکز نشر بنیاد معارف اسلامی قم؛ ۵۷.

شابک : ۴۰۰۰ ریال ؛ ۶۵۰۰ ریال : چاپ سوم ۹۶۴-۶۲۸۹-۱۸-۵ ؛ ۷۵۰۰ ریال(چاپ چهارم) ؛ ۸۵۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ نهم)

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۷۶

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۷۸

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۰

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۵ (فیپا)

یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ نهم : پاییز ۱۳۸۷ .

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : کلام شیعه امامیه

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مروج خراسانی، علی اصغر، گردآورنده

شناسه افزوده : امامی، محمدجعفر، ۱۳۲۲ - ۱۳۸۷.، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ش ۴م ۴۰۴۲۱۷ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۱۹۶۲

سخن ناشر

علّامه سیّد شرف الدین موسوی

گفت و شنودهای مذهبی

(ترجمه المراجعات)

تقدیم به حق جویان آزاد «سنّی» و «شیعه»

با استفاده از ترجمه استاد محمّدجعفر امامی

گزینش و بازنویسی علی اصغر مروّج خراسانی

بنیاد معارف اسلامی قم

کتاب ارزشمند و پرآوازه «اَلمُراجَعات» که بحق از بهترین کتابهای «مناظرات سنّی و شیعه» است. تألیف دانشمند بزرگوار و مصلح بزرگ حضرت آیه الله سیّد عبدالحسین شرفُ الدین موسوی عاملی می باشد.

این کتاب، مشتمل بر مباحثاتی است که میان ایشان و شیخ سلیم بشری رئیس وقت دانشگاه بزرگ الازهر مصر واقع شده است. ایشان بطور

کاملاً مستدل، منطقی و صریح «عقائد حَقّه امامیّه» را به نحوی «ثابت» کرده است که هرکس خواهان «حق» باشد راه را چنان روشن می بیند که هیچ عذری برای نپذیرفتن«مذهبِ حق» نخواهد داشت.

شخصیّت مؤلف اندیشمند، در جامعه اسلامی، بسیار معروف و مشهور است، و در مقدّمه این کتاب- بطور مختصر- از او یاد شده است.

و امّا راجع به اصل کتاب، بهتر است قضاوت را به عهده خوانندگان گرامی واگذار نماییم.

ترجمه این کتاب به قلم حجّه الاسلام آقای محمّد جعفر امامی منتشر شده است. و اینک برای آسانی مراجعه و استفاده بهتر جوانان،

حجّه الاسلام آقای مروّج خراسانی آن را مختصر و به صورت «گفت و شنود» تنظیم نموده که توضیح کیفیّت «گزینش و بازنویسی» در مقدمه ای که ایشان نوشته اند، ذکر شده است.

بنیاد معارف اسلامی- که مؤسّس بزرگوار آن، مرحوم آیه الله سیّد عباس مُهری، همیشه آرزوی توفیق «نشر حقایق و معارف اهل بیت (علیهم السّلام» را داشت- فرصت را غنیمت شمرده و در راستای کتابهای منتشره دیگر- در زمینه معرّفی «مذهب حق»- نشر این کتاب ارزشمند را نیز به عهده گرفت، تا اِن شاءَ الله مَرضیّ خاطر حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) و خاندان آن بزرگوار، بِالاَخص حضرت بقیّهُ الله الاَعظَم (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف)، قرار گیرد.

بنیاد معارف اسلامی- قم

سخنی از اُستاد،

آیه الله سبحانی (مُدّظلّه العالی)

سیمای «حقیقت»

در

کشاکِش «گفت و شنود»

فنّ مناظره، از فنون دیرینه ای است که در میان ملل متمدن، رواج داشته، و بعداً، به جامعه اسلامی انتقال یافت. و در قرآن مجید، از آن به «مجادله به احسن» یاد شده است.(۱)

مناظره، میان دو نفر- که دو

فکر و دو اندیشه گوناگون دارند- در صورتی می تواند منتج و سودمند باشد که روح «انصاف» و «حق جویی» بر هر دو طرف، حاکم بوده و یک رشته اصول، به نام «اصول موضوعی» مورد پذیرش آنها باشد. آنگاه، اندیشه های گوناگون را بر این «اصول پذیرفته شده» عرضه کنند و درست را از نادرست تمیز دهند. و اگر مناظره، فاقد این دو شرط باشد، جز جدال، و دوری از واقع، نتیجه دیگری ندارد.

*****

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

{صفحه۷}

پس از پیامبر اسلام (ص)، در میان مسلمانان، اختلافاتی در مسائل عقیدتی و فکری رُخ داد. «اندیشمندان شیعی» به پیروی از پیشوایان معصوم علیه السلام، از «فنّ مناظره» بهره فراوانی برده، و همواره مخالفان منصف را به سوی خود جذب نموده اند. و در این مورد، کتابهای فراوانی نوشته شده که در خور توجّه است.

با آنکه تاکنون، در مسائل مربوط به رهبری پس از پیامبر (ص)، کتابهای متنوّعی نوشته شده، ولی هرگز کتابی به پُرثمری کتاب «المُراجعات» نوشته نشده است.

علّامه آیه الله سیّد شرف الدّین موسوی عاملی (۱۲۹۰- ۱۳۷۷ ه_ ق) در سفر خود به مصر- در سال ۱۳۲۹ ه_.ق- با رئیس دانشگاه الأزهَر شیخ سلیم بشری (...-م ۱۳۳۵ ه_ ق) نشستهایی داشته است. او از بلند نظریِ سیّد شرف الدّین و از اطِلاعات وسیعش نسبت به کُتُب حدیث و تفسیر و تاریخ در شگفت ماند و احساس کرد که خود، درباره «عقاید شیعه» فاقد آگاهی کافی است. از این نظر، از وی خواست که مسائل مورد اختلاف را از طریق قنامه نگاری بر یکدیگر عرضه کنند، و پرده های ناآگاهی را از چهره حقیقت برفکنند. این

نوع «مناظراتِ قلمی» حـدود ۶ ماه طول کشـیده و در ۱۱۲ نامه به پایان رسـید. سـپس، همان مباحث که در بین آنان ردّ و بـدل شده بود، توسّط علّامه سیّد شرف الدّین به صورت کتاب «المراجعات»

{صفحه۸}

تألیف گردید.

این کتـاب، دهها بار در کشورهای عربی منتشـر شـده و هنوز اصالت و موقعیّت خود را حفظ کرده است. و نکته ان، این اسـت که- در آن مبـاحث- هر دو طرف، ادب در سـخن را رعـایت کرده و «اصول مورد اتّفاق» را محترم شـمرده و «اخلاص» و «حق گرایی» را از دست نداده اند. و به راستی، باید این کتاب را از مفاخر عصر حاضـر شـمرد؛ زیرا توانسته است گروه بیشماری را به راه راست هدایت کند.

«المراجعات» تاکنون به وسـیله چند نفر از نویسندگان، به پارسی برگردانده شده ولی کتاب حاضر دارای مزیّت و کیفیّتی است که در ترجمه هـای آن وجود نـدارد، در این کتـاب، «خلاصه مباحث المراجعات» به صورت «گفت و شـنود» تنظیم گشـته، که فهم آن برای «جوانان» آسان و نزدیک می باشد. و در عین حال، امانت در نقل- در مجموع مباحث- کاملاً رعایت شده است.

ما این خدمت فرهنگی را به «فاضل گرامی جناب حجّه الاسـلام آقای علی اصـغر مروّج خراسانی دامت برکاته» تبریک گفته و امیدواریم این کتاب چراغی فراراه «علاقه مندان حقّ و حقیقت» قرار گیرد.

قم- مؤسَّسه امام صادق علیه السّلام

جعفر سبحانی

{صفحه۹}

تقدیم...

این گفت و شنودها را، از کتاب گرانسنگ «المراجعات»،

- تألیف علّامه امام سیّد شرف الدّین موسوی.

- ترجمه شیوای مترجم توانا آقای محمد جفر امامی (رهبری امام علی «ع» در قرآن و سنت).

- تحقیقات و پانوشتهای محقّق بزرگوار آقای حسین

راضی،

گزینش و بازنویسی نموده، و به جوانان آگاه و حق جویان آزاد «سنّی» و «شیعه»، تقدیم می نمایم.

مروّج خراسانی

{صفحه۱۱}

پیشگفتار

در هرکدام از مناطق مختلف جهان اسلام، نام عدّه محدودی از افراد، معروف است که نبوغ و استعدادشان آنها را از دیگران پیش انداخته و مورد توجّه مردم آن منطقه قرار گرفته اند.

امّا کسانی که در سراسر جهان اسلام، معروف باشند عدّه شان بسیار کم است، و چنین کسانی افراد بسیار پراستداد و خدمتگزاری هستند که استعداد، عُلوّ همّتشان، بزرگمنشیشان، قلم و بیانشان، علم و آگاهیشان و موضعگیریشان آنها را در جهان اسلام، مشهور ساخته است.

نویسنده بزرگ کتاب «المراجعات» از همان افراد نادری است که سراسر جهان اسلام او را می شناسند و می ستایند. شخصیّتی است که تا هم امروز همواره برای خود، دوست و مرید پیدا می کند. مردی است که کتابهایش در هر منزلی وارد شده باشد و هرکس یکی از آنها را خوانده باشد به او آفرین می گوید و در جرگه ارادتمندان او وارد می شود.

و این، بدان جهت است که استعداد و نبوغ خود را در راه دین و خدمت به اسلام و انسانها به کار گرفته است.

از نظر اخلاق باید گفت: آنچه که محاسن اخلاقی به شمار آید داشته و از رذائل اخلاقی به دور بوده است، مردی با وسعت صدر، نرمخو،

{صفحه۱۳}

قویّ القلب، پر ابهت، آنگونه که ناخودآگاه، انسان به احترامش وادار می شده گرچه او را نمی شناخته است.

به خاطر «حق» سختگیر، و آنجا که پای «حق» در میان بود از هیچکس جز «حق» طرفداری نمی کرد.

انسانی متواضع و بزرگوار، انصاف در وجودش حکمفرما بود. لذا، بین فقیر

و غنی، خویشاوند و دور، تساوی قائل بود؛ تنها «حق» را می دید؛ علاقه اش به کسی مانع اجراء «حق» نبود.

او در ورع، صفای نفس، پاکدلی و حقگوئی اسوه و پیشوا بود. در عین پاکدلی از کسی فریب نمی خورد؛ یعنی، دورانديش و تیزهوش بود. و در عین قوّت قلب، مهابت، و شجاعت، از توجّه به حرفهای زیاد عوام الناس و گوش دادن به آنها خسته نمی شد و بر آنان عصبانی نمی گردید.

نام این عالم بزرگ «سیّد عبدالحسین شرفُ الدّین» است. چه نام با مُسمّائی! هم «عبدالحسین» بودنش با واقعیّت تطبیق می کند، چرا که او در طول عمر خود، در مبارزه با مخالفان اسلام و سرزمینهای اسلامی بود. و هم «شرف الدّین» که راستی برای دین و ایمان شرافتی خاص به همراه داشت.

او از همان آغاز جوانی به این فکر بود که بتواند مسلمانان را به حدّی برساند تا به حیات و زندگی، از دریچه جدّی آن بنگرند؛ به آن اصل دینی و مذهبی که مراعات آن بر همه آنان فرض و واجب است بازگردند؛ سپس همگی به حبل و ریسمان الهی چنگ زنند، در زیر

{صفحه۱۴}

پرچم «حق»، به سوی علم و عمل بشتابند؛ و برادرانی نیک و نمونه، هرکدام پشتیبان دیگری و همه پشتیبان یکدیگر شوند.

لذا، در اواخر سال ۱۳۲۹ هـ ق (در سن ۳۹ سالگی) به مصر رفته به این امید که به این آرزو برسد، بتواند راهی برای اتحاد و هماهنگی مسلمین پیدا کند و قلمهاشان را در این راه به کار گیرد، آرزوئی که همواره در فکرش پرورش می داد.

بحمدالله به آرزویش رسید، در آنجا به ملاقات یکی از اعلام

و بزرگان مبرّز آن نائل شـد، ملاقات با انسانی برومنـد، با عقلی واسع، خوئی نیک، دلی زنده، دانشـی به وسـعت دریا و مقامی بلنـد، شخصـی که زعامت دینی آنجا را به عهده داشت و حقّاً لایق آن نیز بود، یعنی شـیخ سـلیم بشـری رئیس دانشـگاه الاَزهَر مصر.

چقـدر خوب است که علمـاء و دانشـمندان بـا روحی پاک، سـخنی خشـنود سازنـده، و اخلاقی پیامبرگونه با یکـدیگر برخورد کنند؛ چرا که هرگاه دانشـمندان، چنین لباس زیبائی بر تن و روح خود بپوشانند، خود، در خوشی و نعمت، و مردم در امنیت و آسایش و رحمت قرار خواهنـد گرفت؛ کسـی راز خود را از چنین عالمی نمی پوشـد و از بیان اسـرار خود در حضورش امتناع نمی ورزد.

آری این دو عـالم بزرگ چنین اشخاصـی بودنـد و مجالسـشان بـا یکـدیگر چنان مجالسـی، که بایـد سـپاس آن را به گونه ای بگوئیم که پایانی در آن تصوّر نشود.

{صفحه۱۵}

وی درد دل و نـاراحتیش را با او در میان گـذاشت و او شـکایت همین ناراحتی خود را به وی نمود؛ ساعتی موفقیّت انگیز بود؛ از خداونـد خواسـتند که آنچه بـا لطف خود موجب اتّفاق کلمه و از بین بردن تشـتّت و پراکنـدگی امّت می شود به خاطرشان خطور، و هسته اصلی آن را به عقل و روحشان الهام فرماید.

آنچه آن دو بزرگوار در آن اتّفاق نظر داشـتند این بود که دو طائفه- شـیعه و سـنّی- مسـلمانند، و بـدون تردیـد به «دین حنیف اسـلام» معتقـد. بنابراین، آنها نسـبت به آنچه پیامبر اکرم (ص) آورده مساوینـد و اختلافی ندارند، اختلافی که موجب اِفساد در تلبس به اساس اسلام باشند. در هیچ اصل اساسی اختلاف در

بینشان نیست، هیچ نزاعی در میان آنها وجود ندارد جز آن مقدار اختلافی که مجتهدان در طرز استنباط احکام از کتاب، سنّت، اجماع و دلیل چهارم (عقل) دارند، و این اختلاف جزئی به حدّی نیست که موجب شقاق و دوری شود و یا امّت را در گودال و درّه عمیق هلاکت، ساقط نماید. بنابراین، چه باعث شده که باید شراره خصومت و اختلاف، از زمانی که این دو نام (سنّی و شیعه) به وجود آمده تا آخرین دورانها بین این دو گروه زبانه بکشد؟!

اگر هرکدام از دو طائفه با نظر تحقیق- نه با نظر خشم و دشمنی- در ادلّه یکدیگر نظر می افکندند، «حق» آشکار می شد، و صبح حقیقت برای کسانی که چشم حقیقت بین داشتند روشن می گشت.

لذا، آن دو بزرگمرد بین خود قرار گذاشتند که او کتباً سئوال را

{صفحه۱۶}

هرگونه می خواهد مطرح کند و وی پاسخ او را با خطّ خود براساس شرایط صحیحی بدهد، که با عقل یا نقلی که از نظر دو طائفه صحیح باشد، تأیید گردد.

با توفیق خداوند عزوجل «مراجعات» آن دو دانشمند به همین صورت انجام پذیرفت.

این «گفت و شنودها»، گزینش و خلاصه ای است از همان «مراجعات» که با حذف بحثهای فنّی حوزوی و تنها به صورت «۷۲ پرسش و پاسخ(۱)» آغاز و پایان گرفته، هر سئوال با پاسخ پرسش قبلی در ربط است و زنجیر وار از آغاز تا انجام پیش می رود.

آغاز بحث از نقطه روشن و لازمی شروع شده و سپس پرسشها و پاسخهای بعدی سلسله وار در پیوند صحیح با هم ادامه یافته است. ابتدا اجازه ورود در بحث گرفته می شود و

از اینجا که - با توجه به ضرورت «وحدت امّت اسلامی»- چرا شیعه از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟ مناظره را تعقیب می کنند... و سرانجام با

*****

۱- کتاب وزین «المراجعات» و ترجمه آن، مجموعه ای است از ۱۱۲ نامه علمی از دو عالم طراز اوّل سنّی و شیعه، که در این «گفت و شنودها»، حتّی المقدور ساده، و به صورت «۷۲ پرسش و پاسخ» مطرح گردیده است. و اگر «حق جویان آزاد» در رابطه با برخی پاسخها، به سئوال، شبهه و یا ایرادی- از ناحیه دیگران- برخورد کردند، پاسخ آن را در محلّ مربوط به آن، در خود کتاب «المراجعات» و یا در ترجمه آن، ملاحظه نمایند.

{صفحه۱۷}

روشن شدن صحّت و اتقان مذهب شیعه، بحث پایان می گیرد.

من همه این «گفت و شنودها» را پس از مطالعه مکرّر و بحث و بررسی «المراجعات» با استفاده از ترجمه شیوای فاضل گرامی جناب آقای محمد جعفر امامی، به این صورت بازنویسی نموده و برای اینکه اشخاص متعصّب هیچگونه بهانه ای نداشته باشند، پانوشتهای پر مایه ای نیز به آن افزودم، که عمده این پانوشتها همان تحقیقات و تعلیقات دانشمند فرزانه جناب آقای حسین راضی است همراه با تعلیقات خود مؤلّف بزرگوار و برخی توضیحات مترجم محترم(۱).

و من- سخن مؤلف اندیشمندرا در اینجا می آورم و می گویم: - این کتابم را به صاحبدلان و اندیشمندان اهداء می کنم، به هر علّامه محقّقی، به هر بحث کننده دقیقی که همواره زندگانی علمی داشته، و حقایق آن را بررسی نموده است، به هر حافظ و محدّثی که به سر حد یک حجّت در حفظ و نگهداری و پژوهش اخبار

و سنّت رسیده باشد، به هر فیلسوفی که در علم کلام سخت مهارت داشته، و به هر جوان دانشجو و فرهنگی آزادی که قیود کورکورانه تقلید را کنار گذاشته و غل و زنجیرهای تعصّب را از هم گسیخته، همان جوانانی که برای یک حیات جدید

*****

۱- این نکته گفتنی است: تعلیقات جناب آقای راضی مفصل تر از این است که در اینجا آمده، علاوه بر این، ایشان ۱۰۲۸ تعلیقه و پانوشت دارند که کمتر از نصف آن را در این مجموعه آورده ایم.

{صفحه۱۸}

و آزاد، مایه آرزوی ما هستند، آری کتابم را به همه اینان اهداء می کنم. اگر آن را قبول کنند و احساس فایده و بهره ای از آن برای خود بنمایند، برای من موجب خیر و سعادت خواهد بود.(۱)

من، منظوری جز اصلاح- در حدّ قدرت و استطاعتم- ندارم، و توفیقی جز از ناحیه پروردگار نخواهم داشت، به او توکّل می کنم و به او روی می آورم.

ان اَریدُ اِلّا الاِصلاحَ مَا استَطَعتَ وَ ما تَوفیقی إلاّ بِالله عَلَیهِ تَوَکَّلتُ و اِلَیهِ أنیب

۱۳ رجب ۱۴۱۵ ه_.ق.

۲۶ آذر ۱۳۷۳ ه_.ش.

قم- علی اصغر مروّج خراسانی

*****

۱- در ارتباط با مطالب این پیشگفتار، رجوع کنید به ترجمه «المراجعات» (رهبری امام علی «ع» در قرآن و سنّت) ص ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۳۱ و ۳۴- ۴۰.

{صفحه۱۹}

حق جو

درخواست اجازه بحث!

من هم اکنون در کنار دریای بیکران علم تو ایستاده ام؛ اجازه می خواهم که خود را در امواج آن اندازم و فرو روم و از دُرهای گرانبهای آن به دست آورم؛ اگر اجازه دهی در مطالب غامض و مشکلاتی که مدّتها است در سینه ام خلجان می کنند غوص کنیم وگر نه امر

بـا تو است. من پی گمشـده ای می گردم و در یـافتن حقیقـتی بحث می کنم؛ اگر «حقّ» آشـکار گردیـد که بایـد از آن تبعیّت نمود وگرنه به گفته آن شاعر عمل می کنیم که:

«نَحنُ بِما عِندَنا وَاَنتَ بِما عِن_*** دَکَ راضٍ وَ الرَّأیُ مُختَلِفٌ»

(مـا به آنچه داریم راضـی هستیم و شـما به آنچه خود داریـد، در حـالی که نظریّات مـا مختلف است). اگر اجـازه فرمودی دو مبحث را مورد گفتگو قرار خواهم داد:

۱- امامت در مذهب، هم در اصول و هم در فروع، یعنی در مسائل مذهبی به چه کسی باید مراجعه کرد؟

۲- امامت عامّه و رهبری مسلمین، یعنی خلافت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

{صفحه۲۱}

حق شناس

اجازه ورود در بحث!

آنچه می خواهی بپرس، و هرچه دوست داری بگو! و فضل و برتری، قضاوت عادلانه و سـخن فیصـله بخش «حق» از «باطل» از آنِ تو است.

{صفحه۲۲}

مبحث اوّل رهبری مذهبی، امامت در مذهب

حق جو

۱- چرا «شیعه» از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟

۱- سـئوال اوّل من این است که چرا «شیعه» از مذاهب جمهور مسـلمانان پیروی نمی کند؟ منظورم «مذهب اشـعری» در اصول دین و «مذاهب اربعه» در فروع دین می باشد، در صورتی که گذشتگان صالح به آنها متدیّن بودند.

۲- خوب می دانیـد که امروز چقـدر احتیاج به اُلفت، اتّحاد و همبسـتگی داریم؛ و خوب می دانید که فعلاً در حالی هستیم که دشـمنان دین، درون خود را مالامال از غـدر و کینه نسبت به ما ساخته انـد و از هر راهی که توانسـته انـد برای نابودی ما قـدم برداشـته انـد، و آنهـا برای این کـار آراء و نظریّات و نقشه های خویش را مُهیّا ساخته و افکار و دلهای خود را از خواب غفلت باز داشـته انـد، امّا مسـلمانان همچنان غافل مانـده انـد، گوئی به شـدّت در دریای نادانی و جهالت خود دست و پا می زننـد! و دشمنان را بر ضد خویش اعانت می کنند! چه اینکه

{صفحه۲۵}

۲- امروز، بیش از هر زمان، به اتّفاق و یگانگی نیازمندیم.

ملّتهای خویش را پراکنده ساخته! با تحزّب و دسته بندی و تعصّب، پرچم وحدت خود را پاره پاره کرده اند، اتّفاق را از دست داده و به حزبهای گوناگونی تقسیم شده اند، بعضی برخی دیگر را گمراه می شمارد، و بعضی دیگر از آن دیگری برائت و بیزاری می جوید! بدینگونه است که گرگان ما را شکار نموده و سگان در ما طمع ورزیده اند. آیا شما غیر از آنچه گفتیم می یابید؟

{صفحه۲۶}

حق شناس

۱- «ادله شرعی» پیروی از «مذهب اهلبیت» را واجب می شمارد.

۱- تعبّد «شیعه» در اصول دین به غیر مذهب اشعری و در فروع دین به غیر مذاهب اربعه به خاطر تحزّب و دسته بندی و تعصّب نیست، بلکه این «ادلّه شرعی» است که «شیعه» را به پیروی از «مذهب اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» مُلزَم ساخته، ملزم به پیروی از مذهب همانها که در دامن رسالت پرورش یافته اند، و رفت و آمد فرشتگان در خانه آنها بوده، و محلّ فرود آمدن وحی و نزول قرآن کریم بوده اند. روی این جهات است که «شیعه» در فروع دین و عقاید مذهبی، اصول فقه و قواعد آن، معارف سنّت و قرآن، و علوم اخلاق و آداب و رسوم به آنها پیوسته است.

{صفحه۲۷}

۲- مسلمانان دورانهای سه گانه نخستین، مذاهب جمهور را نمی شناختند.

این فقط به خاطر «تسلیم در برابر ادلّه و برهان»، و تنها به واسطه تعبّد در برابر سنّت پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد که این «راه» را برگزیده است و بس.

اگر «ادلّه شرعی» به «شیعه» اجازه مخالفت با «ائمه اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» را می داد و یا او می توانست به هنگام انجام وظایف- طبق مذهب دیگر- قصد قربت کند، از جمهور تبعیّت می کرد و قدم به جای قدم آنها می گذارد تا پیمان دوستی محکمتر و دستگیره برادری مطمئنتر گردد، امّا «ادلّه قطعی» راه شخص مؤمن را سد می کند و بین او و خواسته هایش فاصله می اندازد.

و از شما جای بسی شگفتی است که می فرمائید: گذشتگان صالح، متدیّن به این «مذاهب اربعه» بوده اند! گویا شما مطّلع نیستید که صالحان پیشین

و هم آنها که بعد آمده اند، یعنی «شیعیان آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم»- که در حقیقت نصف مسلمانان را تشکیل می دادنـد- به «مـذهب ائمّه اهل بیت» و «ثقل رسول الله صـلّی الله علیه و آله و سـلّم» متـدیّن بوده اند، و از آن کوچکترین انحرافی نیـافته انـد. آنهـا از زمـان علی و فـاطمه علیه السـلام تا هم اکنون، مطابق این روش عمل می کرده انـد؛ یعنی از آن زمان که نه اشعری و نه هیچکدام از ائمّه مذاهب اربعه، و نه پدیران آنها وجود داشته اند. این مسلّماً بر شما مخفی نیست.

{صفحه۲۸}

۳- دلیلی بر لزوم پیروی از مذاهب جمهور نیست.

۲- علاـوه، مسـلمانان دورانهای سه گانه نخستین(۱)، متـدیّن به هیچکـدام از این مـذاهب نبوده انـد. این مـذاهب کجا و مردم دورانهـای اوّل و دوّم و سوّم کجـا؟!- که بهترین دورانهـا به شـمار می رود- زیرا اشـعری در سال ۲۷۰ هجری تولّـد یافته و در حدود سال ۳۳۵ از دنیا رفته است.

و احمد حنبل در سال ۱۶۴ به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ از دنیا رفته است

و شافعی در سال ۱۵۰ متولّد شده و در سال ۲۰۴ وفات یافته است.

و مالک در سال ۹۵ قدم به این جهان گذارده و در سال ۱۷۹ به سرای دیگر شتافته.

و ابو حنیفه در سال ۸۰ تولّد یافته و در سال ۱۰۵ به جهان باقی قدم گذارده است.

امّا «شـیعه» از صدر اسـلام، متدیّن به «مذهب ائمّه اهل بیت علیه السـلام» بوده- که اهل بیت به آنچه در خانه است آشناترند، و غیر شیعه به مذهب و روش علماء صحابه و تابعین، عمل می کردند.

۳- بنابراین، چه دلیلی همه مسلمانان را ملزم

می سازد که پس از

*****

۱- منظور از «دورانهای سه گانه نخستین»، عصر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، عصر صحابه، و عصر تابعین است. که در این سه دوران از مذهب اشعری و از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) نام و نشانی نبوده است.

۴- جمع پراکندگی با احترام به «مذهب اهلبیت» انجام می شود.

سه دوره اوّل به مذاهب نامبرده عمل کنند، نه مذهب دیگری که از پیش مورد عمل بوده است؟

۴- این نکته نیز معلوم است که اختلاف بین مذاهب چهارگانه اهل سنّت کمتر از اختلاف بین آنها و بین مذهب شیعه نیست. شاهد گویای این سخن، هزاران کتاب است که در اصول و فروع مذهب این دو گروه تألیف یافته است. پس چرا شایعه پردازان، در میان مسلمانان شایع می سازند: شیعه مخالف اهل سنّت است، امّا شایع نمی سازند که: اهل سنّت مخالف شیعه اند؟!

و چرا شایع نمی کنند که: گروهی از اهل تسنّن مخالف گروه دیگرند؟! اگر جایز است که چهار مذهب باشد چرا پنج تای آن جایز نباشد؟ چطور ممکن است چهار مذهب موافق با اجتماع و اتّحاد مسلمانان باشد امّا همینکه به پنج رسید اجتماع از هم پراکنده می شود و مسلمانان هرکدام به راهی می روند و موجب از هم گسیختگی آنها خواهد شد؟!

پچه شد که شما «تابعان مذهب اهل بیت علیه السلام» را سبب قطع پیوند اجتماعی و پراکنده شدن می دانید امّا پیروان دیگر مذاهب را هر چند از نظر مذهب، نظریّه، مَشرب و خواسته ها متعدّد و مختلف باشند، باعث اجتماع دلها، و اتّحاد زمها می پندارید؟! چنین گمانی به شما نمی بردم، و در دوستی و محبّت و مودّت شما

با خاندان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین سابقه ای را سراغ نداشتم!

{صفحه ۳۰}

بلی إتّفـاق و اتحـاد مسـلمانان از این طریق صورت می گیرد که نظر پیروان هر یک از مـذاهب شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی نسبت به «شیعه آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم» همچون نظرشان نسبت به پیروان آن مذهب دیگر باشد.

{صفحه ۳۱}

حق جو

۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»

۱- در بیان عدم وجوب تبعیّت از مذاهب جمهور در اصول و فروع نکته ای نگفته باقی نگذاردید.

۲- درخواست دلیل تفصیلی

۲- امّا من سـبب إعراض شـیعه را از مذاهب اهل سـنّت پرسیدم و شما پاسخ دادید که «تنها علّت، ادلّه شرعی است». آیا ممکن است شـما آن «ادلّه قطعی» را از «کتاب» و «سنّت» آنچنان که- طبق گفته خودتان- راه را بر مؤمن ببندد و بین او و خواسته اش حائل گردد، به طور تفصیل ذکر فرمائید؟

{صفحه ۳۲}

حق شناس

۱- حدیث ثقلین

خدا نکند که در قلبتان درباره «؟أئمّه عترت علیه السلام» شبهه ای باشد، و یا در مقدّم دانستن آنها بر دیگران در روحتان حائلی پدیـد آمـده باشـد، چه اینکه وضع آنهـا بسـیار روشن است؛ بر همتایـان خود فائق، و از امثال خویشـتن ممتازنـد؛ علوم پیامبران پیشـین را به واسـطه پیامبر اسـلام صـلّی الله علیه و آله و سـلّم به دست آورده اند، و احکام دین و دنیا را از آنحضـرت صلّی الله علیه و آله و سلّم گرفته اند.

اکنون به بیان آنچه به آن اشاره شد، توجّه فرمائید!

۱- رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم افراد ناآگاه را صـدا زده و غافلان را مورد خطاب قرار داده با نـدای بلند فرمود: «یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّی تَرَکتُ فیکُم ما إن

{صفحه ۳۳}

۲– تواتر حدیث ثقلین

أَخَذتُم بِهِ لَن تَضِلّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی اَهلَ بَیتی».

(ای مردم! من در بین شـما چیزی گـذاردم که اگر آن را در اختیار گیرید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترتم: اهل بیتم(۱)).

و نیز می فرماید:

«اِنّی تَرَکتُ فیکُم مَا إن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا بَعدی: کِتابَ اللهِ حَبلٌ مَمدُودٌ مِنَ السَّماءِ إلی الأرضِ، وَ عِترَتی أَهلَ بَیتی، وَلَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ؛ فَانظُرُوا کَیفَ تَخلُفُونی فیهما».

(من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم، که اگر به آن متمسّک شوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن کتاب خدا که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته، و عترتم: اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر به من ملحق گردند؛ پس بنگرید چگونه به جای من با آنها رفتار

*****

۱- رجوع کنید به صحیح

ترمذی ج ۲ ص ۳۰۸ ط. بولاق مصر، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۲۳۲ ط نجف، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۰، ۴۱ و ۳۷۰ ط. اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ص ۱۵۳ ط۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۳ ط. دار احیاء الکتب العربیه مصر، مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط. قاهره، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۱ ص ۱۸۷ ح۶۵ ط. مصر، المعجم الکبیر (طبرانی) ص ۱۳۷، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ۳ ص ۲۵۸ ط. دمشق، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص ۱۱۴ ط. الحلبی، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۵۰۳ و ج۳ ص۳۸۵ ط. دارالکتب العربیه مصر، الشرف المؤبد (نبهانی) ص۱۸ ط. مصر و ارجح المطالب (عبیدالله حنفی) ص ۲۳۶ ط. لاهور.

{صفحه۳۴}

۳- کسی که به «عترت» متمسک نشود گمراه است.

می کنید.)(۱)

و نیز در مورد دیگر می فرماید:

«من در میان شما دو خلیفه می گذارم: کتاب خدا که ما بین آسمان و زمین کشیده شده- یا ما بین آسمان و زمین-، و عترتم: اهل بیتم؛ و آنها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند».(۲)

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۲ ص ۳۰۸ ط بولاق مصر، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۲۳۱، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۶ ص۷ و ۳۰۶، ذخائر العقبی (طبری) ص ۱۶، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۸۹ ط المیمنیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۰، ۳۶، ۱۹۱، و ۲۹۶ ط اسلامبول، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۱ ص ۱۳۵، اسدالغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر شافعی) ج ۲ ص ۱۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۳، کنزل العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۵۴ ط۲، الفتح الکبیر

(نبهانی) ج ۱ ص ۴۵۱، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۱ ص ۴، مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط مصر، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۱ ص ۱۸۷ ح۶۶، منتخب تاریخ (ابن عساکر) ج۵ ص۴۳۶ ط دمشق، مشکاه المصابیح (عمری) ج۳ ص ۲۵۸، التاج الجامع للاصول (منصور علی ناصف) ج۳ ص۳۰۸ ط قاهره و ارجح المطالب (شیخ عبیدالله حنفی) ص ۳۳۶ ط لاهور.

۲- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص ۱۸۲ و ۱۸۹ (با سندهای صحیح)، الدرالمنثور (سیوطی شافعی) ج۲ ص ۶۰، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی شافعی) ص۱۱۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۸ و ۱۸۳ ط اسلامبول، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۶۲، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱ ص۱۵۴ ح۸۷۳ و ۹۴۸ ط ۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۱ ص۳۵۳ ط مصر و الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص ۴۵۱.

{صفحه۳۵}

۴- تشبیه آنها به «کشتی نوح»، «باب حِطّه» و «امان از اختلاف در دین»

و آن گاه که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از «حجّه الوداع» باز می گشت، در «غدیر خم» فرود آمد و دستور داد کنار درختان بزرگ آنجا توقّف کنند وزیر آنها را تمیز نمایند؛ و سپس فرمود:

«گویا من دعوت شده و اجابت نموده ام؛ من در میان شما دو چیز گرانقدر قرار می دهم که یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم. بنگرید چگونه با آنها رفتار می کنید؛ و آنها از هم برای هیچوقت جدا نخواهند شد». سپس فرمود:

«إنَّ اللّه عَزَّوجَلَّ مَولایَ و اَنَا مشولی کُلّ مُومِنٍ».

(خداوند مولا و سرپرست من است و من مولای هر مؤمنی هستم).

آنگاه دست علی را گرفت و فرمود:

«مَن کَنتُ مَولاهُ فَهذا وَلِیُّهُ، اَللّهُمَّ! والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ!...»

(آنکس که

مـن مولای اویم این (علی) ولی او است، خداونـدا! دوست دار آن کس که او را دوست دارد و دشـمن دار کسـی را که بـا او دشمنی کند!...(۱)).

۲- سنّت صحیح که حکم به «وجوب تمسّک به قرآن و عترت» می

*****

۱- رجوع کنید به مسـتدرک (حاکم ج۳ ص ۱۰۹ و ۵۳۳ (با سـندهای صحیح)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۱ ط التقـدم مصـر، المنـاقب (خوارزمی حنفی) ص۹۳، الصواعـق المحرقـه (ابـن حجر) ص ۱۳۶ ط المیمنیّه مصـر، ینـابیع المـوده (قندوزی حنفی) ص ۳۲ ط اسلامبول و کنزل العمال (متقی هندی) ج۱ ص۱۶۷ ح۹۵۴ و ج۱۵ ص ۹۱ ح۲۵۵ ط ۲.

{صفحه۳۶}

۵- چرا آنها به «کشتی نوح»، و «باب حطّه» تشبیه شده اند؟

کند متواتر است و به طور تضافر از بیست و چند نفر از صحابه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیده است.

پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم در موارد فراوان و گونـاگونی این حقیقت را بـازگو فرموده، گـاهی در «روز غـدیر» چنانکه ملاـحظه شـد، و زمانی در «روز عرفه» در «حجه الوداع»، و بار دیگر به هنگام بازگشت از «طائف»، و مرتبه دیگری بر منبر خود در «مدینه»، و دفعه دیگر در خانه خویش هنگام بیماری در حالی که اطاق پر از صحابه بود، آن هنگام که فرمود:

«ای مردم! من به زودی قبض روح می شوم و از این جهان می روم، و من سـخنی که عُذر شـما را قطع کند به شما گفتم: آگاه باشید! من کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را در میان شما می گذارم».

سپس دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرد و فرمود:

«هذا علیٌ مَعَ القرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ لا یَفتَرِقانِ حَتّی یَردا عَلَیَّ الحَوضَ» (این علی با قرآن

است و قرآن با علی است، از هم جدا نخواهند شد تا آنگاه که در کنار حوض به من ملحق گردند).(۱)

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) آخر فصل ۲ از باب ۹ ص ۷۵ ط المیمنیّه و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۸۵ ط اسلامبول.

- راویان «حدیث ثقلین» از صحابه:

۱- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ۲- حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۳- سلمان محمدی ۴- ابوذر غفاری ۵- ابن عباس ۶- ابو سعید خدری ۷- جابربن عبدالله انصاری ۸- ابو الهیثم بن تیهان ۹- ابو رافع ۱۰- حذیفه بن یمان ۱۱- حذیفه بن اسید غفاری ۱۲- خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین ۱۳- زید بن ثابت ۱۴- زید بن ارقم ۱۵- ابوهریره ۱۶- عبدالله بن حنطب ۱۷- جبیر بن مطعم ۱۸- براء بن عازب ۱۹- انس بن مالك ۲۰- طلحه بن عبدالله تیمی ۲۱- عبد الرحمن بن عوف ۲۲- سعد بن ابی وقاص ۲۳- عمرو بن عاص ۲۴- سهل بن سعد انصاری ۲۵- عدی بن حاتم ۲۶- ابو ایوب انصاری ۲۷- ابو شریح خزاعی ۲۸- عقبه بن عامر ۲۹- ابو لیلی انصاری ۳۰- ابو قدامه انصاری ۳۱- ضمیره اسلمی ۳۲- عامر بن لیلی بن ضمره ۳۳- فاطمه الزهراء علیها السلام ۳۴- ام سلمه همسر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ۳۵- ام هانی خواهر امیر المؤمنین علی علیه السلام.

{صفحه۳۷}

«ائمّه عترت» را همین کفایت می کند که در پیشگاه خدا و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «به منزله قرآن» باشند که از هیچ ناحیه، باطل در آن راه ندارد (لا یَأتیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ

وَلا مِن خَلفِهِ).(۱)

و همین خود، حجّت و دلیلی است واضح که مسلمانان را به «تعبّد به مذهب آنها» وادار می سازد، زیرا مسلمانی که هیچگاه حاضر نیست چیز دیگری به جای قرآن بپذیرد، پس چگونه حاضر است دیگری را به جای عدل، همسنگ و همردیف قرآن انتخاب کند؟!

۳- علاوه، مفهوم حدیث:

«إنّی تارِکٌ فیکُم ما إن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضلّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی»

*****

۱- سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۲.

در بین شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن متمسّک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم).

این است که «هرکس به این دو با هم متمسّک نشود گمراه است».

۴- و از جمله ادلّه ای که مسلمانان را به سوی «اهل بیت» گسیل می دهد و «انسان مؤمن» را مجبور می سازد که در امور دینی به آنها رجوع کند، این گفته پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است که: «اَلا! إنَّ مَثَلَ أَهل بَیتی فیکُم مَثَلُ سَفینَةِ نُوحٍ مَن رَکِبَها نَجا وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ».

(بدانید! مَثلَ اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که تخلّف ورزید عقب ماند و غرق گردید.)(۱)

و نیز فرموده است:

(مَثَل اهل بیت من در میان شما مثل «باب حِطَّه» در بنی اسرائیل است که هرکس داخل شد آمرزیده شد.)(۲)

*****

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۵۱، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل مستدرک، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۲۳۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷ و ۳۰۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۱۱۱ و ۱۴۰ ط المیمنیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان شافعی) ص

۱۰۲ ط العثمانیه و فرائد السمطین (ابو اسحاق حموینی) ج ۲ ص ۲۴۶ ح۵۱۹.

۲- رجوع کنید به الاربعین (نبهانی) ح۲۵ ص۲۱۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۷۸ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۶۸، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۲ ص۲۲، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص۱۱۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۲۸ و ۲۹۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۹۱ ط المیمنیه مصر و فرائد السمطین (ابو اسحاق حموینی) ج۲ ص۲۴۲ ح۵۱۶ و ۵۱۹.

{صفحه۳۹}

و نیز فرموده است:

«النُّجُومُ أمانٌ لَاهلِ الأرضِ مِنَ الغَرَقِ وَ أَهلُ بَیتی أمانٌ لأُمَّتی مِنَ الإختِلافِ (فی الدّین) فإذا خَالَفتَها قَبیلَهٌ مِنَ العَرَبِ (یعنی فی أحکام الله) اِختَلَفُوا فَصارُوا حِزبَ اِبلیس».

(ستارگان موجب امنیّت اهل زمین از غرقند و اهل بیت من موجب امنیّت امّت از اختلاف «در دین»؛ بنابراین، اگر قبیله ای از عرب با آنها به مخالفت پردازند، «معنی آن این است که در احکام خدا» اختلاف انداخته، و خود «حزب ابلیس» خواهند بود.) (۱)

۵- و شما به خوبی آگاهید که منظور از تشبیه «اهل بیت علیه السلام» به «کشتی نوح» این است که هرکس به آنها در امور دینی پناه بَرد و فروع و اصولش را از «ائمّه پاک اهل بیت» اخذ کند از عذاب جهنّم نجات می

*****

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم نیشابوری) ج۳ ص۱۴۹ (با سند صحیح)، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ و ۱۴۰ ط المیمنیه (با سند صحیح)، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص۱۱۴، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۹۳، ینابیع الموده (قندودی حنفی) ص۲۹۸ ط اسلامبول و جواهر البحار (نبهانی) ج۱ ص۳۶۱ ط

الحلبی مصر.

{صفحه ۴۰}

یابد و کسی که تخلّف ورزد همچون کسی است که روز طوفان نوح به کوه پناه بُرد تا نجات یابد، با این تفاوت که او در آب غرق شد و این غرق جهنّم می شود - به خدا پناه می بریم!

و وجه تشبیه آنها به «باب حِطَّه» این است که خداوند آن «درب» را یکی از مظهرهای تواضع جلال خود و سر فرود آوردن در برابر حکمش قرار داد و به همین جهت موجب مغفرت و آمرزش «بنی اسرائیل» می شد؛ در میان این امّت نیز انقیاد و تسلیم در برابر «اهل بیت علیه السلام» و متابعت از «ائمّه عترت» را مظهری از مظاهر تواضع و سر فرود آوردن به حکم خداوند قرار داده، و این را سبب مغفرت «ملت اسلام» ساخته؛ این است وجه تشبیه آنها به «باب حِطَّه».

احادیث صحیح در «وجوب متابعت از ائمّه اهل بیت علیه السلام» متواتر است؛ خصوصاً از طریق عترت علیه السلام، و اگر ترس ملالت و خستگی نبود آن را استقصاء می کردم؛ ولی همین مقدار که ذکر کردم نسبت به خواسته و منظور، شما را کفایت می کند.

{صفحه ۴۱}

حق جو

درخواست احادیث بیشتر در این مورد

از ملالت نترسید! که گوش من بدهکار و در اختیار شما است. من در فرا گرفتن علم و دانش از شما خود را آماده و با طبعی آرام مهیّا شده ام. ادلّه و براهین شما، مرا به نشاط آورده و بند خستگی و ملالت را از روانم برداشته است. من در میان سخنانتان «گمشده های حکمت» را می جویم و گوارایی کلماتتان بر قلبم از آب زلال بیشتر است. بیشتر برایم بگویید، بیشتر!

{صفحه ۴۲}

حق شناس

تعدادی دیگر از احادیث

چشم! چشم! سوگند به خدا! دیدگانت را روشن خواهم ساخت. اکنون بشنو!

۱- «ابن عباس» گوید که پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

« آن کس که مسرور می شود و خواهان است همچون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشت جاویدان پروردگارم سکونت گزیند، علی را پس از من «ولیّ» خود بداند، دوست علی را دوست بدارد، و پس از من به اهل بیتم اقتدا کند که آنها

عترت منَنـد، از طینت وجود من آفریـده شـده انـد، و از علم و فهم من بهره برده انـد. وای بر آن افراد از امّتم که فضل و برتری آنها را تکذیب کنند و اتّصال بین من و آنها را قطع نمایند! خداوند شفاعت مرا نصیب آنها قرار ندهد.(۱)»

*****

۱- رجوع کنیـد به کنز العمـال (متقی هنـدی) ج۶ ص۲۱۷ ح۳۸۱۹، منتخب کنزالعمال در حاشـیه مسـند (احمـد بن حنبل) ج۵ ص۹۴، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۱ ص۸۶ ط السعاده، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید معتزلی) ج۹ ص۱۷۰ ط مصر با تحقیق محمد ابو الفضل، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۴ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۰۸، ترجمه الامام علی

بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۹۵ ح۵۹۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۲۶ و ۳۱۳ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۵۳.

۲- «زیاد بن مطرف» گفته است که شنیدم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمود:

«آن کس که دوست دارد همچون من زندگی کند و چون من بمیرد، و داخل بهشتی که پروردگارم به من وعده داده- که همان بهشت جاویدان است- بشود، علی و ذُریّه او را پس از او «ولیّ» خود بداند چه اینکه آنها هرگز شما را از درب هدایت خارج نمی کنند و هیچگاه در وادی ضلالت داخل نخواهند ساخت».(۱)

۳- «زید بن ارقم» می گوید که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«کسی که می خواهد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و ساکن بهشت جاویدان موعود پروردگارم گردد، باید علی بن ابی طالب را «ولیّ» خود بداند؛ او هرگز شما را از هدایت خارج نخواهد ساخت و هیچگاه داخل ضلالت نخواهد نمود.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ح۲۵۷۸، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۲، المناقب (خوارزمی) ص۳۴ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۱۲۷ ط اسلامبول و الاصابه (ابن حجر عسقلانی شافعی) ج۱ ص۵۴۱ ط مصطفی محمد.

۲- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۸ (با سند صحیح)، کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ح۲۵۷۷، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۲، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۴ ص۳۴۹- ۳۵۰، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۰۸، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق

(ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۹۹ ح۶۰۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۵۵.

{صفحه۴۴}

۴- همچنین حدیث «عمّار یاسر» که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

«کسانی که به من ایمان آورده اند و مرا تصدیق کرده اند آنها را به «ولایت علی بن ابی طالب» سفارش می کنم؛ هرکس او را ولیّ خود بداند مرا ولیّ خود دانسته و کسی که مرا ولیّ خود بداند خدا را ولیّ خود انتخاب کرده، و هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و کسی که با او بُغض و کینه پیدا کند، با من کینه پیدا کرده، و آن کس که با من کینه پیدا کند کینه خدا را در دل گرفته است.»(۱)

۵- و نیز از «عمّار یاسر» نقل شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«بار پروردگارا! «شاهد باش!» کسی که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است باید از «ولایت علی بن ابی طالب» دست بر ندارد زیرا ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت خدا.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص۱۵۴ ح ۲۵۷۱، ترجمه الامام علی ابن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج۲ ص۹۳ ح۵۹۴ و ۵۹۵، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۳۰ ج۲۷۷ و ۲۷۹، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۰۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۷ ط اسلامبول، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۹۱.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ح۲۵۷۶ و ترجمه الامام علی ابن ابی طالب

از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۹۱ ح۵۹۱.

{صفحه۴۵}

۶- و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خطبه ای فرمود:

«ای مردم! فضل و شرف و مقام و «ولایت» از آن رسول خدا و ذریّه او است؛ بنابراین، سخنان بیجا و باطل شما را به بیراهه نکشاند!»(۱)

۷- و نیز فرموده است:

«در هر نسلی از امّتم افراد عادل و دادگستری از اهل بیتم وجود دارند که تحریفات افراد گمراه و مطالب پوچی که افراد مخرّب، در دین ایجاد می کنند و تأویلات و تفسیرهای نادرست افراد جاهل از دین را، نفی می کنند و از بین می برند. بدانید! امامان و پیشوایان شما پیشاهنگان و افراد نمونه شما در پیشگاه خدا خواهند بود، پس بنگرید! چه کسی را به پیشوائی و پیشاهنگی در پیشگاه خدا انتخاب می کنید؟».(۲)

۸- و نیز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص۱۰۵ ط المیمنیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۶۹ و ۳۰۷ ط اسلامبول و نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۲۰۷-۲۰۸.

- در این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دقّت کنید، و از مقصد بلندی که در آن نهفته شده آگاه شوید، و از جمله «فلا تَذهَبَنَّ بِکُمُ الاباطیلُ!» (سخنان بیهوده و بی ارزش، شما را به بیراهه نبرد!) غفلت مکنید!

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۹۰ ط المیمنیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۹۱، ۲۷۱، ۲۷۳ و ۲۹۷ ط اسلامبول و ذخائر العقبی (محبّ الدین طبری شافعی) ص۱۷.

{صفحه۴۶}

«از «قرآن» و «عترت» پیش نیفتید که هلاک می شوید،

و در مورد آن کوتاه نیائید و عقب نمانید که نابود می گردید، به عترت میاموزید که از شما آگاهترند.»(۱)

۹- و نیز فرموده:

«اهل بیت مرا به منزله سر، نسبت به بدن، و به منزله چشمها نسبت به سر بدانید! که سر، جز به وسیله چشمها هدایت نمی شود.»(۲)

۱۰- و نیز فرموده است:

«ملتزم به مودّت ما «اهل بیت» باشید! آن کسی که خدا را ملاقات کند در حالی که ما را دوست می دارد، با شفاعت ما داخل بهشت خواهد شد. سوگند به آن کسی که جانم در اختیار او است عمل هیچکس جز با شناسائی «حقّ» ما، به او نفع نخواهد بخشید.»(۳)

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۸۹ و ۱۳۶ ط المیمنیه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۶۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۷ و ۲۹۶ ط اسلامبول، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۲ ص ۶۰، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱ ص۱۶۸ ح۹۵۸ ط۲ و اسد الغابه (ابن اثیر) ج۳ ص۱۳۷.

۲- رجوع کنید به اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۲ ط. العثمانیه، الفصول المهمّه (ابن صباغ مالکی) ص۸ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۷۲ والشرف المؤید (نبهانی) ص۳۱.

- این حدیث، با صراحت، ریاست و حکومت آنها را بر مردم ثابت می کند، و روشن می سازد که: هدایت به سوی «حق» جز از طریق آنان ممکن نیست.

۳- رجوع کنید به احیاء المیت (سیوطی شافعی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص۱۱۱، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۱۳۸ ط المیمنیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۴۶، ۲۷۲ و ۳۰۳- ۳۰۴ ط اسلامبول، اسعاف الراغبین (صبان شافعی) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۰۳

ط العثمانیه و مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۷۲.

- در این جمله از سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «لا یَنفَعُ عَبداً عَمَلُهُ اِلّا بِمَعرِفَهِ حَقّنا» (عمل هیچکس جز با شناسائی «حقّ ما» به او نفع نخواهد بخشید) دقّت کن! پس بپرس، کدام «حق اهل بیت» بوده که خداوند شرط صحّت اعمال قرار داده است؟ آیا غیر از تسلیم و اطاعت فرمان آنها بوده؟ و آیا منظور جز رسیدن به «حق» از طریق و صراط مستقیم آنان بوده است؟ و چه حقی جز «نبوت» و «خلافت» می تواند چنین اثر عظیمی داشته باشد؟ ولی ما به مردمی مبتلا شده ایم که نمی اندیشند. إنّا لله و إنّا إلیه راجعون.

{صفحه۴۷}

۱۱- و نیز فرموده:

«معرفت و شناسائی آل محمد، بیزاری از آتش است؛ حبّ و دوستی آل محمد گذرنامه عبور از صراط، و «ولایت آل محمد» موجب امنیّت از عذاب خواهد بود.»(۱)

*****

۱- رجوع کنید به الشفاء (قاضی عیاض) بخش دوّم ص ۴۰ ط آستانه ۱۳۲۸ هـ، الاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی شافعی) ص۴، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۲، ۲۴۱، ۲۶۳، و ۳۷۰ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۲ ص۲۵۷ ح۵۲۵.

- روشن است که مراد از شناسائی آنها شناختن اشخاص و دانستن نام آنها و اینکه آنها از ذریه پیامبرند، نیست، چه اینکه ابوجهل و ابو لهب، همه اینها را می دانستند، بلکه مراد از شناسائی این است که آنها «اولوا الاَمر» بعد از پیامبرند در حدّ این سخن پیامبر که فرمود: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد همچون افراد جاهلیّت مرده است» و منظور از حُب و ولایت آنها حُب و ولایتی است

که اهل «حقّ» آن را برای «ائمه راستین» لازم می دانند- و این در آخرین مرحله وضوح است.

{صفحه۴۸}

۱۲- و نیز آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

«در قیامت هنوز شخصی از جا تکان نخورده که از چهار چیز پرسیده می شود: از عمرش که در چه راهی مصرف کرده، و از پیکرش که در چه راهی کهنه ساخته، و از ثروتش که در کدام راه مصرف نموده و از کجا کسب کرده و به دست آورده، و از محبّت ما اهل بیت.»(۱)

۱۳- و نیز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده:

«اگر کسی تمام عمرش بین رکن و مقام ایستاده و مشغول نماز و روزه باشد امّا نسبت به «آل محمد» کینه داشته باشد، داخل آتش خواهد شد.»(۲)

*****

۱- اگر غیر از این بود که اینها منصب خاصّی از جانب خدا دارند که مستوجب «اطاعت صد در صد» از آنها است، محبّتشان به این مرحله نبود.

- رجوع کنید به مناقب (ابن مغازلی) ص۱۱۹ ح۱۵۷، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص۱۱۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۳، ۲۷۰ و ۲۷۱ ط اسلامبول، مناقب (خوارزمی) ص ۵۳- ۵۶، مقتل الحسین (خوارزمی) ج۱ ص۴۲، الفصول المهمّه (ابن صبّاغ مالکی) ص۱۰۹ و مجمع الزوائد (هیثمی) ج۱۰ ص۱۴۶.

۲- این حدیث، نظیر حدیثی است که قریباً گذشت «که عمل هیچ کس بدون شناسائی «حق ما» برایش نفع ندارد. و اگر غیر از این بود- که بغض و کینه نسبت به آنان بغض و کینه خدا و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است- معنی نداشت عمل آنها حبط و بی خاصیت شود با

اینکه دائماً بین رکن و مقام به عبادت مشغول بوده باشند. و اگر غیر از این بود که آنها نائب و جانشین پیامبرند، این مقام را نداشتند.

- رجوع کنید به المستدرک (حاکم نیشابوری) ج۳ ص۱۴۹ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم)، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص۱۰۴ ط المیمنیه مصر، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص۱۱۱، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص۱۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۹۲ و ۲۷۷ و ۳۰۵ ط اسلامبول و جواهر البحار (نبهانی) ج۱ ص۳۶۱.

{صفحه۴۹}

۱۴- و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

«کسی که بر حُبّ و دوستی «آل محمد» بمیرد شهید مرده است؛ آگاه باشید! کسی که بر حُبّ «آل محمد» بمیرد آمرزیده مرده است؛ بدانید! کسی که بر حبّ «آل محمد» جان بسپارد توبه کار از دنیا رفته است؛ به هوش باشید! کسی که بر دوستی «آل محمد» بمیرد مؤمن و با ایمان کامل جهان را وداع گفته؛ بدانید! آن کسی که بر دوستی «آل محمد» بمیرد فرشته قبض روح او را به بهشت بشارت می دهد و پس از او منکر و نکیر بشارتش می دهند؛ آگاه باشید! کسی که با دوستی «آل محمد» از جهان رخت بر بندد همچون عروسی که وارد خانه شوهر می شود با جلال و شکوه و احترام وارد بهشت می گردد؛ بدانید! کسی که با حبّ «آل محمد» از دنیا برود از قبرش دو درب به سوی بهشت گشوده می شود؛ آگاه باشید! آن کسی که با محبّت و دوستی «آل محمد» جهان را وداع گوید خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان قرار

{صفحه ۵۰}

می

دهـد؛ بدانید! هرکس با محبت و دوستی «آل محمد» جان دهد طبق سنّت و روش پیامبر و مسـلمانان جان سپرده است؛ و آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی «آل محمد» بمیرد روز قیامت در پیشانی اش نوشته شده: از رحمت خداوند محروم است...». (۱)

مسلّم است که آنها اگر «حجّت های بـالغه الهی» نبودنـد، این منزلت و مقـام برای آنهـا ثـابت نبود؛ آری اگر اینها سرچشـمه گوارای «آئین حق»، و قائم مقام پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در امر و نهی، و مجسّم سازنـده مظاهر هدایت نبودند، هرگز این منزلت و مقام را نداشتند.

همین مـا را بس است که خداونـد آنهـا را بر دیگران مقـدّم داشـته است تـا آنجـا که صـلوات و درود بر آنهـا را جزو نمازهای واجب بر تمام بندگانش قرار داده است؛ یعنی «بدون صـلوات بر آنها نماز هیچکدام از جهانیان، مقبول پیشـگاه خداوند نیست» خواه این نمازگزار صـدّیق باشـد یا فاروق، ذوالنور باشـد یا ذو النورین یا ذو انوار، بلکه هرکس به فرائض خداوند متعبد باشـد باید در اثناء نماز با فرسـتادن صلوات بر آنها خدا را عبادت کند، همانطور که خداوند را با گفتن شهادتین عبادت می نماید. و این مقامی است که وجوه و سرشناسان امّت به آن ملزم بوده اند

*****

۱- رجوع کنید به تفسیر الکشاف (زمخشـری حنفی) ج۳ ص۴۰۳ ط مصـطفی محمد مصر، نور الابصار (شبلنجی) ص۱۰۳ ط العثمانیه مصـر، تفسیر (فخر رازی) ج۷ ص۴۰۵ ط الـدار العامره مصـر، ینابیع الموده (قنـدوزی حنفی) ص۲۷، ۲۶۳ و ۳۶۹ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۲ ص۲۵۵ ح۵۲۴.

{صفحه۵۱}

و ائمّه و پیشوایان مذاهب جمهور در برابر آن خاشع.

حال

به همین مقدار از ادلّه از «سنّت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» که دلالت بر وجوب تبعیّت از گفته ها و مشی بر طبق نظریه آنان دارد، اکتفا می کنیم.

{صفحه۵۲}

حق جو

۱- در شگفتی فرو رفتن از این «احادیث صریح» و عدم توافق آن با رأی جمهور!

۱- خویشتن را در جدالی عجیب می یابم! به دلیلهای شما می نگرم، آنها را الزام آور می بینم؛ در حجتها و بیّنه های آشکارتان نظر می افکنم، آنها را مسلّم می بینم؛ نگاهی به «ائمّه عترت» می کنم آنها را در پیشگاه خداوند و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در مقامی مشاهده می کنم که باید بالهای خضوع و تواضع به خاطر هیبت و جلالشان پهن ساخت.

سپس جمهور اهل قبله و اکثریّت ملّت اسلام را می بینم که برخلاف «اهل بیت» یعنی بر خلاف آنچه ظواهر این «ادلّه» ایجاب می کند هستند!! کشمکشی سخت در من به وجود آمده است! در خویشتن دو روح می بینم یکی از یک جانب مرا به سوی «متابعت از ادلّه» می کشاند و دیگری از دیگر سوی به طرف اکثریّت مسلمین مرا سوق می دهد.

اوّلی زمام خود را به دست شما سپرده، آرام، و از شما جدا نمی شود و دوّمی با عناد، خود را از شما دور ساخته و عصیان می ورزد.

{صفحه۵۳}

۲- درخواست احتجاج با «آیات قرآن کریم»

۲- آیا برای شما امکان دارد از قرآن «ادلّه قاطعی» را اقامه سازید و بر این روح سرکش پیروز شوید آنگونه که این آیات، راه را بر وی مسدود سازد و او را به سوی «عترت» سوق دهد و بین او و نظریه جمهور مسلمین حائل گردد؟

{صفحه۵۴}

حق شناس

حجّتهائی از «آیات قرآن کریم»

آیا درباره هیچکس به اندازه «عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» آیات باهره قرآن نازل شده؟ و آیا آیات محکم آن درباره دیگری جز «عترت» حکم می کند که از رجس و پلیدی زدوده شده اند؟(۱) و آیا برای هیچ انسانی «آیه تطهیر» نازل شده است؟(۲)

*****

۱- اشـاره بـه «آیه تطهیر» است- آیه ۳۳ سوره احزاب (۳۳)- که می گویـد: (اِنّما یُریـدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکَمُ الرِّجسَ أَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیراً) (خداوند می خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل بیت» ببرد و شما را کاملاً پاک سازد).

۲- نه، برای هیچکس چنین نیست، آنها هستند که به این صفت ممتازند، کسی دیگر به آنها ملحق نمی شود.

- رجوع کنیـد به صـحیح (مسـلم) کتـاب فضائل الصـحابه، باب «فضائل اهل بیت النبی» ج۱۵ ص۱۹۴ ط مصـر با شـرح نووی، صحیح (ترمذی) ج۲ ص۲۰۹ و ۳۰۸ و ۳۱۹ ط بولاق، مسـند (احمد بن حنبل) ج۱ ص ۳۳۰ ط المیمنیه مصـر (با سند صحیح) المستدرک (حاکم نیشابوری) ج۳ ص۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷ و ۱۵۸ و ج۲ ص ۴۱۶، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) همان صـفحه ها، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۱ ص۶۵ و ۱۳۵، شواهد التنزیل (حاکم حسـکانی حنفی) ج۲ ص۱۱- ۹۲ ح۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹،

۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۴، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۹، ۷۴۰، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰ و ۷۷۴ ط۱ بیروت، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام (نسائی شافعی) ص۴ ط التقدم مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۸۵ ح ۲۵۰، ۲۷۲، ۳۲۰، ۳۲۱ و ۳۲۲ ط ۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۵۴، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴ و ۳۷۵ (با سند صحیح) و ۳۷۶ ط الحیدریه، مسند (احمد بن حنبل) ج۳ ص۲۵۹ و ۲۸۵ و ج۴ ص۱۰۷ و ج۶ ص۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۴ و ۳۰۶ ط المیمنیه مصر، اسد الغابه (ابن اثیر شافعی) ج۲ ص۱۲ و ۲۰ و ج۳ ص۴۱۳ و ج۵ ص۵۲۱ و ۵۸۹، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص۲۱، ۲۳ و ۲۴، اسباب النزول (واحدی) ص۲۰۳ ط الحلبی مصر، المناقب (خوارزمی) ص۲۳ و ۲۲۴، تفسیر (طبری) ج۲۲ ص۶، ۷ و ۸ ط الحنفی مصر، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۵ ص۱۹۸ و ۱۹۹، احکام القرآن (جصاص) ج۵ ص ۲۳۰ ط عبدالرحمن محمد، مناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۰۱ ح۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰ و ۳۵۱، مصابیح السنه (بغوی شافعی) ج۲ ص۲۷۸ ط محمد علی صبیح، مشکاه المصابیح (عمری) ج۳ ص۲۵۴، الکشاف (زمخشری) ج۱ ص۱۹۳ ط مصطفی محمّد، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۲۳۳، احکام القرآن (ابن عربی) ج۲ ص۱۶۶ ط مصر، تفسیر (قرطبی) ج۱۴ ص۱۸۲ ط۱ قاهره، تفسیر (ابن کثیر) ج۳ ص۴۸۳، ۴۸۴ و ۴۸۵ ط۲ مصر، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۸، التسهیل (کلبی) ج۳

ص۱۳۷، التفسیر المنیر (جاوی) ج۲ ص۱۸۳، الاصابه (ابن حجر شافعی) ج۲ ص۵۰۲ و ج۴ ص۳۶۷ ط مصطفی محمد، الاتقان (سیوطی) ج۴ ص۲۴۰ ط المشهد الحسینی مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ۸۵ ص و ۱۳۷ ط المیمنیه مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۹۶، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (برهان الدین حلبی) ج۳ ص۳۶۵ ط محمد علی صبیح مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۹۷ و ۹۸ ط العثمانیه، فتح القدیر (شوکانی) ج۴ ص۲۷۹، نور الابصار (شبلنجی) ص۱۰۱ ط العثمانیه مصر، الاستیعاب (ابن عبدالبر) حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۷ ط السعاده، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۰۷، ۱۰۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۶۰ و ۲۹۴ ط اسلامبول، العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج۴ ص۳۱۱ ط لجنه التألیف والنشر مصر، فتح البیان (صدیق حسن خان) ج۷ ص۳۶۳، ۳۶۴ و ۳۶۵، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۴۸ ط۲ و فرائد السمطین (حموینی شافعی) ج۱ ص۳۱۶ ح ۲۵۰ و ج۲ ص۹ ح۳۵۶، ۳۶۲ و ۳۶۴.

{صفحه۵۵}

و آیا قرآن، دوستی کسی غیر از آنها را واجب شمرده است؟(۱)

*****

۱- نه، بلکه این فضیلتی است که خداوند به آنها اختصاص داده است، چنانکه در آیه ۲۳ سوره شوری (۴۲) فرموده: (قُل لا اسأَلُکسم عَلَیهِ أجراً إلاّ المَوَدَّهَ فی القُربی وَ مَن یَقتَرِف حَسَنَهً نَزِد لَهُ فیها حُسناً إنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکورٌ) (بگو! از شما بر آن، اجری جز «مودّت خویشاوندان» نمی خواهم و کسی که عمل نیکی (در اینجا منظور، دوستی آ«هاست) انجام دهد بر نیکیش افزوده خواهیم ساخت و خداوند، غفور است و سپاسگزار).

- رجوع

کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۳۰ ح۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴ و ۸۳۸، مناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۰۷ ح۳۵۲، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص۲۵ و ۱۳۸، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص۱۰۱، ۱۳۵ و ۱۳۶ ط المیمنیه مصر، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۲۱ ط نجف، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۹۱، ۹۳ و ۳۱۳ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۱، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج۱ ص۱ و ۵۷، تفسیر (طبری) ج۲۵ ص۲۵ ط مصطفی الحلبی مصر، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۷۲، الاتحاف (شبراوی شافعی) ص۵ و ۱۳، احیاء المیت (سیوطی شافعی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص۱۱۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۲۴، نور الابصار (شبلنجی) ص۱۰۶ ط العثمانیه مصر، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۷۲، تفسیر الکشاف (زمخشری) ج۳ ص۴۰۲ ط مصطفی محمد، تفسیر (فخر رازی) ج۲۷ ص۱۶۶ ط عبدالرحمن محمد، تفسیر (بیضاوی) ج۴ ص۱۲۳ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (ابن کثیر) ج۴ ص۱۱۲، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۷ ص۱۰۳ و ج۹ ص۱۶۸، فتح البیان فی مقاصد القرآن (صدیق حسن خان) ج۸ ص۳۷۲، تفسیر (قرطبی) ج۱۶ ص۲۲، فتح القدیر (شوکانی) ج۴ ص۲۲ ط ۱ مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج۶ ص۷، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۰۶، ۱۹۴ و ۲۶۱ ط اسلامبول، تفسیر (نسفی) ج۴ ص۱۰۵، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۳ ص۲۰۱ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۰ و ج۲۰ ص۱۳ ح۳۵۹.

{صفحه۵۷}

و آیا جبرئیل «آیه مباهله» را در مورد کسی جز آنها آورده است؟(۱)

*****

۱- هرگز! «آیه مباهله» درخصوص آنان نازل شده است. خداوند در آیه ۶۱ سوره آل عمران (۳) می فرماید: (فَقُل تَعالَوا

نَدعُ أبناءَنَا وَ اَبناءَكُم وَ نِساءَنا و نِساءَكُم وَ اَنفُسَنَا وَ اَنفُسَكَم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَهَ اللهِ عَلَى الكاذبينَ) (بگو! بیائید! او شما، «فرزندان خود» و «زنان خود» و «جانهای خود» را بخوانیم، آنگاه بر دروغگویان نفرین فرستیم). همه اتّفاق دارند که این در شأن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است.

- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب الفضائل باب «فضائل علی بن ابی طالب» ج۱۵ ص۱۷۶ ط مصر با شرح نووی، صحیح (ترمذی) ج۴ ص۲۹۳ ح۳۰۸۵ و ج۵ ص۳۰۱ ح۳۸۰۸، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۲۰- ۱۲۹ ح۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳ و ۱۷۵، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۵۰ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۵۰، مناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۲۶۳ ح۳۱۰، مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص۱۸۵ ط المیمنیه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۵۴، ۸۵ و ۱۴۲ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۱ ح۳۰ و ۲۷۱ تفسیر (طبری) ج۳ ص۱۹۲ ط المیمنیه مصر، الکشاف (زمخشری) ج۱ ص۱۹۳ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (ابن کثیر) ج۱ ص۳۷۰- ۳۷۱، تفسیر (قرطبی) ج۴ ص۱۰۴، احکام القرآن (جصاص) ج۲ ص۲۹۵-۲۹۶ ط عبدالرحمن محمد مصر، اسباب النزول (واحدی) ص۵۹، احکام القرآن (ابن عربی) ج۱ ص۱۱۵ ط السعاده مصر، التسهیل لعلوم التنزیل (کلبی) ج۱ ص۱۰۹، فتح البیان فی مقاصد القرآن (صدیق حسن خان) ج۲ ص۷۲، زاد المسیر (ابن جوزی) ج۱ ص۳۹۹، فتح القدیر (شوکانی) ج۱ ص۳۴۷ ط۲ مصطفی حلبی مصر، تفسیر (فخر رازی) ج۸ ص۸۵ ط البهیه مصر، جامع الاصول

(ابن اثیر) ج۹ ص ۴۷۰، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۲۵، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۱۴ ط الحیدریه، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۲ ص۳۸- ۳۹، تفسیر (البیضاوی) ج۲ ص۲۲ ط افست بیروت برط دار الکتب العربیه مصر، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۶۹، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۲، ۸۷ و ۹۳ ط المیمنیه مصر، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۱ ص۳۰۲، الاتحاف (شبراوی) ص۵، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج۱ ص۳۰۲، السیره الحلبیه (برهان الدین حلبی) ج۳ ص۲۱۲ ط البهیه مصر، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحبیه ج۳ ص۵، المناقب (خوارزمی) ص ۶۰ و ۹۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۰، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۶ ص۲۹۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، اسد الغابه (ابن اثیر شافعی) ج۴ ص۲۶، الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج۲ ص۵۰۹ ط السعاده مصر، مرآه الجنان (یافعی) ج۱ ص۱۰۹، مشکاه المصابیح (عمری) ج۳ ص۲۵۴، البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج۵ ص۵۴، ط السعاده مصر، تفسیر (ابی السعود) در حاشیه تفسیر (رازی) ج۲ ص۱۴۳ ط الدار العامره مصر، تفسیر (الجلالین) ج۱ ص۳۳ ط مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۲۳۲، ۲۸۱ و ۲۹۵ ط اسلامبول، الریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص۲۴۸ ط۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۷۸ ح۳۰۷ و ج۲ ص۲۳ ح۳۶۵ و ص۲۰۵ ح۴۸۴، ۴۸۵ و ۴۸۶.

هَل أتی «هَل أَتی» بِمَدحِ سِواهُم*** لا وَمَولی بِذِکرِهِم حَلّاها

(آیا «هل اتی» در مدح غیر آنها نازل شده؟ نه، به خدا سوگند! که فقط درباره آنها فرود آمده است.)(۱)

*****

۱- اشاره به نزول «سوره هل اتی» (سوره ۷۶ قرآن) در مورد اهل بیت

و دشمنان آنها است.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۹۸ ح۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹ و ۱۰۶۱، المناقب (خوارزمی) حنفی) ص۱۸۸ - ۱۹۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۳۴۵ - ۳۴۸ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی) ص۳۱۲ - ۳۱۷، مناقب (ابن مغازلی) ص۲۷۲ ص۳۰۲، نورالابصار (شبلنجی) ص۱۰۱ و ۱۰۲ ط العثمانیه مصر، تفسیر (قرطبی) ج۱۹ ص۱۳۰، الکشاف (زمخشری) ج۴ ص۹۷ ط مصطفی محمد مصر، روح المعانی (آلوسی) ج۲۹ ص۱۵۷، اسد الغابه (ابن اثیر جزری شافعی) ج۵ ص ۵۳۰-۵۳۱، اسباب النزول (واحدی) ص۲۵۱، تفسیر (فخر رازی) ج۱۳ ص ۲۴۳ ط البهیه مصر، تفسیر (ابی السعود) در حاشیه تفسیر (رازی) ج۸ ص۳۹۳ ط الدار العامره مصر، التسهیل لعلوم التنزیل (کلبی) ج۴ ص۱۶۷، فتح القدیر (شوکانی) ج۵ ص۳۳۸ ط۱ الحلبی مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج۶ ص۲۹۹، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۸۸ و ۱۰۲، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج۵ ص۹۶ ط۲ لجنه التألیف والنشر مصر، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۷ ص۱۵۹، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج۷ ص۱۵۹، الاصابه (ابن حجر) ج۴ ص۳۸۷ ط السعاده مصر، تفسیر (البیضاوی) ج۴ ص۲۳۵ ط مصطفی محمد، اللآلی المصنوعه (سیوطی) ج۱ ص ۳۷۰، تفسیر (النسفی) ج۴ ص۳۱۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۹۳ و ۲۱۲ ط اسلامبول، نوادر الاصول (حکیم ترمذی) ص ۶۴، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۷۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۷۴ و ۳۰۲ ط۲ و فرائد السمطین (حموینی شافعی) ج۱ ص۵۳ ح۳۸۳.

{صفحه۶۱}

آیا اینها همان «حبل الله» نیستند که قرآن می گوید:

(واعتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ جَمِیعاً

وَلا تَفَرَّقُوا) (به حبل و ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرّق نشوید!)؟(۱)

آیا آنها همان «صادقین» نیستند که خداوند می فرماید:

(وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ) (با صادقان باشید!)؟(۲)

*****

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۳۰ ح۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹ و ۱۸۰، الصواعق المحرقه (ابن حجر هیثمی شافعی) ص۹۰ ط المیمنیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۹، ۲۷۴ و ۲۹۷ ط اسلامبول، الاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی شافعی) ص۷۶، روح المعانی (آلوسی) ج۴ ص۱۶ نور الابصار (شبلنجی) ص۱۰۱ ط العثمانیه و اسعاف الراغبین (صبّان شافعی) ص۱۰۰ ط العثمانیه.

۲- سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹.

- مراد از «صادقین» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه عترت علیه السلام هستند طبق اخبار صحیح و متواتر ما. و در ارتباط با تفسیر آیه شریفه از طریق اهل سنّت رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۵۹ ح ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵ و ۳۵۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۳۶ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۲۱ ح۹۲۳، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۱۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۹۸، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۹۱، فتح القدیر (شوکانی) ج۲ ص۴۱۴، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص۹۰ ط المیمنیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۶ و ۱۱۹ ط اسلامبول، الدرّ المنثور (سیوطی شافعی) ج۳ ص۳۹۰، روح المعانی (آلوسی) ج۱۱ ص۴۱ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۱۴ ح ۲۵۰ و ص۳۷۰ ح۲۹۹ و ۳۰۰.

{صفحه۶۲}

و آیا آنها «صراط الله» نیستند که خدا فرموده است:

(وَ اَنّ هذا صِراطی مُستَقیماً فَاتَّبِعُوهُ) (این، راه راست من است

از آن تبعیّت کنید!)؟(۱)

و آیا آنها «سبیل خدا» نیستند که فرموده است:

(وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُم عَن سَبیلِهِ) (از راههای پراکنده نروید! که از راه خدا دور می شوید)؟(۲)

مگر «أولوا الامر» آنها نیستند، که خداوند می فرماید:

(یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أولِی الاَمرِ مِنکُم)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند اطاعت کنید، پیامبر را اطاعت نمائید و مطیع فرمان «اولوا الامر»- که از خود شما است- باشید!)؟(۳)

*****

۱و۲- سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳.

- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۱ ط اسلامبول.

۳- سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۴ و ۱۱۷ ط اسلامبول، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۴۸ ح۲۰۲، ۲۰۳ و ۲۰۴، تفسیر (فخر رازی) ج۳ ص۳۵۷ و فرائد السمطین (حموینی شافعی) ج۱ ص۳۱۴ ح۲۵۰.

{صفحه۶۳}

آیا آنها «اهل ذکر» نیستند که قرآن دستور فرموده است:

(فَاسئَلُوا اَهلَ الذِّکرِ إن کُنتُم لا تَعلَمُونَ) (اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید!)؟(۱)

مگر آنها همان «مؤمنین» نیستند که خدا فرموده است:

«کسی که بعد از آشکار شدن «حق» از در مخالفت با پیامبر درآید و از راهی جز راه «مؤمنین» پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم»؟(۲)

آیا آنها هادیان به سوی خدا نیستند که در قرآن آمده:

(إنّما أنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ) (تو تنها، بیم دهنده ای و هر گروهی

*****

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۴۳ و سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۳۴ حدیث ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵ و ۴۶۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۶

و ۱۱۹ ط اسلامبول، تفسیر (قرطبی) ج۱۱ ص۲۷۲، تفسیر (طبری) ج۱۴ ص۱۰۹، تفسیر (ابن کثیر) ج۲ ص۵۷۰ و روح المعانی (آلوسی) ج۱۴ ص۱۳۴.

۲- سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵.

- رجوع کنید به تفسیر (علی بن ابراهیم قمی) ج۱ ص۱۵۲ ط نجف والبرهان فی تفسیر القرآن ج۲ ص۴۱۵ ط تهران.

{صفحه۶۴}

هادی و راهنمائی دارند)؟(۱)

و مگر نه این است که آنها از (أنعَمَ اللهُ عَلَیهِم) (کسانی که خداوند به آنها نعمت بخشیده) هستند؟

و در سوره حمد که «سَبعُ المَثانی» و «قرآن عظیم» نام گرفته نیز به آنها اشاره فرموده است که «ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که نعمت به آنان بخشیده ای!»(۲)

*****

۱- سوره رعد (۱۳) آیه ۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۹۳- ۳۰۳ حدیث های ۳۹۸ تا ۴۱۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۳۳ ط الحیدریه، تفسیر (طبری) ج۱۳ ص۱۰۸، تفسیر (ابن کثیر) ج۲ ص۵۰۲، تفسیر (شوکانی) ج۳ ص۷۰، تفسیر (فخر رازی) ج۵ ص۲۷۱ ط دار الطباعه العامره مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۱۵ ح۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۰۷، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۹ - ۱۳۰، نورالابصار (شبلنجی) ص۷۱ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۹۹ و ۱۰۴ ط اسلامبول، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۴ ص۴۵، زادالمسیر (ابن جوزی حنبلی) ج۴ ص۳۰۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۹۰، فتح البیان (صدیق حسن خان) ج۵ ص۷۵، روح المعانی (آلوسی) ج۱۳ ص۹۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۴۸.

۲- سوره حمد(۱) آیه ۶.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۵۷ ح۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵،

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵، الاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی) ص ۷۶ و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۶۲ ط الحیدریه.

{صفحه۶۵}

و در سوره نساء فرموده است: «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، «در رستاخیز» همنشین کسانی که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده- پیامبران و صدّیقان و شهداء و صالحان- خواهد بود».(۱)

آیا خداوند «ولایت عامّه» را برای آنها قرار نداده؟ و آیا پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این «ولایت و حکومت بر مسلمانان» را منحصر به آنان ننموده است؟ پس این آیه را بخوان!

(اِنّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَ وَ هُم راکِعُونَ. وَ مَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذینَ آمَنُوا فِاِنَّ حِزبَ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ) (سرپرست و رهبر شما، تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکاه می پردازند. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند «پیروزند زیرا» حزب و جمعیت خدا پیروز می باشند.)(۲)

*****

۱- سوره نساء (۴) آیه ۶۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۵۳ ح۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۰۹.

۲- سوره مائده (۵) آیات ۵۵-۵۶.

- همه مسفران اجماع و اتفاق نظر دارند که این آیه درباره علی علیه السلام در آن هنگام نازل شد که آنحضرت در حال رکوع صدقه داد.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۶۱-۱۸۴ ح۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱، ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۰۹ ح۹۰۸ و ۹۰۹ ط۱، اسباب النزول (واحدی) ص۱۱۳، ۱۱۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۲۸، ۲۵۰ و ۲۵۱ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۱۱ ح۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷ و ۳۵۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۵ ط اسلامبول، الکشاف (زمخشری) ج۱ ص۶۲۴ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (طبری) ج۶ ص۲۸۸ و ۲۸۹.- بقیّه مدارک را در پانوشت شماره ۱۳۰ ملاحظه نمایید! که بسیار فراوان است.

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۸۲.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۷۵ ح۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱ و ۵۲۲، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص۹۱ ط المیمنیه مصر، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۸۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۰ ط اسلامبول.

{صفحه۶۷}

و آیا «ولایت آنها» از امانتی نیست که خداوند فرموده است: «ما امانت را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم همه از بر دوش گرفتن آن إبا ورزیدند و از تحمّل آن وحشت کردند ولی انسان آن را پذیرفت. انسان (در مقام آزمایش و اداء امانت) بسیار ستمگر و جاهل است.»؟(۱)

و مگر نه اینست که «ولایت آنها» همان «سلم» است که خداوند، امر به دخول در آن نموده است؟ آنجا که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در «سِلم» «صلح و آشتی» درآئید و از گامهای شیطان پیروی مکنید»؟(۲)

مگر «ولایت آنها همان «نعیم» نیست که خداوند فرموده از آن بازخواست می شوید: (ثُمّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعیمِ)؟(۳)

مگر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مأمور رساندن و تبلیغ ولایت آنها نشد؟ و مگر نه

اینست که در این مورد آنچنان خداوند بر او سخت گرفت که شبیه

*****

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲.

- رجوع کنید به تفسیر صافی (فیض کاشانی) ج۲ ص۳۶۹، تفسیر (علی بن ابراهیم قمی) ج۲ ص۱۹۸ و غایه المرام (علامه بحرانی) ص۳۹۶ ط ایران.

۲- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۸.

- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۱ ط اسلامبول.

۳- سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۸.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۱۱۵۰، ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۱ ط اسلامبول.

{صفحه۶۸}

تهدید بود؟ در آنجا که فرمود:

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده کاملاً برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. و خداوند تو را از «خطرات احتمالی» مردم نگاه می دارد».(۱)

و آیا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در «روز غدیر» به تبلیغ آن مبادرت نورزید؟ و با صدای رسا و به طور کامل مطلب را به همه نرسانید؟ که خداوند در همانروز این آیه را نازل فرمود که: «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آئین «جاودان» شما پذیرفتم».(۲)

و مگر نمی دانی که خداوند با کسی که ولایت آنها را آشکارا انکار کرد و با پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به گفتگو برخاست، چگونه رفتار کرد؟! آن شخص به صدای بلند گفت:

«خداوندا! اگر این، «حق» است و از ناحیه تو است، از آسمان بر ما سنگ ببار و یا عذاب دردناکی بر ما نازل فرما!» و خداوند او را به وسیله سنگی- چنانکه اصحاب

فیل را نابود ساخت- از بین برد و در آن حال، این آیه را نازل فرمود که: «سائلی خواسته عذابی واقع شود که کافران دفاعی از آن نتوانند داشته

*****

۱- سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

- انبوهی از مدارک این نکته را در پانوشت شماره ۲۱۶ ملاحظه نمایید!

۲- سوره مائده (۵) آیه ۳.

- مدارک فراوان این موضوع را در پانوشت شماره ۲۱۷ ملاحظه کنید!

{صفحه۶۹}

باشند»؟(۱)

و به زودی مردم در رستاخیز در مورد ولایت آنها بازپرسی می شوند، همانطور که در تفسیر این آیه آمده است: (وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسؤُلُونَ) (آنها را متوقّف کنید! که باید بازپرسی شوند)(۲). و این تعجّب

*****

۱- سوره معارج (۷۰) آیات ۱-۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۸۶ ح۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴، السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۳ ص۲۷۵ ط البهیه مصر ۱۳۲۰ هـ، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۵، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷۴ ط اسلامبول، تفسیر (ابی السعود) در حاشیه تفسیر (رازی) ج۸ ص۲۹۲ ط دارالطباعه العامره مصر، تفسیر (القرطبی) ج۱۸ ص۲۷۸، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۸۲ والغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۲۳۹- ۲۶۷ از: السراج المنیر (شربینی شافعی) ج۴ ص۳۶۴، فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر (مناوی) ج۶ ص۲۱۸، نزهه المجالس (صفوری) ج۲ ص۲۴۲، شرح الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۳۸۷، شرح المواهب اللدنیّه (زرقانی مالکی) ج۷ ص۱۳، تفسیر المنار (محمد عبده) ج۶ ص۴۶۴ و غیر آنها.

۲- سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۰۶ ح

۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸ و ۷۸۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۷ ط الحیدریه، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۰۹، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۲، ۱۱۴، ۲۷۰ و ۲۹۵ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۵، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۸۹ ط المیمنیه مصر، روح المعانی (آلوسی) در تفسیر همین آیه و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص ۷۹.

{صفحه ۷۰}

ندارد، زیرا ولایت آنها از چیزهایی است که انبیاء به إعلام آن مبعوث شده اند و حجتهای خداوند و اوصیاء آنها به آشنا ساختن مردم به آن، مأمور بوده اند، چنانکه در تفسیر این آیه آمده است: (وَاسأل مَن أَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رُسُلِنا) (از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم بپرس!)(۱)

بلکه این چیزی است که خداوند از همان «عهد الست» پیمان آن را گرفته است، چنانکه در تفسیر این آیه آمده است:

«خداوند از بنی آدم پیش از تولّد پیمان گرفت و آنها را گواه بر خودشان گردانید «به آنها گفت:» آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی».(۲)

*****

۱- سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۵.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۵۶ ح۸۵۵، ۸۵۶ و ۸۵۷، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۲۲۰، ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۹۷ ح۵۹۹ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۸۱.

۲- سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

- رجوع کنید به الاکلیل (سیوطی) ص ۸۹ ط مصر، تفسیر (فرات بن ابراهیم کوفی) ص ۴۸ و احقاق الحق (تستری) ج۳ ص۳۰۷ ط۱ تهران.

{صفحه ۷۱}

«و دریافت داشت آدم کلماتی را «که بدان وسیله به (ائمه اهل بیت) متوسّل شود تا نجات یابد»

پس خداوند توبه اش را پذیرفت.»(۱)

و نیز درباره آنها است که می فرماید: «خداوند، آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو بین آنها هستی».(۲)

آنان «امان» برای اهل زمین هستند و «وسیله» آنها به سوی خدا،(۳) و همانها هستند که «مورد حسد» قرار گرفته اند که خداوند درباره شان فرموده است:

«آیا نسبت به مردم «پیامبر و خاندانش» در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده حسد می ورزند؟!».(۴)

*****

۱- سوره بقره (۲) آیه ۳۷.

- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۶۳ ح۸۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۷ و ۲۳۹ ط اسلامبول، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۴۱۹ و الدرّ المنثور (سیوطی شافعی) ج۱ ص ۶۰.

۲- سوره انفاق (۸) آیه ۳۳.

- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ ط المیمنیه مصر و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۸ ط اسلامبول.

۳- مدارک این مطلب را در پانوشت شماره ۱۰ ملاحظه نمایید!

۴- سوره نساء (۴) آیه ۵۴.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۴۳ ح۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ و ۱۹۸، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۴۶۷ ح۳۱۴، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۲۱، ۲۷۴ و ۲۹۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ ط المیمنیه مصر، نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۱ ط العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبّان شافعی) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۰ ط العثمانیه والاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی شافعی) ص ۷۶.

و آنها «راسخان در علم» هستند که خداوند درباره شان فرموده:

(وَالرّاسِخُونَ فی العِلم یَقُولُونَ آمَنّا) (راسخان در علم می گویند

ایمان آورده ایم.)(۱)

و نیز باید بدانیم «رجال اعراف» آنهایند که خداوند می فرماید: «و بر اعراف مردانی هستند که همه را از سیمایشان می شناسند.»(۲)

و آنها «رجال صدق و وفا» هستند که قرآن می فرماید:

«از مؤمنان مردانی هستند که به عهد خود با خدا، به راستی وفا کردند؛ گروهی از آنها وظیفه خود را به پایان رساندند «شهید شدند» و گروهی منتظرند و هیچ تغییری

*****

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۷.

- رجوع کنید به تفسیر (علی بن ابراهیم قمی) ج ۱ ص ۹۶.

۲- سوره اعراف (۷) آیه ۴۶.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۹۸ ح۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۵۸ ط بیروت، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۲ ط اسلامبول، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۱۰۱ ط المیمنیه، تفسیر (القرطبی) ج ۷ ص ۲۱۲ و فتح القدیر (شوکانی) ج۲ ص۲۰۸.

{صفحه۷۳}

در آنها راه نیافته است.»(۱)

و آنان همان «رجال تسبیح» هستند که خداوند درباره آنها فرموده است:

«صبحگاهان و شامگاهان، مردانی تسبیح او می گویند که معامله و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا، اقامه نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد؛ آنها از روزی خوفناکند که قلبها و چشمها در آن منقلب می شوند».(۲)

و خانه های آنان است که خداوند درباره آنها فرموده است: «در خانه هائی که خداوند اجازه بلند مرتبه بودن و یادآوری نام خود در آنها را صادر کرده است».(۳)

*****

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۱ ح۶۲۷ و ۶۲۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۹ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۶ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۷ ط الحیدریه،

تـذکره الخواص (سـبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، الفصول المهمّه (ابن صـباغ مـالکی) ص ۱۱۶، الصواعـق المحرقه (ابن حجر شـافعی) ص ۸۰ ط المیمنیه، نـور الابصـار (شـبلنجی) ص ۹۷ ط العثمانیه، تفسـیر الخازن (علاء الـدین بغـدادی) ج۵ ص۲۰۳ و معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج۵ ص۲۰۳.

۲ و ۳- سوره نور (۲۴) آیات ۳۶-۳۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسـکانی حنفی) ج۱ ص۴۰۹ ح۵۶۶، ۵۶۷ و ۵۶۸، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۵ ص ۵۰ و روح المعانی (آلوسی) ج۱۸ ص۱۵۷.

{صفحه۷۴}

و همانها هسـتند که خداونـد (در آیه نور) مشـکاتِ (قندیل) وجود آنان را مَثَل نور خویش قرار داده(۱) (در حـالی که برای او است مَثَل اعلا در آسمانها و زمین و او قدرتمند و حکیم است).(۲)

منظور از (السّابِقُونَ السّابِقُون أولئِکَ المُقَرَّبُونَ) (تنها سـبقت جویان مقرّبان درگاه خداوندند)(۳) و مراد از «صدّیقان و شاهدان و گواهان»(۴)

*****

۱- سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۱۶ ح ۳۶۱.

۲- سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

۳- سوره واقعه (۵۶) آیات ۱۰- ۱۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسـکانی حنفی) ج۲ ص۲۱۳ ح۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰ و ۹۳۱، مناقب علی بن ابی طـالب (ابن مغـازلی شافعی) ص ۳۲۰ ح۳۶۵، تـذکره الخواص (سـبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۶ ص ۱۵۴، الصواعـق المحرقـه (ابـن حجر شـافعی) ص ۷۴ ط المیمنیـه، ینـابیع المـوده (قنـدوزی حنفی) ص ۶۰ و ۱۱۵ ط اسـلامبول، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج ۵ ص ۹۴ ط ۲، فتح البیان (صدیق حسن خان) ج۶ ص۲۵۴، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص۲۸۳، روح

المعانی (آلوسی) ج۲۷ ص۱۱۴ و البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۱ ص ۲۳۱. پانوشت شماره ۱۷۹ را نیز ملاحظه نمایید!

۴- سوره حدید (۵۷) آیه ۱۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۲۳ ح۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱ و ۹۴۲.- پانوشت ۱۸۰ را نیز ملاحظه نمایید!

- درباره اینکه علی علیه السلام «صدّیق اکبر» و «فاروق اعظم» است. به پانوشت ۲۹۹ و متن آن مراجعه کنید!

{صفحه۷۵}

آنها هستند.

این آیه که (وَمِمَّن خَلَقنا امَّهٌ یَهـدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعـدِلُونَ) (از میان کسانی که آفریدیم گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند و به سوی حق عدول می نمایند) درباره «اهل بیت علیه السلام و اولیاء آنها» نازل شده است.(۱)

و این آیه درباره حزب موافق، و حزب مخالف و دشمن «عترت علیه السلام» است:

(لا یَستَوی أَصحابُ النّارِ وَ اَصحابُ الجَنَّهِ اَصحابُ الجَنَّهِ هُمُ الفائِزُونَ)

(دوزخیان و بهشتیان مساوی نیستند، بهشتیان رستگارانند)(۲)

و نیز درباره حزب موافق و مخالف «اهل بیت علیه السلام» آمده است:

(اَم نَجعَلُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالمُفسِدینَ فِی الاَرضِ أَم نَجعَلُ المُتَّقِینَ کَالفُجّارِ).

(آیا با کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و آنها را فساد در زمین براه

*****

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۰۴ ح۲۶۶ و ۲۶۷.

۲- سوره حشر (۵۹) آیه ۲۰.

- رجوع کنید به تفسیر (فرات کوفی) ص۱۸۱.

{صفحه۷۶}

انداختند یکسان رفتار می کنیم؟! و آیا پرهیزکاران را همچون فاجران قرار می دهیم؟!)(۱)

باز درباره این دو حزب آمده است:

(أَم حَسِبَ الَّذینَ اجتَرَحُوا السَّیئاتِ اَن نَجعَلَهُم کَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحیاهُم وَ مَماتُهُم ساءَ ما یَحکُمُونَ).

(آیا کسانی که مرتکب گناه شده اند خیال می

کنند آنها را همچون کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند قرار می دهیم؟! زندگی و مرگ آنها همسان است؟! چه بد حکم می کنند!!)(۲)

باز درباره «اهلبیت علیه السلام و شیعیان آنها» در قرآن می خوانیم:

(إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أولئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّه).

(کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها بهترین مخلوق

*****

۱- سوره ص (۳۸) آیه ۲۸.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۱۳ ح۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳ و ۸۰۴، و روح المعانی (آلوسی) ج۲۳ ص۱۷۱

۲- سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۱۴ ح۸۰۱ و ص۱۶۸ ح۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۴۷ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۱۷، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۹۵ و تفسیر (فخر رازی) ج۷ ص۴۸۶.

هستند).(۱)

و نیز درباره آنها و دشمنانشان رسیده است: «این دو دو دشمنند که درباره پروردگار خود به مخاصمه برخاسته اند، پس کسانی که کافر شدند لباسهائی از آتش برایشان قیچی و «حَمیم» جهنّم بر سرشان ریخته می شود».(۲)

*****

۱- سوره بیّنه (۹۸) آیه ۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۲ ص۳۵۶- ۳۶۶ ح۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۷، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۴۴، ۲۴۵ و ۲۴۶ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۲ و ۱۸۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر

شافعی) ج ۲ ص ۴۴۲ ح ۹۵۱،

ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۶۲، ۷۴ و ۲۷۰ ط اسلامبول، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ و ۱۰۱ ط العثمانیه مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۹۶ ط المیمنیه مصر، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۶ ص۳۷۹، تفسیر (طبری) ج۳ ص۱۴۶ ط المیمنیه مصر، تذکره لخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۸، فتح القدیر (شوکانی) ج۵ ص۴۷۷، روح المعانی (آلوسی) ج۳۰ ص ۲۰۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۵۶.

۲- سوره حج (۲۲) آیه ۱۹.

- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب التفسیر، باب تفسیر سوره الحج ج۳ ص۱۱۶ ط الخیریه مصر، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۸۶ ح۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸ و ۵۴۲، صحیح (مسلم) کتاب التفسیر ج۸ ص۲۴۵ ط محمد علی صبیح مصر، المستدرک (حاکم نیشابوری) ج۲ ص۳۸۶ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، مناقب علی بن ابیطالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۶۴ ح۳۱۱، الدر المنثور (سیوطی) ج۴ ص۳۴۸، اسباب النزول (واحدی) ص۱۷۶، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۳، فتح القدیر (شوکانی) ج۳ ص۴۴۳ و ۴۴۴ ط۲، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص۷۶ ط المیمنیه مصر، تفسیر (فخر رازی) ج۲۳ ص۲۹ ط البهیه مصر، تفسیر (قرطبی) ج۱۲ ص۲۵ و ۲۶، تفسیر (ابن کثیر) ج۳ ص۲۱۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص ۸۹، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۰۷ ط الخانجی مصر، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص۴۶۳ و اسباب النزول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۴۴۲ ط بیروت.

{صفحه۷۸}

و همچنین درباره آنها و درباره دشمنان آنان نازل شده است:

«آیا کسی که مؤمن است همچون کسی است که فاسق باشد؟! مساوی نیستند، امّا

کسانی که ایمان آورده و عمل نیک انجام داده اند، بارانـدازشان بهشت جاودان است، «این» به خاطر اعمالی است که انجام داده انـد، و امّا کسانی که فسق و گناه پیشه خود ساختنـد، جایگاهشان آتش است، هرگاه بخواهنـد از آن خارج شونـد، برشان می گردانند و گفته می شود: بچشید عذاب آتشی که تکذیبش می کردید!»(۱)

*****

۱- سوره سجده (۳۲) آیات ۱۸-۲۰.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۴۴۵- ۴۵۳ ح۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲ و ۶۲۶، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۲۴ ح۳۷۰ و ۳۷۱، تفسیر (طبری) ج۲۱ ص۱۰۷، الکشاف (زمخشری) ج۳ ص۲۴۵ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (قرطبی) ج۱۴ ص۱۰۵، فتح القدیر (شوکانی) ج۴ ص۲۵۵، تفسیر (ابن کثیر) ج۳ ص۴۶۲، اسباب النزول (واحدی) ص۲۰۰، اسباب النزول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۵۵۰ ط بیروت، احکام القرآن (ابن عربی) ج۳ ص۱۴۸۹ ط۲ عیسی الحلبی، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۷ ص۲۳۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۴۰ ط الحیدریه، الدر المنثور (سیوطی) ج۵ ص۱۷۸، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۸۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۹۲، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۰۷، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۲ ط اسلامبول، زاد المسیر (ابن جوزی حنبلی) ج۶ ص ۳۴۰، انساب الاشراف (بلاذری) ج۲ ص۱۴۸ ح۱۵۰، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۳ ص ۴۷۰ و ج۵ ص۱۸۷، معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج۵ ص۱۸۷، السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۲ ص۷۶ ط البهیه مصر، تخریج الکشاف (ابن

حجر عسقلانی) در ذیل الکشاف (مخشری) ج۳ ص۵۱۴ ط بیروت والریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص۲۷۳ ط۲.

{صفحه۷۹}

و نیز درباره آنها و کسانی که در اثر دارا بودن مقام «سقایت حاجیان» و «عمارت مسجد الحرام» به آنها فخر فروشی می کردند، خداوند نازل فرموده است که:

«آیا «مقام» سقایت حاجیان و تعمیر و آبادانی مسجد الحرام را همچون کسی

{صفحه۸۰}

قرار می دهید که ایمان به خداوند و روز واپسین آورده، و در راه خداوند جهاد نموده است؟! اینها در پیشگاه خداوند مساوی نیستند، و خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی کند.»(۱)

باز همچنین درباره آزمایش پر ارزش و مشکلات بزرگ آنها، خداوند نازل فرموده است:

(وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُوفٌ

*****

۱- سوره توبه (۹) آیه ۱۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۴۴ ح۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷ و ۳۳۸، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۲۱ ح۳۶۷ و ۳۶۸، تفسیر (طبری) ج۱۰ ص۹۶، تفسیر (قرطبی) ج۸ ص۹۱-۹۲، تفسیر (ابن کثیر) ج۲ ص۳۴۱-۳۴۲، فتح القدیر (شوکانی) ج۲ ص۳۴۶، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۳ ص۵۷، تفسیر (رازی) ج۱۶ ص۱۰ ط البهیه، معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج۳ ص۵۶، اسباب النزول (واحدی) ص۱۳۹ ط مصطفی محمد، اسباب النزول (سیوطی) در ذیل تفسیر (الجلالین) ص ۲۶۱ ط بیروت، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۳ ص۲۱۸ و ۲۱۹، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۷ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۸ ط الحیدریه، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۸۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۳ ط اسلامبول، ترجمه الامام

علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۱۳ ح ۹۱۰، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۷۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۰۳ ح۱۵۹.

{صفحه ۸۱}

بِالعِبادَ)

(بعضی از مردم، جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است).(۱)

و نیز فرموده است: «آنانکه اموال خویش را شب و روز، آشکارا و نهان، انفاق می کنند اجرشان نزد پروردگارشان، محفوظ است، ترسی بر آنان نیست و محزون و اندوهگین نخواهند شد.»(۲)

*****

۱- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

- نخستین کسی که جان خویش را به خاطر رضای خدا در معرض فرورش قرار داد علی بن ابی طالب علیه السلام بود که هنگام هجرت در رختخواب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خوابید. و خداوند این آیه را بدین مناسبت، نازل فرمود.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۹۶ ح۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۴۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۹ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۳۱ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی)ص ۳۵ و ۲۰۰ ط الحیدریه، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۸ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۲ ط اسلامبول، تفسیر (فخر رازی) ج ۵ ص۲۲۳ ط البهیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۶۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۱ ص۳۰۶.- بقیه مدارک را در پانوشت های ۹۴ و ۱۲۰ ملاحظه نمایید!

۲- سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴.

- محدثان و مفسران و نویسندگان کتابهای اسباب النزول، از ابن عباس نقل کرده

اند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و این، در آن هنگام بود که علی علیه السلام چهار درهم داشت، یکی از آنها را شب، و دیگری را در روز، سوّمی را پنهان و چهارمی را آشکارا انفاق کرد و در این مورد، آیه مزبور نازل شد.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۰۹ ح۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۶۳، المناقب (ابن مغازلی) ص ۲۸۰ ح۳۲۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۲ ط الحیدریه، اسباب النزول (واحدی) ص ۵۰ ط الحلبی، الکشاف (زمخشری) ج۱ ص۱۶۴ ط مصر، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۸۸، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۴، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، تفسیر (فخر رازی) ج ۷ ص۸۹ ط البهیه مصر، تفسیر (القرطبی) ج ۳ ص۳۴۷، تفسیر (ابن کثیر) ج۱ ص۳۲۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۷۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۶ ص۳۲۴، الدر المنثور (سیوطی شافعی) ج۱ ص۳۶۳، لباب النقول فی اسباب النزول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۱۱۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۲ و ۲۱۲ ط اسلامبول، فتح القدیر (شوکانی) و ج۱ ص۲۶۵ ط ۱ مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۸، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۱۳ ح۹۱۱ و ۹۱۲، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۲۵، معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۱ ص۲۴۹، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۷۳ ط۲، تفسیر الخازن (بغدادی) ج۱

ص۲۴۹ و فرائد السمطين (حموينی) ج۱ ص۳۵۶.

{صفحه۸۲}

و آنهايند كه «صدق» و راستی را تصديق كرده اند و خداوند اين

{صفحه۸۳}

تصديقشان را گواهی فرموده است، آنجا كه می خوانيم: «كسی كه صدق را آورده و كسی كه تصديق آن كرده است آنها متّقين و پرهيزكارانند.»(۱)

بنابراين، اينان «طائفه» و «رَهطِ» با اخلاص رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم و بستگان نزديك او هستند كه خداوند آنها را مورد عنايت خويش قرار داده و فرموده است: (وَاَنذِر عَشيرَتَكَ الأقرَبينَ) (بستگان نزديك خويش را بيم ده!).(۲)

*****

۱- سوره زمر (۳۹) آيه ۳۳.

- رجوع كنيد به شواهد التنزيل (حسكانی حنفی) ج۲ ص۱۲۰ ح۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴ و ۸۱۵، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۶۹ ح۳۱۷ كفايه الطالب (گنجی شافعی)ص۲۳۳ ط الحيدريه، الدرّ المنثور (سيوطی) ج۵ ص۳۲۸، تفسير (قرطبی) ج۱۵ ص۲۵۶ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاريخ دمشق (ابن عساكر شافعی) ج۲ ص۴۱۸ ح۹۱۷ و ۹۱۸.

۲- سوره شعراء (۲۶) آيه ۲۱۴.

- رجوع كنيد به شواهد التنزيل (حسكانی حنفی) ج۱ ص۳۷۲ ح۵۱۴ و ص۴۲۰ ح ۵۸۰ ط۱ بيروت، تفسير (طبری) ج۱۹ ص۷۴ ط بولاق، تاريخ (طبری) ج۲ ص۳۱۹ ط مصر، مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص۱۱۱ ط الميمنيه مصر، كفايه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۰۴-۲۰۶ ط الحيدريه، تذكره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۸ ط الحيدريه، منتخب كنزالعمال (متقی هندی) در حاشيه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۱، ۴۲ و ۴۳، ينابيع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۵ ط اسلامبول، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد) ج۱۳ ص۲۱۰ ط مصر با تحقيق محمد ابوالفضل، الكامل (ابن اثير) ج۲ ص۶۲ ط دار صادر، تاريخ (ابی الفداء)

ج۱ ص۱۱۹ ط قسطنطنیه، الدرّ المنثور (سیوطی) ج۵ ص۹۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۸۵ ح۱۳۸، ۱۳۰ و ۱۴۰، تفسیر (ابن کثیر) ج۳ ص۳۵۱، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۱۳ ح۳۲۳، ۳۳۴، ۳۸۰ و ۳۸۱ ط۲ حیدرآباد، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۳ ص۳۷۱ والسیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۱ ص۲۸۶.- بقیه مدارک را در پانوشت شماره ۹۱ ملاحظه نمائید!

{صفحه۸۴}

اینها «اُولُوا الاَرحام» هستند که خداوند فرموده است: (اُولُوا الاَرحامِ بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ فی کِتابِ الله) (بستگان، از نظر قرآن، بعضی بر بعض دیگر مقدّمند).(۱)

و اینها هستند که در قیامت درجاتشان بالا می رود تا به درجه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می رسد و در بهشت نعیم به او ملحق می شوند. این سخن به دلیل این آیه است که می گوید: «آنها که ایمان آوردند و نسل و بازماندگان آنها در این ایمان از آنها تبعیّت نمودند و ذریّه شان را به خودشان ملحق می گردانیم و از عملشان چیزی نمی کاهیم».(۲)

*****

۱- سوره انفاق (۸) آیه ۷۵.

- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۴ ح۱۲.

۲- سوره طور (۵۲) آیه ۲۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۹۷ ح۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸ و ۹۰۹ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۹ ط اسلامبول.

{صفحه۸۵}

آنها صاحبان حقّی هستند که قرآن با صدای بلند دستور پرداخت آن را می دهد، آنجا که می فرماید: (وَآتِ ذَا القُربی حَقَّهُ) (حق ذَوِی القربی و بستگان را بپرداز!).(۱)

آنها «صاحبان خُمس» هستند که بدون ادای آن،

برائت ذمّه حاصل نمی شود، آنجا که خداوند فرموده است: «آگاه باشید! هر غنیمتی به دست شما رسید خُمس آن مال خدا، پیامبر، و بستگان او می باشد».(۲)

*****

۱- سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۶.

- منظور از «قُربی» حضرت فاطمه و شوهرش و فرزندانش علیه السلام می باشد. و هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم «فَدَک» را به فاطمه سلام الله علیها عطا نمود.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۳۳۸ ح۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲ و ۴۷۳، الدر المنثور (سیوطی) ج۴ ص۱۷۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۷ ص۴۹، تفسیر (طبری) ج۱۵ ص۷۲ ط۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۹ ط اسلامبول و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص۲۲۸.- پانوشت شماره ۲۷ را هم ملاحظه نمائید!

۲- سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۱۸ ح۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷ و ۲۹۸، تفسیر (طبری) ج۱۰ ص۵ و ۸ ط۲ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۵ ط اسلامبول.- پانوشت ۲۷ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۸۶}

و نیز آنها «صاحبان فییء» هستند، که خداوند می گوید: «آنچه خداوند از اموال آبادیها به پیامبرش داده است مربوط به خدا، پیامبر و ذَوِی القُربی است»(۱)

و همین «اهلبیت» هستند که خداوند آنها را بدینگونه مخاطب ساخته:

(إنّما يُريدُ اللهُ لِيُذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَيتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطهيراً).

(خداوند اراده کرده است رجس و پلیدی را از شما «اهلبیت» دور گرداند و شما را کاملاً پاک و طاهر گرداند).(۲)

اینها «آل یاسین» هستند، که پروردگار در قرآن آنان را مورد تحیّت قرار داده و

می فرماید: (سَلامٌ علی ال یاسینَ(۳)). (سلام بر آل

*****

۱- سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

- رجوع کنید به الکشاف (زمخشری) ج۴ ص۵۰۲ ط بیروت و تفسیر (طبری) ج۲۸ ص۳۹ ط۲.

۲- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

- رجوع کنید به پانوشت های ۲۵ و ۲۶.

۳- سوره صافات (۳۷) آیه ۱۳۰.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۰۹ ح۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶ و ۷۹۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۴، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۷۴، تفسیر (فخر رازی) ج۲۶ ص۱۶۲ ط البهیه مصر، تفسیر (قرطبی) ج۱۵ ص۱۱۹، تفسیر (ابن کثیر) ج۴ ص۲۰، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۸۸ ط المیمنیه مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج۵ ص۲۸۶، فتح القدیر (شوکانی) ج۴ ص۴۱۲ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۵ ط اسلامبول.

{صفحه۸۷}

یاسین.)

و «آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم» همانها هستند که خداوند درود فرستادن بر آنها را جزء وظائف واجب بندگانش قرار داده، می فرماید:

(اِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا اَیُّهَ الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ و سَلِّمُوا تَسلیماً) (خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم بر او درود و سلام بفرستید!)(۱)

گفتند: ای پیامبر خدا! «سلام» بر تو را دانستیم بفرما چگونه بر تو «صَلَوات» بفرستیم؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود بگویید: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ!»(۲)

*****

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶.

۲- در رابطه با «کیفیّت صلوات بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهلبیت علیه السلام» رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب التفسیر، باب ان الله و ملائکته یصلّون علی

النبی ج۶ ص۲۷ ط دارالفکر، و کتاب بدء الخلق، باب یزفون النسلان فی المشی ج۴ ص۱۱۸ ط دارالفکر، و کتاب الدعوات، باب الصلاه علی النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم ج۷ ص۱۵۶ ط دار الفکر، صحیح (مسلم) کتاب الصلاه، باب الصلاه علی النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم ج۱ ص۱۷۳ ط عیسی الحلبی، صحیح (ترمذی) ج۲ ص۲۱۲ ط بولاق، سنن (نسائی) ج۳ ص۴۵- ۴۹، سنن (ابن ماجه) ج۱ ص۲۹۲ ح۹۰۳، ۹۰۴ و ۹۰۶، سنن (ابی داود) ج۱ ص۲۵۷ ح۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸ و ۹۸۱، اسباب النزول (واحدی) ص۲۰۷، مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۴۷ و ج۵ ص۳۵۳ ط المیمنیه مصر، موطأ (مالک) همراه با شرحش= تنویر الحوالک ج۱ ص۱۷۹، تفسیر (قرطبی) ج۱۴ ص۲۳۳، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۹، تفسیر (طبری) ج۲ ص۴۳، تفسیر (ابن کثیر) ج۳ ص۵۰۷، تفسیر (فخر رازی) ج۲۵ ص۲۲۶ ط البهیه مصر، احکام القرآن (ابن عربی) ج۳ ص ۱۵۷۰ ط عیسی الحلبی، الدر المنثور (سیوطی) ج۵ ص۲۱۵ ط مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۸۷ و ۱۳۹ ط المیمنیه مصر، فتح القدیر (شوکانی) ج۴ ص۳۰۳، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۱ ص۷۴ و ۸۶، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۴۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۵ ط اسلامبول، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۵ ص۲۲۵، کنز العمال (متقی هندی) ج۱ ص۴۳۷ ح۲۱۵۱، ۲۱۷۰، ۲۱۸۴، ۲۱۸۵، ۲۱۸۶، ۲۱۸۷ و ۲۱۸۸ ط۲ حیدرآباد حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج۴ ص۲۷۱، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج۵ ص۲۲۶، مسند (محمد بن ادریس شافعی) ص ۱۵ ط المطبوعات العلمیه مصر، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۵ ح۲، ۳، ۶،

۷، ۸، ۹، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۸ ص۳۸۱، المستدرک (حاکم) ج۱ ص۲۶۸، اخبار اصبهان ج۱ ص۸۵ والسنن الکبری (بیهقی) ج۲ ص۳۷۸.

{صفحه۸۸}

از این حدیث روشن می شود که صلوات بر آنها جزء صلوات مورد

{صفحه۸۹}

امر در آیه است.

(طُوبی لَهُم وَ حُسنُ مَآبٍ) (ای خوشا به حالشان و سرانجام نیکشان!)(۱)

«مَن یُباریهم وَفِی الشَّمسِ مَعنیً*** مُجهِدٌ مُتعِبٌ لِمَن باراها»(۲)

(چه کسی با آنها مسابقه می تواند بدهد؟! در حالی که در خورشید معنی خسته کننده ای برای کسی که با آن مسابقه دهد وجود دارد.)

آنها برگزیدگان بندگان خدایند، و آنها با إذن خدا در نیکی ها بر همه سبقت دارند و آنها «وارث کتاب خدا» هستند که خداوند درباره شان فرموده است:

«سپس کتاب را به کسانی از بندگان خود که برگزیدیم به ارث دادیم، پس بعضی از آنها به خویشتن ستم نمودند (و اینها کسانی هستند که «أئمه» را به رسمیت نمی شناسند) و بعضی معتدل و میانه رو هستند (آنها موالی و پیروان «أئمه» هستند)

*****

۱- سوره رعد (۱۳) آیه ۲۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۰۴ ح۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹ و ۴۲۱، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۶۸ ح۳۱۵، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۹۰ ط المیمنیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۳۱ و ۹۶ ط اسلامبول، الدر المنثور (سیوطی) ج ۴ ص۹۵ ط مصر و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۷ ط الحیدریه.

۲- الازریه ص ۱۳۱ ط نجف.

{صفحه۹۰}

و بعضی از آنها در نیکیها سبقت جسته است (که او «امام» است) این فضلِ بزرگی است».(۱)

همین مقدار آیاتی که در فضائل «اهلبیت علیه السلام» رسیده کفایت می کند.

«ابن عباس» می گوید: «درباره علی

۳۰۰ آیه قرآن نازل شده است.»(۲)

و دیگری می گوید: «رُبع قرآن درباره اهلبیت علیه السلام است.»(۳)

*****

۱- سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲.

- رجوع کنید به غایه المرام (علامه بحرینی) ص ۳۵۱ ط دار القاموس الحدیثه.

۲- درباره علی علیه السلام ۳۰۰ آیه قرآن نازل شده است.

- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمنیه مصر، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۱ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۲۸۶ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۳۱ ح۹۳۴، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۲، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۵ ط العثمانیه والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه سیره حلبی (علی بن برهان الدین حلبی) ج۲ ص۱۱.

۳- رُبع قرآن درباره اهل البیت علیه السلام نازل شده است.

- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ ط اسلامبول، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۴۴، ۴۵ و ۴۷ و مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۲۸ ح۳۷۵.

و این تعجّبی ندارد زیرا «اهلبیت» و «قرآن» دو نیمه از یک چیزند که از هم جدا نمی شوند.

به همین مقدار از آیات محکمات که بر شما تلاوت کردیم، اکتفا نما! (هُنَّ اَمُّ الکِتاب) اینها آیات روشن و اساسی قرآنند. اینها را از خبیر و آگاه بگیر! که هیچکس مانند اهل خبره و آگاه تو را مطّلع نمی سازد.

حق جو

۱- ایمان به «آیات خدا درباره اهلبیت علیه السلام»

۱- آیات محکم و شواهد استواری اقامه فرمودید؛ از عهده آنچه بر شما بود به

خوبی بر آمدید؛ و هیچگونه نقص و کوتاهی در آن یافت نمی شود. بنابراین، کسی که بخواهد استدلالهایتان را رد کند در وادی لجاجت، پستی و زشتی قدم گذارده و به سخنان بی مایه تو خالی دست زده است؛ در باطل، مِراء و جدال می کند و همچون جاهلان و نادانان به زورگوئی می پردازد.

ما به آیات خداوند، همه ایمان آوردیم.

۲- امّا معلوم نیست چرا اهل قبله از «أئمّه اهل بیت علیه السلام» روی گردانده اند و به هیچ چیز در فروع و اصول به مذهب آنان متعبّد نشده اند و نیز در مسائل اختلافی به قول آنها توجّهی ننموده اند! علماء امّت نیز در مباحث خود نیز از نظریّه و عقیده آنها بحثی نکرده، بلکه در مسائل نظری به معارضه آنان پرداخته و برای مخالفت آنان اهمّیتی قائل نمی شدند! عوام امت نیز همچنان تمام نسلها از گذشته و آینده به غیر

{صفحه۹۳}

۲- تحیّر در جمع بین این ادلّه و آنچه اهل قبله بر آنند!

اهلبیت علیه السلام مراجعه می نمودند بدون اینکه آن را کار خلافی بدانند!!

{صفحه۹۴}

حق شناس

۱- بیان اشتباه در آنچه به «اهل قبله» نسبت داده شده.

۱- از شما استدعا می کنم که درباره آنچه به همه «اهل قبله» در عدول از «اهل بیت علیه السلام» نسبت دادید، تجدیدنظر کنید! و یادآور می شوم: نیمی از «اهل قبله»- که «شیعیان آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم» هستند- از آنها روی نگردانده، نمی گردانند و نخواهند گردانید، در هیچ چیز نه در اصول و نه در فروع، هیچگاه. عقیده آنها این است که که «تعبّد به مذهب آنها»- به حکم کتاب و سنّت- واجب عینی و مُضیَّق است. بنابراین، آنها در هر زمان و در هر کجا به این عقیده اند که «در برابر فرمان خداوند عزّوجلّ باید تسلیم باشند.» گذشتگان و پیشینیان صالح «شیعه» بر همین عقیده بوده اند و بر همین اعتقاد جان سپرده اند، از زمان رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم... تا امروز.

{صفحه۹۵}

۲- زمامداران و رؤسای امّت از «اهلبیت علیه السلام» عدول کرده اند.

۲- و این زمامداران و اولیاء امور امّت بودند که از «اهل بیت علیه السلام» عدول کرده و از آنها روی گردانده اند.

و این جریان، از همان روز که به خاطر «خلافت» از آنها عدول کردند و آن را به انتخاب و اختیار خود گرفتند سرچشمه

گرفته، و جریان یافته است، با اینکه نصّ صریح بر «خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام» وجود داشت؛ چه اینکه دیدند عرب بر بودن «خلافت» در یک خاندان صبر نخواهد کرد! لذا، نصوص آن را تأویل بردند و «خلافت» را به انتخاب گذاردند، تا هر کدام از قبائل آنها به آرزوی رسیدن به آن باشند گرچه سالها طول بکشد، گاهی در اینجا باشد، و گاهی در آنجا، و مرتبه ای دیگر در قبیله ای

دورتر. آنها هرچه قدرت و قوّت داشتند برای تأیید آن به کار گرفتند و تمام کسانی که مخالف با این معنی بودند در هم شکستند.

این وضع، آنان را ناچار ساخت که از «مذهب اهل بیت علیه السلام» کناره گیرند، و آنچه از «کتاب» و «سنّت»، دلالت بر «وجوب تعبّد و تسلیم در برابر آنان» داشت، تأویل نمایند. اگر آنها تسلیم ظواهر «ادلّه» می شدند و به سوی «اهل بیت علیه السلام» باز می گشتند و خواص و عوام را در اصول و فروع به آنان ارجاع می دادند، راه بازگشت را بر خود می بستند و از بزرگترین مبلّغان و دعوت کنندگان به سوی «اهل بیت علیه السلام» می گردیدند؛ امّا این «حقیقت» با خواسته های آنان و آنچه را که بر آن عزم داشتند سازگاری نداشت و با حزم و دوراندیشی و قدرت سیاسیشان

{صفحه۹۶}

۳– کدام دادگاه «عادل» به گمراهی «متمسّکان به اهلبیت» حکم می کند؟!

وفق نمی داد.

کسی که به دقّت بنگرد و این شئون را با تیزبینی ببیند، خواهد دانست که عدول از «امامت اهل بیت علیه السلام در مذهب و مباحث مذهبی» تنها فرعی است از عدول از «امامت، ولایت و خلافت عمومی آنان پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم». و امّا تأویل و توجیه ادلّه ای که دلالت بر «امامت و پیشوائی خصوصی» آنها در مسائل مذهبی داشت، پس از توجیه و تأویل ادلّه ای بود که دلالت بر «امامت عامّه» و حکومت و خلافت آنها پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می کرد.

و اگر غیر از این بود، کسی از آنان روی بر نمی تافت.

۳- حال، کدام محکمه و دادگاه «عادل» حکم به

گمراهی کسانی می کنند که به «اهلبیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» متمسّک شده اند، به ریسمان «ولایتِ» آنان چنگ زده اند، و بر مِنوال آن قدم بر می دارند؟!

{صفحه۹۷}

حق جو

۱– دادگاههای «عادل» به گمراهی «متمسّکان به اهلبیت» حکم نمی کنند.

۱– محکمه های «عدالت» حکم به گمراهی «متمسّکان به ولایت اهل بیت علیه السلام» و کسانی که گام به جای گام آنها می گذارند، نمی کنند.

۲– بدون تردید، عمل به «مذهب خاندان رسالت» برای مکلَّفان مُجزی است و برائت ذمّه می آورد.

۳– بلکه گاهی گفته می شود که «ائمّه دوازدهگانه اهل البیت علیه السلام» به تبعیّت سزاوارترند تا ائمّه چهارگانه اهل سنّت و دیگران. زیرا این دوازده نفر یک «مذهب» دارند، که آن را منظم ساخته و مقرّر داشته اند و در این یکی متّفقند، بخلاف ائمّه چهارگانه اهل سنّت که اختلاف بین آنان در ابواب فقه آشکار است و نمی توان موارد آن را به حساب آورد.

{صفحه۹۸}

۲– عمل به «مذهب خاندان رسالت» موجب برائت ذمّه می شود.

و روشن است که آنچه یک نفر بررسی می کند هرگز نمی تواند همانند چیزی باشد که «دوازده امام» آن را تحقیق و بررسی کرده اند. این، حقیقتی است که برای هیچ فرد با انصافی جای وقفه نیست، و جائی برای ایراد ایرادکننده نمی تواند باقی گذارد.

۳– گاهی گفته می شود: آنها سزاوارتر به تبعیّت هستند.

بلی! گاهی ناصبیان در «إسناد مذهب شیعه به ائمّه اهلبیت علیه السلام» بحث دارند که من– بعداً– زحمت اقامه برهان و دلیل بر آن را به شما خواهم داد.

۴– درخواست «نصوص خلافت».

۴– و الان، از شما درخواست دارم آن نصوصی که گمان می برید بر «خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام» دلالت دارد ارائه دهید. این نُصُوص صحیح و صریح را از «طریق اهل سنّت» بیاورید.

{صفحه۹۹}

مبحث دوّم رهبری عمومی خلافت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

حق شناس

۱- اشاره به «نُصُوص»، اجمالاً

۱- کسی که از سیره و تاریخ زندگانی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آگاهی داشته باشد؛ و کسی که تأسیس دولت اسلامی، تشریع احکام، آماده و مهیّا ساختن قواعد و پایه های آن، نزول قوانین و تنظیم شئون آن از ناحیه خداوند را به خوبی بداند و به آن احاطه پیدا کند می یابد که «علی علیه السلام» وزیر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در امور، پشتیبانش در برابر دشمن، ظرف علم او، وارث حکم و فرمانش، ولیعهد وی و صاحب امر خلافت پس از آن حضرت می باشد.

و آن کس که بر گفتار و کردار پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در سفر و حضر دست یابد، نصوص متواتر و پی در پی از آن حضرت را در این باره خواهد یافت؛ این جریان از آغاز دعوتش تا پایان عمرش صلّی الله علیه و آله و سلّم به طور وضوح و به روشنی دیده می شود.

۲- برای شما کافی است آنچه را که در آغاز اسلام در مکّه پیش از رونق گرفتن اسلام، به هنگامی که داوند «آیه انذار» را نازل فرموده ملاحظه فرمائی.

{صفحه۱۰۳}

۲- نَصِّ «یوم اِنذار».

آری هنگام نزول آیه: (وَاَنذِر عَشیرَتَکَ الاَقرَبینَ) (قوم و خویشان نزدیکت را انذار کن!(۱)) آنها را به خانه عمویش ابوطالب علیه السلام جمع کرد؛ در آن روز چهل نفر بدون کم و زیاد بودند؛ در بین آنها عموهایش ابوطالب، حمزه، عباس، و ابولهب وجود داشتند- این حدیث از احادیث صحیح و مأثور است. در آخر این حدیث آمده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به آنها خطاب فرمود:

«ای

فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند! من جوانی را در عرب سراغ ندارم که برای قوم و قبیله اش برتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای آنها آورده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند مرا فرمان داده که شما را به سوی آن دعوت کنم.»

«فَأَیُّکُم یُوازِرُنی عَلی أَمری هذا عَلی أَن یَکُونَ اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلِیفَتی فِیکُم؟» (کدامیک از شما حاضر است در این راه با من همکاری کند و پشتیبانم گردد تا برادر، وصیّ و خلیفه من در میان شما باشد؟)

همه از او روی برتافتند به جز «علی»- با اینکه از همه کم سنّ و سال تر بود- که به پاخاست و گفت:

«اَنَا یا نَبِیَّ اللهِ اَکُونُ وَزیرَکَ عَلَیه»

(من ای پیامبر خدا! در این کار، پشتیبان تو خواهم بود.)

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دست بر دوشش گذاشت و فرمود:

*****

۱- سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

«إنَّ هذا، أَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُم، فَاسمَعُوا لَهُ وَ اَطیعُوهُ!»

(این، برادر، وصیّ و خلیفه من در میان شما است، سخنش را بشنوید و اطاعتش کنید!)

افراد با خنده از جای خود بلند شده، به ابوطالب می گفتند: به تو امر کرد که سخن فرزندت را بشنوی و اطاعتش نمائی!!

عدّه زیادی از «حافظان آثار نبوّت»، این حدیث را با همین الفاظ نقل نموده اند.(۱)

*****

۱- این حدیث از احادیث صحیح است که بسیاری از حافظان و دانشمندان، آن را با همین الفاظ یا قریب به آن نقل نموده اند.

- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ۲ ص۳۱۹- ۳۲۱ ط دار المعارف مصر، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر شافعی) ج۲ ص۶۲

و ۶۳ ط دار صادر بیروت، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص ۲۱۰ و ۲۴۴ (با سند صحیح) ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۱ ص ۳۱۱ ط البهیه مصر، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۱ و ۴۲ ط المیمنیه مصر، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص ۳۷۱ ح۵۱۴ و ۵۸۰ ط بیروت، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۱۵ ح۳۳۴ ط۲ حیدرآباد، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ صص۸۵ ح۱۳۹، ۱۴۰ و ۱۴۱ ط ۱ بیروت التفسیر المنیر (جاوی) ج۲ ص۱۱۸ ط۳ مصطفی الحلبی و تفسیر الخازن (علاء الدین شافعی) ج۳ ص ۳۷۱ و ۳۹۰ ط مصر.

{صفحه۱۰۵}

حق جو

چرا مُسلم و بخاری این حدیث را در صحیحین نقل ننموده اند؟

{صفحه۱۰۶}

حق شناس

۱- درستی سَند این حدیث

۱- در صحّت حدیث مزبور همین تو را بس که این حدیث از طریق افراد موثّق اهل تسنّن، وارد شده است، از طریق همان افرادی که نویسندگان «صحاح ستّه» با کمال آرامش به آنها احتجاج می کنند و به روایاتشان استدلال می نمایند. «احمد بن حنبل» در «مُسنَد» این حدیث را از «اسود بن عامر»، از «شریک»، از «اعمش»، از «منهال»، از «عباد بن عبدالله اسدی» به طور مرفوع از «علی علیه السلام» نقل نموده است.(۱) هر کدام از افراد سلسله این «سند» از نظر مخالف، «حجّت» است، و همه بدون گفتگو از رجال «کتب صحاح» می باشند. و «قیسرانی» آنان را در

*****

۱- مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۱۶۵ ح۸۸۳ (با سند حسن) و ج۲ ص۳۵۲ ح۱۳۷۱ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر.

{صفحه۱۰۷}

۲- علّت اینکه مسلم و بخاری از آن اِعراض کرده اند

کتاب خود «الجمعُ بینَ رجال الصحیحین» آورده است. بنابراین، راهی جز قول به «صحّت» این حدیث وجود ندارد. علاوه، این حدیث طرق دیگری نیز دارد که یکدیگر را تأیید می کنند.

۲- امّا اینها مسلم و بخاری و امثال اینها حدیث را نقل نکرده اند، به این خاطر است که دیده اند با عقیده شان در «خلافت»

مخالفت دارد، و همین مطلب موجب اعراض آنها از بسیاری از «نُصُوص» شده است؛ ترسیده اند اگر نقل کنند اسلحه ای برای «شیعه» باشد؛ لذا، دانسته آنها را «کتمان» کرده اند. بسیاری از بزرگان اهل تسنّن- که خدا از آنها در گذرد!- همین طریق را پیموده اند، و تمام احادیثی که از این قبیل بوده «کتمان» کرده اند. آنها در «کتمان حدیث» مذهب معروفی دارند که حافظ «ابن حجر» در کتاب «فتح الباری» از آنها

نقـل نموده و «بخـاری» برای این معنی، بـابی را در اواخر کتـاب علم از جرء اوّل صـحیح خود گشوده، و گفته است: «بـابُ من خصَّ بالعلم قوماً دونَ قوم».

۳– کسی که آنها را بشناسد، اِعراض آنان را بعید نمی داند.

۳- کسی که از روش بخاری در برابر «امیر مؤمنان علیه السلام» و سائر «اهل بیت علیه السلام» آگاه شود و بداند که قلم وی در برابر زیبائیهـای نصوص آنان کنـد، و مـدادش از بیان خصائص و امتیازات آنان خشک می شود، اعراض وی و امثال او از ذکر این حدیث را هیچ غریب نمی شمارد.

{صفحه۱۰۸}

حق جو

درخواست دلائل بیشتر

از نُصُوصی که دلالت بر «خلافت» دارد بیشتر برایم بگویید! بیشتر!

{صفحه۱۰۹}

حق شناس

۱– نص صریح به بیش از ده فضیلت از فضائل علی علیه السلام که در هیچکس وجود ندارد.

۱- بعد از حدیث «دار» که توضیح آن داده شد، این حدیث، تو را کفایت خواهد کرد.

حـدیثی که «امـام احمـد» در «مُسـند»، «امام نسائی» در «الخصائص العلویّه»، «حاکم» در «مسـتدرک»، «ذهبی» در «تلخیص»- در حالی که اعتراف به صـحّت آن نموده- و غیر از اینها از «نویسـندگان سُنَن» از طرقی که اتّفاق و اجماع بر «صحّت» آن است از «عمرو بن میمون» آورده اند.

وی می گویـد: پیش ابن عباس نشسـته بودم که نُه گروه نزد او آمدنـد. گفتنـد: ابن عباس! یا همراه ما بیا و یا اطرافت را خلوت کن که بـا تـو سـخن داریم! ابن عبـاس گفت: همراه شـما می آیم. ابن میمون می گویـد: ابن عبـاس آن روز هنوز سـالم بود و بینائی خود را از دست نداده بود. آنها کناری رفتند، شروع به صحبت کردند، ما ندانستیم چه گفتند. (پس از

{صفحه ۱۱۰}

۲– علّت استدلال به این حدیث

مـدتی) ابن عباس آمـد، در حالی که لباسـش را تکان می داد، می گفت: اُف، تُف، بـدگوئی مردی را می کننـد که بیش از ده

فضیلت دارد که احدی آنها را دارا نیست.

بدگوئی شخصی می نمایند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره اش فرمود: کسی را به جنگ خواهم فرستاد که خدا هرگز او را خوار و رسوا نمی کند، خدا و رسول را دوست می دارد، خدا و رسولش هم او را دوست می دارند (در این هنگام) گردنها کشیده شد (هرکس می خواست این فضیلت نصیب او شود.) فرمود: «علی» کجاست؟ «علی» آمد در حالی که چشمش درد می کرد، نمی توانست ببیند، آب دهان را در چشمانش ریخت، سپس پرچم را سه بار به

اهتزاز درآورد، آنگـاه آن را به «علی» داد، «علی» (رفت و پس از پیروزی و کشـتن مرحب خیبری) با اسـیر گرفتن صـفیّه فرزند حیی بازگشت.

ابن عباس گفت: پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم «فلانی» را برای خواندن سوره توبه بر مکّیان روانه ساخت، ولی «علی» را به دنبال او فرستاد که از او بگیرد و فرمود: این سوره را مردی باید ببرد که او از من و من از او باشم.

ابن عبـاس گفت: و پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم به عمو و عموزادگانش گفت: کـدامیک از شـما در دنیا و آخرت با من همراهی و دوستی می کنـد؟ همه امتناع کردنـد؛ «علی» برخاست و گفت: من در دنیا و آخرت همکاری و دوستی با تو خواهم نمود؛ پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم فرمود: تو ولیّ من در دنیا و آخرت خواهی بود؛ سـپس او را رها کرد و باز به آنها رو نموده فرمود کدامیک از

{صفحه۱۱۱}

شما در دنیا و آخرت حاضـر است همراهی و دوستی مرا به عهـده گیرد؟ همه امتناع کردنـد، ولی «علی» برخاست و گفت: من در دنیا و آخرت به شما کمک و دوستی خواهم نمود؛ حضرت به او فرمود: تو ولیّ من در دنیا و آخرت خواهی بود.

ابن عباس گفت: «علی» نخستین کسی پس از «خدیجه» بود که ایمان آورد.

ابن عباس گفت: پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم عبای خود را بر «علی، فاطمه، حسن و حسـین علیه السـلام» افکنـد و فرمود: «خداوند اراده کرده رجس و ناپاکی از شما «اهل بیت» را بزداید، و شما را به خوبی پاکیزه و

تطهیر سازد.»(۱)

ابن عباس گفت: «علی»، جان خود را به خاطر خدا در معرض فروش قرار داد، لباس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را پوشید و در جای او خوابید، مشرکان به او سنگ می زدند...

تا آنجا که گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای «جنگ تبوک» حرکت کرد؛ مردم نیز همراه او از مدینه خارج شدند. «علی» عرض کرد: من هم با شما بیایم؟ فرمود: نه! «علی» گریه کرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود:

«اَما تَرضـی أَن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن مُوسـی، إلاّ اَنَّهُ لَیسَ بَعدی نبیٌّ، اِنَّهُ لا یَنبَغی أن أذهَبَ اِلاّ وَ اَنتَ خَلیفَتی» (آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من

*****

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

{صفحه۱۱۲}

پیامبری نیست. سزاوار نیست من بروم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی.)

و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود:

«اَنتَ وَلِیُّ کلِّ مُؤمِنٍ بَعدی وَ مُومِنَهٍ» (تو ولیّ تمام مؤمنان، پس از من خواهی بود).

ابن عباس گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تمام درهائی را که به مسجد باز می شد مسدود ساخت غیر از در خانه «علی»، و او داخل مسجد می شد در حالی که جُنُب بود و غیر از آن راهی نداشت.

ابن عباس گفت: و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«مَن کُنتُ مَولاهُ فَاِنَّ مَولاهُ عَلِیٌّ»

(هرکس من مولا و سرپرست اویم، سرپرست و مولایش علی است)...(۱)

*****

۱- «حاکم» پس از نقل این جریان در مستدرک، می گوید: «این حدیث

از نظر سند، صحیح است ولی به این صورت یعنی به طور مجموعی بخاری و مسلم آن را نقل ننموده اند» و «ذهبی» نیز در کتاب تلخیص، آن را نقل نموده و گفته است: «این حدیث صحیح است».

- رجوع کنید به مستدرک (حاکم نیشابوری) ج۳ ص۱۳۲ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل مستدرک (با سند صحیح)، مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۲۵ ح۳۰۶۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۷۰ با تحقیق محمودی، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۸۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۰ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۷۲، الاصابه فی تمییز الصحابه (ابن حجر عسقلانی) ج۲ ص۵۰۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۳۴ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۸۳ ح۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۵۱، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۶۹ و ۲۷۰ ط۲، انساب الاشراف (بلاذری) ج۲ ص۱۰۶ ح۴۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۲۸ ح۲۵۵.

{صفحه۱۱۳}

۲- ادله قاطع و براهین روشنی که در این حدیث است بر کسی مخفی نیست. این «ادلّه و براهین» به خوبی می رسانند که «علی ولیعهد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم»، و «خلیفه» او پس از وی می باشد.

مگر ملاحظه نمی فرمائی چگونه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم او را ولیّ خود در دنیا و آخرت قرار داده و او را بر سائر خویشاوندانش مقدّم داشته است؟ و چگونه او را نسبت به خود به منزله هارون نسبت به موسی قرار داده؟ و از تمام مقامهائی که داشته جز مقام نبوّت از او استثناء

نفرموده است؟ که استثناء این یکی دلیل عموم است یعنی تمام مقام و منزلتهای دیگر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را دارد.

شما به خوبی می دانید روشنترین مقامهائی که هارون نسبت به موسی داشته مقام «وزارت»، «پشتیبانی»، «شرکت در امر رسالت»، «خلافت» از او، و «وجوب اطاعت» از هارون بر تمام امّت، بوده است؛ به دلیل قول خداوند که می فرماید:

(موسی از خداوند خواست:) «وزیری از اهلم برایم قرار ده، هارون برادرم را،

{صفحه۱۱۴}

به وسیله او پشتم را محکم کن، و او را شریک کارم قرار ده».(۱)

«به برادرش هارون گفت: خلیفه ام در میان قومم باش، اصلاح کن و راه مفسدان را مپیمای!»(۱) و خداوند عزّوجلّ فرمود: «ای موسی! آنچه می خواستی به تو داده شد.»(۲)

بنابراین، علی علیه السلام- طبق این نصّ- خلیفه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در میان قومش، وزیر او و در بین اهلش، شریک او در کارش- بر سبیل خلافت از او نه نبوّت-، افضل امّتش و سزاوارتر از همه آ«ها به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در زندگی و مرگ می باشد و وجوب اطاعت از او در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم- به خاطر وزارتش- همانند آنکه برای هارون بر امّت موسی در زمان موسی بود، مسلّم است.(۴)

هرکس «حدیث منزلت» را بشنود، تمام این مقامها به ذهنش «تَبادُر» می کند و شکّی در اراده آنها از این سخن نمی کند. و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خود، این مطلب را آشکارا در همانجا روشن ساخت با این جمله از

*****

۱- سوره طه (۲۰) آیات ۲۹-۳۲.

۲- سوره

اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

۳- سوره طه (۲۰) آیه ۳۶.

۴- در رابطه با تشبیه «وزارت علی علیه السلام» رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۶۸ ح۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲ و ۵۱۳، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۲۸ ح۳۷۵ ط اسلامیه تهران و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۰۷ ح۱۴۷.

{صفحه۱۱۵}

فرمایشش که: «سزاوار نیست من بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی».

این، نصّ صریح بر «خلافت» او است بلکه نصّ روشنی است بر اینکه اگر برود و او را خلیفه خود نسازد کاری را که سزاوار نبوده انجام داده است. و این نیست جز اینکه او از ناحیه خداوند، مأمور برقرار دادن وی به جای خود بوده است، چنانکه در تفسیر این آیه آمده است:

(یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ إلَیکَ مِن رَبّکَ وَ إن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ).(۱)

(ای پیامبر! آنچه بر تو نازل شده برسان! و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای.)

کسی که در این جمله آیه: (فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ) (رسالتش را نرسانده ای) تدبُّر کند سپس در این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز دقّت نماید که: «اِنَّهُ لا یَنبَغی اَن اَذهَبَ اِلاّ وَ اَنتَ خَلیفَتی» (سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو خلیفه من باشی) می یابد که هر دو یک هدف را تعقیب می کنند، چنانکه مخفی نیست.

و نباید این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در این حدیث را فراموش کنیم که: «اَنتَ وَلِیُّ کَلِّ مُؤمِنٍ بَعدی» (تو ولیّ تمام مؤمنان پس از من خواهی بود) که نصّ صریح است بر

اینکه او «ولیّ امر» و «والیِ» آن و «قائم مقام پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» می باشد.

*****

۱- سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

- رجوع کنید به پانوشت ۲۱۶.

{صفحه۱۱۶}

حق جو

نقل تشکیک در سند «حدیث منزلت» از یک عالم سنّی

«حدیث منزلت» صحیح و مُستفیض است، امّا یکی از عالمان اهل سنّت به نام «آمدی» در اسناد آن، تشکیک کرده و در طرق آن تردید نموده است. و بسا مخالفان شما، به نظریه او متشبّث شوند! بنابراین، از چه راه بر آنها پیروز می شوید؟ و پاسخ آنها را می دهید؟

{صفحه۱۱۷}

حق شناس

۱- «حدیث منزلت» از مسلّمترین اخبار است.

۱- «آمدی» در این تشکیک به خویش ستم نموده، زیرا «حدیث منزلت»، از «صحیحترین سنن» و «مسلّمترین اخبار» می باشد.

۲- در «صحّت سند» این حدیث، هیچ شکّی در دل خلجان نمی کند. و در خاطر احدی نمی آید که در ثبوت آن لب به مناقشه بگشاید. حتی «ذهبی» - با آن سر سختی اش- در کتاب «تلخیص مستدرک» تصریح به «صحت» آن نموده است.(۱) و «ابن حجر هیثمی»- با آن محاربه و جنگجوئیش در کتاب صواعقش- «حدیث منزلت» را در

*****

۱- رجوع کنید به پانوشت شماره ۹۴.

{صفحه۱۱۸}

۲- شواهدی که بر این حقیقت حکم می کنند.

شبهه ۱۲ از کتاب «صواعق» ذکر کرده و قول به «صحّت» آن را از ائمّه حدیث- همانها که در این مباحث تنها به آنها مراجعه

باید کرد- نقل نموده است. به آن کتاب مراجعه فرما!(۱) و اگر این حدیث در این مرحله از «ثبوت» نبود، «بخاری» آن را در صحیح خود نقل نمی نمود(۲). چه اینکه او در برابر «خصائص و فضائل علی علیه السلام» سخت به خود ستم می کند و از نگاشتن آن خودداری می نماید!».

«معاویه» پیشوا و رهبر گروه طغیانگر و ناسزاگو به «امیرمؤمنان علیه السلام» و محارب و جنگ کننده با او، همان کسی که دستور داد «امام علی علیه السلام» را بر منابر مسلمین لعن کنند،- با این وقاحت و دشمنیش!- «حدیث منزلت» را انکار نکرد، و با «سعد بن ابی وقّاص» به مکابره برنخاست، هنگامی که به او گفت:

چه چیز تو را مانع شد که «ابوتراب» را سبّ و ناسزا نگوئی؟

و «سعد» پاسخ داد: سه چیز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره او فرموده، به یاد آنها افتادم مرا از

بـد گوئی وی بـاز داشت، اگر یکی از آنها را من داشـتم، برایم از بهترین ثروت عرب محبوبتر بود. پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سلّم هنگامی که او را در بعضی از جنگها در مدینه گذاشت، شنیدم به او می فرمود:

«آیا راضی نیستی که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۴۷ ط المحمدیه مصر.

۲- رجوع کنید به پانوشت شماره ۱۰۵.

۳- اشاره ای به نقل کنندگان این حدیث از اهل سنّت

تفاوت که پس از من پیامبر نیست.»

معاویه ساکت شد و سعد را از تکلیف به سبّ و بدگوئی مُعاف ساخت.(۱)

بالاـتر بگویم: «معـاویه» خود، «حـدیث منزلت» را نقـل نموده است. «ابن حجر» در «صواعق» می گویـد: «احمـد» نقل نموده که مردی مسئله ای را از معـاویه پرسـید، معـاویه به او گفت: این مسـئله را از «علی» بپرس! که او اعلم و آگاهتر است. مرد، پاسـخ داد: جواب تو از جواب «علی» برایم محبوبتر است. معاویه گفت: بـد حرفی زدی! از مردی ناراحتی داری که رسول خدا صـلّی الله علیه و آله و سلّم او را «چهره درخشان علم» می دانست، و به او فرمود:

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب الفضائل باب «من فضائل علی بن ابی طالب» ج۲ ص۳۶۰.

- در رابطه با «حـدیث منزلت»- به روایت سـعد- مراجعه کنیـد به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریـخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۰۶ ح۲۷۱ و ۲۷۲، خصائص (نسائی) ص۱۰۶ ح۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸ و ۶۱ ط بیروت با تحقیق محمودی، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۰۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۸۴- ۸۶ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۵۹، صحیح

(ترمذی) ج۵ ص۳۰۱ ح۳۸۰۸، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۲۵-۲۶، الاصابه (ابن حجر) ج۲ ص۵۰۹، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۶۹، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۴۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۷۸ ح۳۰۷.

۴- اشاره به «عمومیّت حدیث نزلت».

«اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارُونَ مِن مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدِی» (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.) و هرگاه بر عمر مطلبی مشکل می شد از او فرا می گرفت...(۱)

خلاصه، «حدیث منزلت» از مطالبی است که به «اجماع»، مسلمانان با تمام اختلافی که در مذهب و مشرب دارند، تردیدی در «ثبوت» آن ندارند.

۳- هرکدام از محدِّثان و سیره نویسان و ناقلان اخبار که متعرّض «جنگ تبوک» شده اند، این حدیث را نقل نموده اند.

و تمام نویسندگان رجال، از پیشینیان و متأخرین، با اختلاف مذهب و مشربشان که شرح حال «علی علیه السلام» را نوشته اند، این حدیث را نگاشته اند.

و همه نویسندگان کتب «مناقب اهل بیت» و «فضائل صحابه»

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) در اثناء مقصد پنجم از مقاصدی که در بحث آیه ۱۴ از باب ۱۱ آورده است، ص ۱۰۷.

- در رابطه با «حدیث منزلت»- به روایت معاویه- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۱، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۴ ح۵۲ ط۱ تهران، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۸ ص۲۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۱۷۷ ط المحمدیه، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۷۱ ح۳۰۲، ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج۱ ص۳۳۹ ح۴۱۰ و ۴۱۱ ط۱.

همچون «احمد حنبل» و غیر از

او، کسـانی که قبل از او بوده انـد یا بعـد از او آمـده انـد، آن را روایت کرده انـد. و این، از احادیث مسـلّمی است که در تمام دوران این امّت، نقل شده است.(۱)

*****

۱- رجوع کنیـد به مسـند (احمد بن حنبل) ج۳ ص۵۰ ح۱۴۹۰ (با سـند صحیح) و ص ۵۶ ح۱۵۰۵ (با سـند صحیح) و ص ۵۷ ح۱۵۰۹ (بـا سـند صـحیح) و ص۶۶ ح۱۵۳۲ (با سـند صـحیح) و ص۷۴ ح۱۵۴۷ (بـا سـند صـحیح) و ص ۸۸ ح۱۵۸۳ (با سـند صحیـح) و ص ۹۴ ح۱۶۰۰ (بـا سـند حسن) و ص۹۷ ح۱۶۰۸ (با سـند صـحیح) و ج۵ ص۲۵ ح۳۰۶۲ (با سـند صحیح) ط دار المعارف مصر، صحیح (بخاری) کتاب المغزی باب غزوه تبوک ج۵ ص۱۲۹ ط دار الفکر، صحیح (مسلم) کتاب الفضائل باب «من فضائل علی بن ابی طالب» ج۲ ص۳۶۰ ط عیسی الحلبی، صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۰۱ ح۳۸۰۸ (با سند صحیح) و ح۳۸۱۳ (با سند صحیح) و ح۳۸۱۴ (با سـند حسن) ط دارالفکر، سنن (ابن ماجه) ج۱ ص۴۲ ح۱۱۵ و ۱۲۱ ط دار احیاء الکتب، صحیح (بخـاری) کتـاب بـدء الخلق «باب مناقب علی بن ابی طالب» ج۴ ص۲۰۸ ط دارالفکر، المسـتدرک (حاکم) ج۳ ص۱۰۹ و ج۲ ص۳۳۷ (با سند صحیح)، تاریخ (طبری) ج۳ ص۱۰۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۳۰، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶ ط ۱ بیروت، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۱۰۶ ح ۴۳ و ص ۹۲ ح ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸، الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۵۰۷ و ۵۰۹، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۴ و ۳۵، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۷ ح ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶ و ۳۰۳ ط ۱ تهران، حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج ۷ ص ۱۹۴ (با سند صحیح)، ۱۹۵، ۱۹۶ و ۱۹۷ (با سند صحیح)، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۰، ۷۴، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۳۰، ۷۶، ۱۹، ۲۴ و ۲۱۴، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۸۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۶۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۵، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۵۴، ۴۰۸ و ۴۹۶ ط اسلامبول، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۲

ص۸ و ج۴ ص۲۶ و ۲۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۵ و ۱۰۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵ و ۲۸۷ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۲ ص۴۹۵ و ۵۷۵ و ۳ ص۲۵۵ و ج۴ ص ۲۲۰ ط۱ مصر و ج۹ ص۳۰۵ و ج۱۰ ص۲۲۲، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۲۱، ۲۲، و ۱۱۰، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص ۱۵۰ ح۲۰۴ و ۲۰۵، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج۱ ص۴۸ و ۴۹، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۳۴ و ۱۳۶ ط العثمانیه، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۲ ص۲۲ و ۵۴، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ و ۱۱۹، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۴۸ ط۲، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۳۹ ح۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۳۲ و ۴۸۷ ط۲، مرآه الجنان (یافعی) ج۱ ص۱۰۹ (با سند صحیح) ط بیروت، العقد الفرید (ابن عبد ربه) ج۴ ص۳۱۱ و ج۵ ص ۱۰۰ ط لجنه التألیف مصر، مصابیح السنه (بغوی) ج۲ ص۲۷۵ (با سند صحیح) ط محمد علی صبیح، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۲۷۷ و ج۳ ص۳۹۸ جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۶۸ و ۴۶۹، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج۳ ص۲۴۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۵۶، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۱، ۵۳ و ۵۵، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۱۷ و ۳۲۹، الجمع بین الصحاح السته (ابن اثیر) در «مناقب علی علیه السلام» والجمع بین الصحیحین (حمیدی) در «فضائل علی علیه

السلام» و در غزوه تبوک.

{صفحه۱۲۲}

بنابراین، برای تشکیک «آمدی» در سند آن، اعتبار و ارزشی نمی توان قائل شد چه اینکه وی از «دانشمندان حدیث» نیست و از این «علم» آگاهی ندارد و حکم او در آشنائی «اَسناد و طُرُق احادیث»، حکم عوام است که چیزی نمی فهمند.

۴- توجّه به این نکته نیز لازم است: مواردی که این حدیث از زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم صادر شده منحصر به «استخلاف علی علیه السلام» در

{صفحه۱۲۴}

«غزوه تبوک» نیست.

{صفحه۱۲۵}

حق جو

۱- تصدیق آنچه گفته شد، راجع به «سند حدیث منزلت»

۱- آنچه در مورد «ثبوت حدیث منزلت» ذکر فرمودید، «حق» است؛ در آن تردیدی نیست؛ و «آمدی» در اینجا برایش لغزشی پدید آمده که دلالت دارد وی از «علم حدیث» و اهل آن بسیار دور است. من با ذکر این نظریّه و عقیده او شما را به زحمت انداختم که ناچار شدید توضیح واضحات بدهید. این خطا و اشتباهی از من بود که از شما درخواست بخشش دارم.

۲- درخواست دلیل «عمومیّت حدیث منزلت»

۲- دلیلی که برساند این حدیث در غیر «جنگ تبوک» نیز صادر شده نیاوردید و چه مشتاقم که به آن موارد گوارایش دست یابم! آیا برای شما ممکن است مرا به آن سرچشمه برسانی؟

{صفحه۱۲۶}

حق شناس

۱- بیان دلائلی بر «عمومیت حدیث منزلت»

۱- از موارد دیگری که «حدیث منزلت» از زبان پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم صادر شده، روزی است که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای «امّ سلیم» حدیث می گفت. «امّ سلیم» از پیشگامان در اسلام و صاحب عقل و درک بود؛ وی در پیشگاه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در اثر سبقت در اسلام، اخلاصش، نصیحتش، و تحمّل مشکلاتش به خاطر اسلام،

مقام و موقعیّت بس بلندی داشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به خانه اش می رفت، در خانه اش برایش حدیث می گفت و با او صحبت می نمود.(۱)

۲- پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «علی» و «هارون» را همچون «فَرقَدان» تصویر می کند.

*****

۱- وی دختر ملحان بن خالد انصاری و خواهر حرام بن ملحان می باشد؛ پدر و برادرش در پیش چشم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شهادت یافتند؛ او دارای فضیلت و عقل بود. از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم احادیثی نقل نموده، و از او پسرش انس، ابن عباس، زید بن ثابت، ابو سلمه بن عبدالرحمن و دیگران حدیث نقل نموده اند. وی جزو پیشگامان و دعوت کنندگان به اسلام به شمار می رود. او در جاهلیت، همسرش مالک بن نضر را دوست می داشت و «انس» ثمره این همسری بود؛ هنگامی که آئین اسلام آمد و او از سبقت جویان به آن گردید، همسرش مالک را به سوی خدا و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دعوت نمود ولی او از پذیرفتن اسلام امتناع کرد؛ ام سلیم نیز از وی جدا شد، مالک غضبناک به شام رفت و در همانجا به

حال کفر درگذشت. ام سلیم فرزندش را مورد نصیحت قرار داد و در ده سالگی به او فرمان داد که خادم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شود؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم به احترام این مادر گرامی، وی را پذیرفت. این زن را اشراف عرب خواستگاری کردند ولی او پاسخ داد تا هنگامی که انس بالغ نشود و خود مرد زندگی نگردد، ازدواج نخواهد کرد. انس همواره می گفت: خدا به مادرم پاداش نیک دهد که خوب مرا سرپرستی کرد.

ابو طلحه انصاری به دست این زن، مسلمان شد؛ زیرا از وی خواستگاری کرد در حالی که کافر بود؛ ام سلیم از ازدواج با او امتناع کرد مگر اینکه اسلام بپذیرد؛ ابو طلحه به دعوت او اسلام پذیرفت و ام سلیم مهریه خود را اسلام او قرار داد. از ابوطلحه خداوند پسری به ام سلیم داد که بیمار شد و وفات یافت؛ ام سلیم سفارش کرد که پیش از من کسی خبر مرگ فرزندم را به پدرش نگوید. پس از آنکه ابوطلحه آمد، از حال پسر سئوال کرد، ام سلیم گفت: همانجا که بود آرام گرفته است. مرد خیال کرد وی خواب است؛ زن شام آورد، سپس خود را آرایش نمود و عطر زد و همراهش به بستر رفت. به هنگام صبح به او خبر داد که فرزند از دنیا رفته بود. ابوطلحه عین جریان را برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل نمود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: این شما بر شما مبارک باشد. ام سلیم می گوید: پیامبر صلّی

الله علیه و آله و سلّم برایم بسیار دعا فرمود. وی آن شب به عبدالله ابن ابی طلحه حامله شد که خداوند وی را پر برکت گردانید، زیرا وی پدر اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه فقیه و برادران وی می باشد، اینها ده نفر بودند که همه از حاملان علوم بوده اند.

ام سلیم همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به جنگ می رفت، و در جنگ احد خنجری همراه داشت تا هرکس از مشرکان به او نزدیک شود شکمش را از هم پاره کند. وی از زنانی بود که در راه اسلام متحمل بلاها و مشکلات بسیار شد. من زنی غیر از او را سراغ ندارم که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خانه اش به دیدنش برود و برایش هدیه ببرد. او از مقام و شأن عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آگاه بود و «حقّ» آنان را می شناخت.

یکی از روزها به وی فرمود: «ای امّ سلیم! گوشت علی از گوشت من و خون او از خون است، او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است.»(۱)

بر شما مخفی و پوشیده نیست که این حدیث را پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به خاطر جریانی خاص نفرموده است بلکه تنها به خاطر ابلاغ وظیفه و نصیحت در راه خدا در بیان منزلت و مقام ولیعهدش و قائم مقام پس از خویش فرموده است. پس نمی تواند اختصاص به «غزوه تبوک» داشته باشد.

و مانند حدیث گذشته است حدیث جریان فرزند حمزه، در آن

*****

۱- در رابطه با «حدیث منزلت» در غیر

غزوه تبوک- به روایت «ام سلیم»- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۷۸ ح۱۲۵ و ۴۰۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۸۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۰، ۵۵، و ۱۲۹ ط اسلامبول، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۱۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۶۸ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۲ ص۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص ۱۵۰.

{صفحه۱۲۹}

هنگام که بین علی، جعفر وزید در مورد وی بحث و گفتگو بود، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«ای علی! تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی...».(۱)

همچنین، روزی ابوبکر، عمر، و ابوعبیده جرّاح پیش پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند، آن حضرت به علی تکیه کرده بود، دست بر دوش علی گذاشت، سپس فرمود:

«ای علی! تو نخستین شخص از مؤمنان هستی که ایمان آورده ای، و اوّلین نفری هستی که اسلام پذیرفته ای، و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی می باشی».(۲)

احادیثی که در «عقد اُخُوّت نخستین» که در مکّه تشکیل شد، این مطلب را می گوید. آری، در مکّه، پیش از هجرت، که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بین مهاجرین خصوصاً برادری قرار داد و «عقد اخوّت» بست، همین مطلب را فرمود.

*****

۱- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص۸۸ ط الحیدریه و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۳۳۸ ح۴۰۹.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۸ ح۳۰۷ ط۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۳۲۱ ح۴۰۱، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۹،

الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۲۰۲ ط اسلامبول، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۹ ح ۳۱۰ ط۲ والریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۰۷ و ۲۱۵ ط۲.

و در «عقد اخوّت و پیمان برادری دوّم» که پنج ماه پس از مهاجرت، در مدینه انجام شد و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بین مهاجر و انصار برادری قرار داد، همین معنی آمد.

آری، در هر دوبار، آنحضرت «علی علیه السلام» را به عنوان برادر خود انتخاب فرمود، و برای برتری او بر دیگران کسی دیگر را به برادری خویش نپذیرفت. و به او می فرمود:

«تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.»

از طریق «عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» در این باره، اخبار متواتر است. و از طریق غیر «عترت» در مورد «اخوّت نخستین» برای شما حدیثی که از «زید بن اوفی» رسیده، کافی است.

این حدیث، طولانی است؛ «کیفیّت عقد اخوّت» را نقل نموده و در آخرش چنین آمده: علی گفت: ای رسول خدا! روحم رفت و کمرم شکست! دیدم برنامه ای در مورد اصحابت غیر از من اجراء فرمودی! اگر این در اثر خشمی است که بر من گرفته ای بازگشت به سوی تو لازم است. کرامت و بزرگواری از ناحیه تو است.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «به آن کسی که مرا به «حق» مبعوث فرموده، تو را به آخر نینداختم جز به خاطر خودم، «وَ اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن مُوسی غَیرَ اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدِی» (تو نسبت به من همچون

هارون نسبت به موسی هستی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست)، تو برادر و وارثِ

منی».

علی عرض کرد: چه ارثی از تو می برم؟

فرمود: آنچه انبیاء و پیامبران پیش از من ارث گذاردند، کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان. تو در بهشت، همراه دخترم فاطمه در قصر من هستی، تو برادر و رفیق منی. سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این قسمت از آیه را تلاوت فرمود:

(اِخواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ) (برادرانند که بر تختها روبروی هم نشسته اند)، یعنی کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می دارند بعضی به بعضی دیگر نگاه می کنند.(۱)

و در مورد «پیمان اخوّت دوّم» حدیثی که از «ابن عباس» نقل شده تو را بس خواهد بود. در آن آمده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی فرمود: «آیا هنگامی که مشاهده کردی من بین مهاجر و انصار برادری قرار دادم و تو را با هیچکدام برادر نگرداندم، از من ناراحت شدی؟! آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری

*****

۱- در رابطه با «حدیث منزلت در عقد اخوّت نخستین» رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۵ ص۴۰ ح۹۱۸ و ص۴۱ ح۹۱۹ و ج۶ ص۳۹۰ ح۵۹۷۲ ط۱، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۲۳، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۰۷ ح۱۴۸ و ۱۵۰ ط۱، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۵۶ و ۵۷ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۱۵ و ۱۲۱.

نخواهد آمد.»(۱)

و مثل آن است احادیثی که راجع به

«روز مسدود ساختن درها» وارد شده که همه درها که در مسجد باز می شد، به جز در خانه «علی»،

*****

۱– و این جمله: «آیـا از من نـاراحت شـدی؟!» چقـدر مؤانست، ملاـطفت، گرمی و محبّت پـدرانه، و رأفت و عطوفت به همراه دارد!!

و اگر گفته شود چگونه علی علیه السلام باز دوّم به تردید افتاد با اینکه بار اوّل نیز چنین بود و بعد، برایش روشن شد که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به خاطر خودش او را تأخیر انداخته است؟ چرا بار دوّم را به اوّل قیاس نکرد؟ می گوئیم: بار دوّم را نمی شـد بـا اوّل مقـایسه کرد زیرا بـار اوّل تنهـا بین «مهـاجران» بود به خلاـف بـار دوّم که بین «مهاجر» و «انصار» بود. بنابراین، دربـار دوّم برادر هر «مهـاجر» از «انصار» بود و «انصاری» برادرش از «مهاجران» بود. و چون پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سلّم و وصـیّش هر دو از «مهاجران» بودند، قیاس این بود که این دو در این بار برادر نخواهند بود؛ لذا علی علیه السلام گمان کرد که برادرش یکی از «انصار» خواهد بود، بر قیاس دیگران.

و چون پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سلّم بین او و هیچکـدام از «انصـار» برادری ایجاد نفرمود، این حالت را در خود یافت؛ امّا خداونـد و رسولش جز اثبـات برتری او را نمی خواهنـد. بنـابراین، اخوّت بین او و پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سلّم بر خلاف قیاس موجود آن روز «بین مهاجران و انصار» بود.

– درباره «حدیث منزلت در عقد برادری دوّم» رجوع کنید به منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند

(احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۱، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۷، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۲۰ و الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۲۱.

{صفحه۱۳۳}

مسدود گردید. و در این مورد حدیث «جابر بن عبدالله» کفایت می کند. وی می گوید: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«ای علی! آنچه برای من در مسجد حلال است برای تو نیز حلال می باشد و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، با این تفاوت که پس از من پیغمبری نیست.»(۱)

و از «حُذیفه بن اسید غفاری» رسیده است که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «روز مسدود ساختن دَرها» به پا خاست، و در حالی که خطبه می خواند، فرمود: «افرادی در قلب خود چیزی می یابند که من علی را در مسجد سکونت بخشیده و آنها را خارج ساخته ام؛ به خدا سوگند! من آنها را خارج، و علی را اسکان نبخشیده ام بلکه خداوند آنها را خارج و او را سکونت بخشیده است. خداوند به موسی و برادرش وحی فرستاد که: برای قوم خود در «مصر» خانه هایی را انتخاب کنید و خانه های خود را قبله قرار دهید و نماز را به پا دارید!... (تا آنجا که فرمود:) و علی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، او برادرِ من است...».(۲)

نظائر این موارد، فراوان است که در این فرصت کوتاه نمی توان همه را جمع آوری کرد امّا همین مقدار، برای آنچه ما خواستیم کافی است تا ثابت شود که «حدیث منزلت» اختصاص به «جنگ تبوک» ندارد.

*****

۱ و۲- در رابطه با «حدیث بستن همه درها، جز در

خانه علی علیه السلام» رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) باب ۱۷ ص۸۸ ط اسلامبول، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۵۵ ح۳۰۳ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۶۶ ح۳۲۹ و ۳۳۰.

{صفحه۱۳۴}

۲- کسی که سیره پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و زندگی او را مورد بررسی قرار دهد می یابد که وی «علی» و «هارون» را همچون «فَرقَدان» (نام دو ستاره) یکنواخت می دانست، هیچکدام را در هیچ چیز از دیگری ممتاز نمی شمرد؛ و این خود، از «قرائن دالّه» بر «عموم منزلت» در حدیث است؛ علاوه، «عموم منزلت» با قطع نظر از «قرائن»، از لفظ حدیث «تَبادُر» می کند- چنانکه پر واضح است.

{صفحه۱۳۵}

حق جو

کِی و کجا «علی» و «هارون» همچون «فَرقَدان» تصویر شده اند؟

برای ما کُنهِ گفته شما که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «علی» و «هارون» را همچون «فَرقَدان» تصویر می کرد، و آن دو را یکنواخت به حساب می آورد، روشن نشد؛ کی و کجا چنین نموده است؟

{صفحه۱۳۶}

حق شناس

۱- روز «شُبّر»، «شُبیر»، و «مُشبر».

سیره و زندگی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را تتبع و بررسی نما! می یابی که «علی» و «هارون» را همچون «فرقدان» در آسمان و «دو چشم» در چهره تصویر می کند که هیچکدام از آنها در امّتش بر دیگری امتیازی ندارد.

۱- مگر ملاحظه نمی کنی که حاضر نیست «نام فرزندان علی» غیر از «نام فرزندان هارون» باشد؟ آنها را «حسن» و «حسین» و «محسن» نامید و فرمود: «آنها را همنام فرزندان هارون نمودم چه اینکه اسماء آنها «شُبّر» و «شُبیر» و «مُشبر» بوده است».(۱) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می خواهد با این عمل،

۲- روز عقد برادری

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۱۵۵ ح۷۶۹ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر، المستدرک (حاکم) ج۳

ص۱۶۵ و ۱۶۸ (با سند صحیح به شرط شیخین)، تلخیص المستدرک (ذهبی) (با سند صحیح) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در ذیل الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۱۰۰ ط مصر با تحقیق زینی، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۱۹۳، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۱۹۰ ط المحمدیه والفتح الکبیر (نبهانی) ج۲ ص۱۶۱.

{صفحه۱۳۷}

شباهت بین این «دو هارون» را مؤکَّد سازد و مشابهت بین آن دو در جمیع مقامات و سائر شئون را تعمیم دهد.

۲- و به همین خاطر، «علی» را برادر خویش انتخاب نمود و او را بر دیگران مقدّم داشت تا عموم شباهت «دو هارون» نسبت به برادرانشان را محقّق سازد، و سخت علاقمند بود هیچ تفاوتی بین آنها نباشد. در حالی که دو بار «پیمان برادری» بین اصحابش ایجاد فرمود- چنانکه گفته شد- در بار اوّل، «ابوبکر»

و «عمر» برادر بودنـد و «عثمان» و «عبـدالرحمان بن عوف»، امّا در بار دوّم، «ابوبکر» و «خارجه بن زیـد» برادر شدنـد و «عمر» و «عتبان بن مالک»، امّا «علی» در هر دو بار، برادر «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» گردید.(۱)

۳- روز مسدود ساختن دَرها

*****

۱- در رابطه با «اخوّت و برادری رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با علی علیه السلام» رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۰۰ ح۳۸۰۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۹۳ و ۱۹۴ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۲۱، تذکره الخواص (سبط بن جوزی) ص۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۲۴، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۷ ح۵۷، ۵۹، ۶۰ و ۶۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۹۴ و ۹۵، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، سیره (ابن هشام) ج۲ ص۱۰۸، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۲ ص۲۲۱ و ج۳ ص۱۳۷ و ج۴ ص۲۹، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۶۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۸ ص۲۴ و ج۶ ص۱۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج۱ ص۴۸ اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۱۲، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۹ ط مصر، الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص۵۰۷، الاستیعاب (ابن عبـدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۵، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۰۳ ح۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۷ و ۱۶۸، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۲۲، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵

ص ۳۰، ۴۵ و ۴۶، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۷ ط۲، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۶۸، مصابیح السنه (بغوی) ج۲ ص۱۷۵ ط محمد علی صبیح مصر، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۹۲ ح ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۵ و ۳۸۳ ط۲ حیدرآباد و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۱۱، ۱۱۷ و ۳۲۱.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود:

«أَنتَ أَخی فی الدُّنیا وَالآخِرَهِ» (تو برادر منی در دنیا و آخرت.)(۱)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۴ (با دو سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، صحیح (ترمذی) ج۵ ص ۳۰۰ ح۳۸۰۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۹۴ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۱، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۱۲۰ ط المحمدیه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۷ ح۵۷ و ۵۹، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، أسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۲۹، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۴، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۶ ط اسلامبول، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۶ ط القدسی، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۴، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۵، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۰۳ ج۱۴۳، ۱۴۵، و ۲۴۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۲۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مصابیح السنه (بغوی شافعی) ج۲ ص۲۷۵ ط محمد علی صبیح، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۶۸، الریاض

النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۲۰ ط ۲، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج۳ ص۲۴۳ و ۲۴۴، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۵۶، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۲ ص۲۴۲ و ۲۷۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۱۶ و ۱۵۰.

{صفحه۱۳۹}

چقدر زیاد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی اشاره می کرد و می فرمود:

«هذا اَخی، وَابنُ عمّی وصِهری وَاَبُو وُلدی» (این، برادرم، پسر عمویم، دامادم و پدر فرزندانم می باشد.)(۱)

و آن دم که هنگام وفاتش رسید- پدر و مادرم فدایش باد!- فرمود: برادرم را فرا خوانید! علی را خواستند، به او فرمود: به من نزدیک شو! به وی نزدیک شد و آن حضرت را به سینه خود تکیه داد، همچنان با وی

*****

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۴ و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۲.

{صفحه ۱۴۰}

سخن می گفت تا اینکه روح پاکش از بدنش خارج گردید.(۱)

و فرمود: بر درب بهشت نوشته شده:

«لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِیٌّ اَخُو رَسُولِ اللهِ».(۲)

و خداوند در «لیله المَبیت» (شبی که «علی» در رختخواب «پیامبر» خوابید) به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرمود: من بین شما دو نفر «برادری» ایجاد کردم و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی تر ساختم، کدامیک از شما حاضر است رفیقش را بر خود در زنده ماندن مقدّم دارد؟ هر دو زنده ماندن خود را انتخاب کردند. خداوند به آنها وحی نمود: آیا شما نمی توانید مثل «علی بن ابی طالب» باشید؟ من بین

*****

۱- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۲۶۳

ط دار صادر، المناقب (خوارزمی) ص ۲۹ ط الحیدریه و کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۵۵.

۲- رجوع کنید به حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۷ ص۲۵۶، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۹۱ ح۱۳۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۸۸، مقتل الحسین (خوارزمی) ج۱ ص۳۸، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۲۳، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۶۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۲۰۶ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۱۹ ح۱۶۲ و ۱۶۸، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۲۲ ط۲، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۱۱، المیزان (ذهبی) ج۲ ص۷۶ و ج۳ ص۳۹۹، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۵ و ۴۶ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۲۱ ح۳۵۰ ط۲.

او و «محمّد» «برادری» قرار دادم و او در رختخواب «محمد» خوابید تا خود را فدای او سازد و او را در زنده ماندن بر خود مقدّم دارد. هر دو به زمین فرود آئید و «علی» را از گزند دشمن حفظ کنید! آن دو فرشته نازل شدند، «جبرئیل» بالای سرش نشست و «میکائیل» پایین پایش. «جبرئیل» ندا می کرد: بَه بَه! به تو «ای فرزند ابوطالب!» که خداوند با تو بر فرشتگان مباهات می کند. و خداوند این آیه را در این مورد نازل فرمود: (وَمِنَ النّاسِ مَن یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ) (و بعضی از مردم برای درک رضای خداوند جان خود را می فروشند و خدا نسبت به این چنین بندگان مهربان است.)(۱)

*****

۱- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

- در رابطه با «خوابیدن علی علیه السلام در رختخواب پیامبر صلّی الله علیه و آله

و سلّم در وقت هجرت» رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۶۹ ح۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ و ۱۳۹، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۴ و ۱۳۳، تاریخ (طبری) ج۲ ص۹۹، تاریخ (یعقوبی) ج۲ ص۲۹ ط الغری، سیره (ابن هشام) ج۲ ص۹۱، العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج۵ ص۹۹ ط۲، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۲ ص۱۰۳، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۸۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۶ ص۵۱ و ج۷ ص۲۷ و ج۹ ص۱۲۰، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۶۱ - ۲۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۸۴ ح۲۴۹ و ص۱۸۶ ح۲۵۰ و ص۱۹۰ ح۲۵۱ و ص ۱۳۷ ح۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۹ و ۲۴۲ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۵ ط اسلامبول، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۷۱ و ۲۷۲ ط۲ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۱ ص۲۲۸ و ج۸ ص۵۲ و ۲۲۳.- مدارک دیگر را در پانوشت های ۷۲ و ۹۴ ملاحظه کنید!

{صفحه۱۴۲}

علی علیه السلام همواره می گفت: «من بنده خدایم و برادر رسولش، من صِدّیق اکبرم، غیر از من این حرف را- جز دروغگو و کاذب- نمی زند.»(۱)

و در «روز شوری» به «عثمان»، «عبدالرحمان»، «سعد» و «زبیر» فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی یافت می شود که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگام «پیمان اخوّت» بین او و خودش «برادری» ایجاد کرده باشد؟» گفتند: «خدا می داند، نه.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۱۲، سنن (ابن ماجه) ج۱ ص۴۴

ح ۱۲۰، تاریخ (طبری) ج۲ ص۳۱۰، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۵، خصائص (نسائی) ص۴۶ ط الحیدریه، الکامل (ابن اثیر) ج۲ ص۵۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۰۰ و ۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۶۰، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۹۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۲۰ ح۱۶۴، ۱۶۷ و ۱۶۸، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۱۰۸ الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۲۱ و ۲۲۲، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۷ ح۳۰۴ و ص۱۱۴ ح۳۲۵ ط۲، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۶، المیزان (ذهبی) ج۱ ص۴۳۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۲۷ ح۱۷۷ و ۱۹۲.

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۱۶۷ و الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۵.

{صفحه۱۴۳}

و نیز روزی «علی علیه السلام» از «عمر» در زمان خلافتش پرسید: اگر گروهی از «بنی اسرائیل» نزد تو آیند و یکی از آنان بگوید: من پسر عم موسی هستم، آیا تو او را بر سائرین مقدّم می داری؟

عمر پاسخ داد: بلی.

علی علیه السلام فرمود: «پس من به خدا سوگند! برادر و پسر عم رسول خدایم.!»

عمر عبایش را برداشت و پهن کرد و گفت: به خدا سوگند! غیر از اینجا نباید بنشینی تا هنگامی که با هم هستیم.

علی علیه السلام همچنان بر روی آن عبا نشست و عمر در حضورش بود تا وقتی متفرّق شدند(۱). این احترام و تواضع، به خاطر برادر رسول خدا و پسر عمّش بود.

۳- پیامبر صلّی الله علیه و

آله و سلّم امر به بستن در خانه های صحابه که به مسجد باز می شد نمود تا آن را از جُنُب و جنابت منزّه دارد، امّا در خانه «علی» را همچنان باقی گذاشت و از جانب خداوند، بر او «حالت جنابت در مسجد بودن» را مُباح نمود چنانکه برای «هارون» مُباح بود.

این خود، ما را به «عموم مشابهت» بین «دو هارون» دلالت می کند.

«ابن عباس» می گوید: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درهای خانه هایی که به مسجد باز

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) مقصد پنجم، باب یازدهم، آیه ۱۴ ص۱۷۷ ط المحمدیه.

{صفحه۱۴۴}

می شد غیر از در خانه «علی» را مسدود ساخت. «علی» همچنان وارد مسجد می شد و راه عبورش از آن بود و غیر از آن راهی نداشت در حالی که جُنُب بود.»(۱)

«عمر بن خطاب» طبق «حدیث صحیح» موافق شرط بخاری و مسلم در قبول حدیث- می گوید: «به علی بن ابی طالب سه چیز داده شد، که اگر من یکی از آنها را می داشتم، برایم از شتران سرخ مو (بهترین ثروت عرب) بهتر بود: همسرش فاطمه دختر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، مسکن او مسجد با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود که هرچه برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم حلال بود برای او نیز حلال بود، و پرچم روز خیبر.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۲۵ ح۳۰۶۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص۶۴ ط الحیدریه، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۸۷، الاصابه (ابن حجر)

ج۲ ص۵۰۹، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۰، المناقب (خوارزمی) ص۷۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۸۵ ح۲۴۹ و ص ۱۸۷ ح۲۵۰ و ص۱۹۰ ح۲۵۱، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۵ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۲۹.- بقیه مدارک را در پانوشت ۹۴ ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۵ (با سند صحیح) ط افست، مسند (احمد بن حنبل) ج۷ ص۲۱ ح۴۷۹۷ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۲۱۰ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۲۳۸ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۲۰ ح۲۸۳، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمنیه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۰، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۲، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۲۹، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۱ ح۲۹۱ ط۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۵۴ ط۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۴۵ ح۲۴۸.

{صفحه۱۴۵}

«سعد بن ابی وقاص»، «براء بن عازب»، «ابن عباس»، «ابن عمر» و «حذیفه بن اسید غفاری» همه اینها نقل کرده اند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به مسجد آمد و فرمود: «خداوند به موسی پیامبرش وحی فرمود: برایم مسجدی پاک بنا کن! که جز تو و «هارون» کسی در آن سکونت نگزینند. خداوند به من هم وحی فرموده که مسجدی پاک و طاهر بنا کنم که جز من و برادرم «علی» کسی در آن ساکن نشود.»(۱)

در دعائی که از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیده چنین می خوانیم: «بار خدایا! موسی برادرم از تو

درخواست نموده گفت: پروردگارا! شرح صدر به من عطا کن! کارم را آسان نما! عُقده و گِره از زبانم بگشا! تا مردم سخنم را بفهمند؛ و برایم از خاندانم وزیری قرار ده! «هارون» برادرم را، به وسیله او پشتم را محکم کن و او را در امرم شریک گردان! و تو، به او وحی نمودی که به زودی به وسیله برادرت بازویت را محکم سازم و مقام و موقعیّت بلندی را به شما عطا کنم.

باز پروردگارا! من بنده و رسولت محمّـدم، به من شرح صدر بده! کارم را آسان نما! وزیری از خاندانم برایم قرار ده! «علی» برادرم را».(۲)

*****

۱- رجوع کنید به مناقب الامام علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۲۵۲ ح۳۰۱ و ۳۴۳ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۷ ط اسلامبول.

۲- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۷۹ ح۲۳۵، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۱۵، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۸۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۰۸، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۱۴ ط۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۸۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۹۲ ح۱۵۱.

«بزار» نیز مثل آن را نقل کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دست «علی» را گرفت و فرمود: «موسی از خداوند خواست که مسجدش را به وسیله «هارون» پاکیزه گرداند و من از خدا خواستم مسجدم را به وسیله تو پاک و طاهر سازد». سپس به سوی «ابوبکر» فرستاد که در خانه ات را مسدود ساز! وی استرجاع گفت (اِنّا للهِ و اِنّا الیهِ راجعون) و سپس گفت: «سَمعاً و

طاعةً» (شنیدیم و طاعت نمودیم). پس از آن به سوی «عمر» فرستاد و سپس به سوی «عباس» که درِ خانه های خود را مسدود سازند! آنگاه فرمود: «من در خانه هایتان را مسدود نساختم و درِ خانه «علی» را مفتوح، بلکه خداوند در خانه او را گشوده از شما مسدود ساخت.»(۱)

همین مقدار برای خواسته ما- شباهت «علی علیه السلام» به «هارون علیه السلام» در «عموم منزلت و مقام»- کافی است.

*****

۱- رجوع کنید به مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۱۴، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۵۵، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۵۵ ح۴۳۶ ط۲ والحاوی للفتاوی (سیوطی) ج۲ ص۵۷ و ۵۸.

{صفحه۱۴۷}

حق جو

درخواست بقیّه دلائل

خدای پدرت را رحمت کند! چقدر آیات و نشانه ها و استدلالت روشن و پر جلال است و چه بیان و ادلّه ات از فصاحت بهره مند! بقیّه را هم ذکر کن، بقیّه را... که فضل و برتری از آنِ تو است.

{صفحه۱۴۸}

حق شناس

۱- «آیه ولایت» و نزول آن درباره علی علیه السلام

۱- بلی، یکی از آیات محکم پروردگار در قرآن عظیم را بر شما می خوانم و آن این آیه است که در «سوره مائده» آمده است:

(اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکَاهَ وَ هُم راکِعُونَ. وَ مَن یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذینَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزبَ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ).

(ولیّ شما تنها خدا، پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، همانها که نماز را برپا می دارند، و زکات را می دهند در حالی که در رکوعند. و کسی که ولایت خدا، رسولش و آنان که ایمان آورده اند را بپذیرد «پیروز است» زیرا حزب خداوند غالب و پیروزند.)(۱)

تردیدی نیست که این آیه، به هنگامی که «علی علیه السلام انگشترش را در حال رکوع در نماز به سائل داد، درباره وی نازل شده است. و این، مورد

*****

۱- سوره مائده (۵) آیات ۵۵- ۵۶.

{صفحه۱۴۹}

۲- دلیل نزول آن درباره علی علیه السلام

اتّفاق و اجماع مفسّران است.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۶۱ ح۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱ ط بیروت، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۱۱ ح۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷ و ۳۵۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۲۸، ۲۵۰ و ۲۵۱ ط الحیدریه، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص۸۸ و ۱۰۲، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۸۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۰۹ ح۹۰۸ و ۹۰۹، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۲۳ و ۱۰۸، الدر المنثور (سیوطی) ج۲ ص۲۹۳، فتح القدیر (شوکانی) ج۲ ص۵۳، التسهیل لعلوم

التنزیل (کلبی) ج۱ ص۱۸۱، الکشاف (زمخشری) ج۱ ص۶۴۹، تفسیر (طبری) ج۶ ص۲۸۸- ۲۸۹، زاد المسیر فی علم التفسیر (ابن جوزی حنبلی) ج۲ ص۳۸۳، تفسیر (قرطبی) ج۶ ص۲۱۹-۲۲۰، التفسیر المنیر لمعالم التنزیل (جاوی) ج۱ ص۲۱۰، فتح البیان فی مقاصد القرآن (صدیق حسن خان) ج۳ ص۵۱، اسباب النزول (واحدی) ص۱۱۳ ط الحلبی مصر، لباب النقول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص۲۱۳، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۱۵ ط الحیدریه، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۱۵ ط اسلامبول، تفسیر (فخر رازی) ج۱۲ ص۲۶ و ۲۰ ط البهیه مصر، تفسیر (ابن کثیر) ج۲ ص۷۱ ط دار احیاء الکتب، احکام القرآن (جصاص) ج۴ ص۱۰۲ ط عبدالرحمن محمد، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۷ ص۱۷، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۸۶-۸۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۷۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۲۴ ط المیمنیه، انساب الاشراف (بلاذری) ج۲ ص۱۵۰ ح۱۵۱ ط بیروت، تفسیر (نسفی) ج۱ ص۲۸۹، الحاوی للفتاوی (سیوطی) ج۱ ص۱۳۹ و ۱۴۰، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۴۶ ح۴۱۶ و ص۹۵ ح۲۶۹ ط۲، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۸، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۷۸، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۷۳ و ۳۰۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۸۷، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (علاءالدین بغدادی) ج۲ ص۵۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۱ و ۱۹۰ ح۱۵۰، ۱۵۱ و ۱۵۳ ط۱.

{صفحه ۱۵۰}

۳- توجیه استدلال به آن

۲- اگر بنابر اختصار، و مسأله همچون «خورشید در وسط آسمان» نبود، همه اخبار صحیحی که در این باره آمده می آوردیم، امّا بحمدالله این مطلب از مطالبی

است که در آن تردید نیست. با این حال، ما به آنچه در «تفسیر ابواسحاق، احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری ثعلبی(۱)» آمده اکتفا کرده، و می گوئیم: وی هنگامی که در تفسیر کبیر خود به این آیه رسیده است، با «سند» از «ابوذر غفاری» نقل کرده است که:

با این دو گوش، از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم- وگرنه کرباد!- و با این دو چشم، وی را دیدم- وگرنه کور باد!- که می فرمود: «علی، رهبر نیکان

*****

۱- طبق نقل ابن خلکان در «وفیات الاعیان»، وی در سال ۳۳۷ وفات یافته است. او می گوید: وی تنها مرد زمان خود در تفسیر بود. تفسیر کبیری که سرآمد تمام تفاسیر بود نگاشت. سپس می افزاید: عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در کتاب «سیاق نیشابور» وی را یاد کرده و مدحش نموده. سپس می گوید: وی صحیح النقل و مورد وثوق است.

و قاتل کافران است، پیروز کسی که او را یاری کند، و مخذول و منکوب کسی که بخواهد او را مخذول نماید.»

آگاه باشید! روزی من با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نماز می گزاردم که سائلی در مسجد چیزی خواست، کسی به او نداد، و «علی» در حال رکوع بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد، همان انگشتی که انگشتر در آن می نمود. سائل پیش آمد و انگشتر را از انگشتش بیرون آورد. در این هنگام، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به درگاه خدا تضرّع می کرد و او را می خواند، پس از آن عرض کرد:

بار خدایا! برادرم موسی از تو درخواست کرد که «خدایا! به

من شرح صدر و آسانی در کارم عنایت فرما! عقده از زبانم بگشا! تا سخنم را بفهمند، وزیری از خاندانم برایم قرار ده: «هارون» برادرم را! با او پشتم را محکم کن! و در کارم شریکش ساز! تا تو را تسبیح و ذکر فراوان گوئیم، تو بر ما بصیر و بینائی»(۱) و تو، به او وحی کردی: «ای موسی! خواسته هایت به تو داده شد.»(۲)

بار خدایا! من هم بنده و پیامبر توام، به من شرح صدر ده! کارم را آسان کن! و از خاندانم وزیری برایم قرار ده: «علی»! و پشتم را به وسیله او محکم گردان!

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز آخرین کلمه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم پایان نیافته بود که امین وحی- جبرئیل- این آیه را آورد:

*****

۱- سوره طه (۲۰) آیه ۲۵-۳۵.

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۳۶.

(إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ هُم راكِعُونَ. وَ مَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذينَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزبَ اللهِ هُمُ الغَالِبُونَ).(۱)

۳- و شما- که خداوند «ح» را به وسیله ات یاری کند- می دانید که «ولیّ» در اینجا به معنی «أولی به تصرّف» است، چنانکه می گوئیم: «فلانی ولیّ قاصر است».

و دانشمندان لغت تصریح کرده اند:

«كُلُّ مَن وَلِيَ اَمرَ أَحَدٍ فَهُوَ وَلِيُّهُ» (هرکس عهده دار امر کسی شود «ولیّ» او است.)

بنابراین، معنی آیه چنین می شود: آن کسی که امور شما را عهده دار است و از خود شما در تصرّف در آن اولی می باشد، تنها خدا است، و رسولش، و علی؛ زیرا این «علی» است که صفات «ایمان»، «اقامه نماز»، «ایتاء زکات

در حال رکوع» در او وجود داشته و آیه درباره اش نازل شده است.

خداونـد، این «ولاـیت» را برای خود، پیـامبرش و برای ولیّش یکنواخت قرار داده. و می دانیم «ولایت خـدا» عمومی است؛ پس «ولایت پیامبر و ولیّش» نیز مانند «ولایت خدا» است، و بر اسلوب آن.

و جایز نیست «ولیّ» به معنی «نصیر»، یا «محبّ» و امثال اینها باشد،

*****

۱- الکشف والبیان (ثعلبی)، مخطوط در تفسیر آیه شریفه.

{صفحه۱۵۳}

زیرا برای این «حَصر» وجهی نیست. و خیال می کنم این از مطالبی است که باید به واضحات ملحق شود.

{صفحه۱۵۴}

حق جو

لفظِ «جمع» چگونه بر «مُفرَد» اطلاق می شود؟

گـاهی در برابر شـما گفته می شـود: لفـظ (الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاـةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکـاةَ وَ هُم راکِعُونَ) جمع است، حـال چگونه بر «امام علی علیه السلام» اطلاق می شود با اینکه او «مفرد» است؟ اگر این سخن گفته شود، جوابش چیست؟

{صفحه۱۵۵}

حق شناس

۱- عرب برای «مفرد» نیز تعبیر «جمع» می آورد.

۱- جـوابش این است که «عرب» تعـبیر «جمع» را برای «مفرد» نیز می آورد و البتّه این، به خـاطر نکته ای است که اقتضـای این معنی را دارد.

۲- شاهـد بر این معنی، قول خـدای تعـالی در «آیه مبـاهله» است(۱) که لفـظ «أبنـاء»، «نسـاء» و «اَنفُس» بر «حَسَنَین»، «فاطمه» و «علی» بـالخصوص اطلاـق شـده؛ و این مطلب «اجمـاعی» است و مورد اتّفاق همه است.(۲) و این اطلاـق برای تعظیم شـأن آنها انجام شده است.

نظائر این استعمالات قابل احصاء و جمع آوری نیست.(۳) این، از

*****

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

۲- مدارک فراوان این موضوع را در پانوشت شماره ۲۸ ملاحظه کنید!

۳- از جمله، آیه ۱۷۳ سوره آل عمران (۳) و آیه ۱۱ سوره مائده (۵).

۲- شاهد این مطلب

ادلّه «جواز اطلاق لفظ جمع بر مفرد» است در صورتی که نکته ای اقتضا کند.

۳- نکته بسیار دقیق و لطیفی در آیه مورد بحث است و آن اینکه این آیه بـا الفـاظ «جمع» آمـد نه «مفرد»، بـدین خاطر که این «حقیقت» خود، از ناحیه خداوند، برای عدّه زیادی از مردم، رحمت و مرحمت است، زیرا بدگویان «علی»، دشمنان «بنی هاشم» و سائر منافقان و حسودان و کسانی که می خواستند خود پیش بیفتند، طاقت آن را نداشتند که این «واقعیّت» را با «صیغه مفرد» بشـنوند، چه در این صورت جـا بئی رای مشـتبه ساختن «حقیقت» و محلّی برای به گمراهی انـداختن، وجود نـداشت، و در این حال- به سبب مأیوس شدن آنها از خواسته خود- ممکن بود وضعی از ناحیه آنان به وجود آید که عواقب آن موجب وحشت بر اسلام شود، لذا به «صیغه جمع» آورده شد با اینکه برای

«مفرد» بـود تـا از این وضع پیشـگیری گردد، سـپس «نُصُـوص» و تصـریحات دیگری، پشت سـر هم، به عبـارات مختلف، و در مقامات متعدّد صادر گردید تا «امر ولایت» را بین آنان تدریجاً پخش نماید.

و این، همچنـان ادامه داشت تا اینکه خداونـد در «روز غـدیر» دین را کامل نمود و نعمت را تمام فرمود. این روش پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم در رسانـدن این «واقعیّت»، همـان روش حکیمان است در رسانـدن مطالبی که ابراز آن برای مردم سـخت می باشد.

اگر این آیه با عبارت مخصوص «مفرد» بود، هرگز حاضر به شنیدن

{صفحه۱۵۷}

۳- نکته ای دقیق و لطیف در آیه مورد بحث

آن نبودند، انگشتان را در گوش می گذاشتند و سخت با کبر و غرور از آن روی می پیچیدند.

این نکته که گفته شد، اختصاص به این آیه ندارد بلکه در تمام آیاتی که در قرآن حکیم، درباره «فضائل علی و اهل بیت علیه السلام» آمده، جاری است.

۴- اشاره ای به «نُصُوص تأیید کننده»

۴- و هیچگاه نمی توان نُصوصـی را که بر شـما خوانـدیم و آنچه نخواندیم- همچون «نصّ غدیر» و «نُصُوص وصـیّت»-، تأویل نمود. خصوصاً که این «نصوص» با اخبار متضافر و متناصـر که خود به تنهائی از «نصوص صریح» کمتر نیستند، تأیید می شوند. و کسی که بر اینها با دیده انصاف بنگرد، همینها را ادلّه ای قاطع و برهانی ساطع و روشن بر «حق» می یابد.

{صفحه۱۵۸}

حق جو

درخواست «نُصُوص تأیید کننده»

ای کاش ما را از آن «نُصُوص تأیید کننده» واقف سازید و چرا آنها را نیاوردید؟

{صفحه۱۵۹}

حق شناس

۱- بیان «چهل حدیث» از «احادیث تأیید کننده»

۱- «چهل حدیث» از «احادیث تأیید کننده» شما را کفایت می کند.

(۱) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دست بر دوش «علی علیه السلام» گذارده بود با صدای بلند فرمود:

«هـذا، اِمامُ البَرَرَهِ، قاتِلُ الفَجَرَهِ، مَنصُورٌ مَن نَصَرَهُ، مَخذُولٌ مَن خَذَلَهُ» (این، امام نیکان، کُشنده بدان و فاجران است؛ کسی که یاریش کند، پیروز؛ و آن کسی که خوارش نماید، مخذول خواهد بود).(۱)

*****

۱- این حدیث را «حاکم» در صفحه ۱۲۹ جزء ۳ مستدرک از «جابر» نقل کرده، سپس گفته: این حدیث صحیح است. علاوه، رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۳ ح۲۵۲۷ ط۱، تفسیر (ثعلبی) ذیل آیه ولایت، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۸۴ ح۱۲۰ و ۱۲۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۱۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۷۶ ح۹۹۶ و ۹۹۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۲۱ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۷۲، ۱۸۵، ۲۳۴، ۲۵۰ و ۲۸۴ ط اسلامبول، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۰۸، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص۲۵ ط المطبعه الاسلامیه از هر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۳ ط العثمانیه، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۵ ط المیمنیه مصر، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۸۶، میزان الاعتدال (ذهبی) ح۱ ص۱۱۰، الجامع الصغیر (سیوطی شافعی) ج۲ ص۵۶ ط المیمنیه مصر، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۲۹ و ۳۰ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۵۷ ح۱۱۹ و

.۱۵۱

{صفحه ۱۶۰}

۲- «ادلّه خلافت علی علیه السلام» مُعارض ندارد.

(۲) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به من درباره «علی» سه چیز وحی شده:

«اِنَّهُ سَیِّدُ المُسلِمینَ، وَ امامُ المُتَّقینَ، وَ قائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ».

(او آقای مسلمانان، پیشوای متّقیان، و رهبر و قائد پیشانی سفیدان و نورانیان است).(۱)

*****

۱- «حاکم» در اوّل صفحه ۱۳۸ جزء ۳ مستدرک، آن را آورده و گفته: اسناد این حدیث، صحیح است. علاوه، رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۷ ح۲۶۲۸، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۲ ص۸۸، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۶۵ ح۹۳ و ص۱۰۴ ح۱۴۶ و ۱۴۷، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۲۳۵، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص۱۱۴، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۰۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۱، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۱ ص۶۹ و ج۳ ص۱۱۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۵۷ ح۷۷۳ و ۷۷۴، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۸۱ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۴۳.

{صفحه ۱۶۱}

(۳) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «به من وحی شده که «علی» سیّد مسلمانان، ولیّ پرهیزکاران، و قائد پیشانی سفیدان و نورانیان است.»(۱)

(۴) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «علی علیه السلام» فرمود:

«مَرحَباً بِسَیِّدِ المُسلِمینَ وَ اِمامِ المُتَّقینَ!» (آفرین به سیّد مسلمانان و امام متّقیان و پرهیزکاران!).(۲)

(۵) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود «نخستین کسی که از این در وارد می شود امام پرهیزکاران، سیّد مسلمانان، یعسوب دین، خاتم الوصیّین و قائد نورانی چهرگان است»، «علی» وارد شد، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی که او را بشارت می داد، به پا خاست و با او

معانقه نمود، عرق از پیشانیش پاک می کرد و می فرمود:

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۷ ح ۲۶۳۰ ط ۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۵۷ ح۷۷۲، الریاض النضره (محب الدین طبری)ج۲ ص۲۳۴ ط ۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۷۰ و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۴.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۷ ح۲۶۲۷ ط ۱، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۱ ص۶۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص ۴۴۰ ح۹۴۹، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص ۱۷۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۱۱۵، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۴۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۸۱ و ۳۱۳ ط اسلامبول، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۵۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۴۵.

{صفحه۱۶۲}

«تو دَین مرا ادا می کنی، صدای مرا به انسانها می رسانی و آنچه را در آن اختلاف می نمایند بیان می نمائی»و(۱)

(۶) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «خداوند به من «اینگونه» توصیه کرد: «علی» پرچم هدایت، امام دوستانم، و نور اطاعت کنندگان من است، و او کلمه ای است که متّقین باید ملتزم به آن باشند».(۲)

ملاحظه می فرمایید که این احادیث ششگانه «نصوص صریح» در «امامت» او و لزوم اطاعتش می باشند- سلام بر او!

(۷) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی که با دست اشاره به «علی علیه السلام» می کرد، می

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)

ج۹ ص۱۶۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج۱ ص۶۳، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۴۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۸۷ ح۱۰۰۵، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۶۰، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۱ ص۶۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۱۲ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۳ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۴۵.

۲- رجوع کنید به حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج۱ ص۶۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ج۹ ص۱۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۱۵ و ۲۲۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۱۸۹ ح۶۷۲، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۴۶ ح۶۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۷۳ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۲ ط اسلامبول، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۴۶ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۴۴ و ۱۵۱.

{صفحه۱۶۳}

فرمود: «این، نخستین کسی است که به من ایمان آورده، و نخستین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند؛ این «صدّیق اکبر» است و «فاروق» این امّت؛ بین «حق» و «باطل» جدائی می افکند؛ و این، یعسوب مؤمنان است».(۱)

(۸) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ای جمعیّت انصار! می خواهید شما را به چیزی دلالت کنم که اگر به آن متمسّک شوید هرگز گمراه نخواهید شد؟ این «علی» است، با همان دوستی نسبت به من دوستش بدارید، و با همان کرامت نسبت به من

اکرام و احترامش کنید! آنچه برایتان گفتم «جبرئیل» از ناحیه خدا به من امر کرده است.»(۱)

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ح۲۶۰۸ ط۱، رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۷۶ ح۱۲۱، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۰۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۸۷ ط الحیدریه، الاصابه (ابن حجر) ج۴ ص۱۷۱، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۴ ص۱۷۰، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۵ ص۲۸۷؛ میزان الاعتدال (ذهبی) ج۲ ص۴۱۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۹ و ۱۴۰.- بقیه مدارک را در پانوشت ۲۹۹ ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج۱ ص۶۳ ط السعاده، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۰ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۳ ط اسلامبول، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۲۶ ح۳۶۳ ط۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۳۳ ط۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۶۰ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۹۷ ح۱۵۴.

{صفحه۱۶۴}

ببین! چگونه عدم گمراهی آنان را به تمسّک به «علی» مشروط ساخته، که مفهوم آن، گمراهی کسی است که به او متمسّک نشود. و بنگر! که آنها را امر کرده که به همان اندازه که او را دوست دارند و به همان قدر که او را گرامی می دارند «علی» را دوست و گرامی دارند. و این نیست مگر اینکه او «ولی عهد» و «صاحب امر» پس از او است. و هرگاه در این جمله تدبّر کنی که «آنچه برایتان گفتم جبرئیل از

ناحیه خدا به من امر نموده»، حقیقت بر شما روشن خواهد شد.

(۹) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«اَنَا مَدینَهُ العِلمِ وَ عَلیٌّ بَابُها فَمَن اَرادَ المَدینَهَ فَلیَأتِ البابَ».

(من شهر علمم و «علی» در آن شهر است، هرکس که علم می خواهد از در آن وارد شود.)(۱)

*****

۱- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۶۴ ح۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶ و ۹۹۷، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۳۴ ح۴۵۹، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۶ و ۱۲۷ (با سند صحیح)، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۲۲، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۸۰ ح۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۲۰ و ۲۲۱ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۴۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۶۵، ۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۸۲، ۴۰۰ و ۴۰۷ ط اسلامبول، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۴۷ و ۴۸، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج۱ ص۴۳، فیض القدیر (شوکانی) ج۳ ص۴۶ الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۸، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۱ ص۴۱۵، و ج۲ ص۲۵۱ و ج۳ ص۱۸۲، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۷ ص۲۱۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۷۷، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۷۳ ح۶۴۸۹، و مسند (کلابی) در انتهای المناقب (ابن مغازلی) ص ۴۲۷ ط تهران، کنزالعمال

(متقی هندی) ج۱۵ ص۱۲۹ ح۳۷۸ ط۲، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۲۷۶، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۱ ص۹۳ ط المیمنیه، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۵۵ ط۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۹۸.

– در رابطه با این، حدیث کتابهای متعددی تألیف شده که از آن جمله است: کتاب پنجم عبقات الانوار (علامه میر حامد حسین) ط هند و فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (احمد بن محمد بن صدیق مغربی).

{صفحه۱۶۵}

(۱۰) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «اَنَا دارُ الحِکمَهِ وَ عَلِیٌّ بابُها» (من خانه حکمتم و «علی» در آن است.(۱)

*****

۱– رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۰۱ ح۳۸۰۷، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج۱ ص۶۳، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۸۷ ح۱۲۹، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۲۲ و ۲۳ ط مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، ذخائر العقبی (طبری) ص۷۷، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۳ ط المیمنیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۷۱ و ۱۸۳ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۵۹ ح۹۸۳، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۴۶ ط بولاق، مصابیح السنه (بغوی) ج۲ ص۲۷۵، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۵۵ ط۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۱ ص۹۳ ط المیمنیه، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۲۷۲، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۹۹ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۴۰۱ ط۱.

{صفحه۱۶۶}

(۱۱) پیامبر صلّی الله علیه

و آلـه و سـلّم فرمـود: «علی، بـاب علم من و بیـان کننـده آنچه من بر آن مـأمور شـده ام پس از من برای امّتم می باشـد؛ حُب و دوستی او ایمان، و بغض او نفاق است.»(۱)

(۱۲) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «علی علیه السلام» فرمود: «تو پس از من برای امّتم آنچه را که در آن اختلاف دارند بیان خواهی کرد.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۸ ط الازهر و کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ط۱.

۲- رجوع کنیـد به ترجمه الامـام علی بن ابی طـالب از تاریـخ دمشق (ابن عسـاکر شافعی) ج۲ ص۴۸۸ ح۱۰۰۸ و ۱۰۰۹، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج۱ ص۸۶، المناقب (خوارزمی) ص ۲۳۶، کنوز الحقـائق (مناوی) ص ۲۰۳ ط بولاق، ینابیع الموده (قنـدوزی حنفی) ص ۱۸۲ ط اسـلامبول، منتخب کنزالعمـال (متقی هنـدی) در حاشـیه مسـند (احمـد بـن حنبـل) ج۵ ص۳۳، کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ط۱ والمستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۲ (با سند صحیح)

کسـی که در این حـدیث و امثـال آن تـدبّر کنـد می فهمـد که «علی علیه السـلام» نسبت به پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم همچون پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت به خدا است، زیرا خداوند به پیامبرش می فرماید:

«مـا (این قرآن را» بر تو نـازل نکردیم مگر برای اینکه برای آنـان آنچه را که در آن اختلاـف کرده انـد بیان کنی، و این قرآن، هدایت و رحمت است برای افرادی که ایمان می آورند.»(۱)

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هم به «علی علیه السلام» می گوید:

«تو پس

از من، برای امّتم آنچه را که در آن اختلاف دارند بیان خواهی کرد».

(۱۳) سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم- آنطور که از «ابوبکر» نقل شده که-:

«عَلِیٌّ مِنّی بِمَنزِلَتی مِن رَبّی» («علی» نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگارم می باشد.)(۲)

(۱۴) قول رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم- آنطور که از «ابن عباس» نقل شده که-: «علیّ بن ابی طالب «باب حِطَّه» است، کسی که از این باب وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج گردد کافر است.»(۳)

*****

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۶۴.

۲- رجوع کنید به ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۴، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۱۵ ط۲ والصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۱۰۶ ط المیمنیه

۳- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۳ ح۲۵۲۸ ط۱، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۵، ۲۴۷ و ۲۸۴ ط اسلامبول، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۵۶ ط المیمنیه مصر، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد ابن حنبل) ج۵ ص ۳۰ والصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۵ ط المیمنیه.

{صفحه۱۶۸}

(۱۵) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در «حجّه الوداع» در «عرفات» فرمود: «علی از من است و من از علی، کسی از جانب من «پیام الهی را» نمی رساند مگر من یا، علی».(۱)

*****

۱- رجوع کنید به سنن (ابن ماجه) ج۱ ص۴۴ ح۱۱۹ ط دار احیاء الکتب، صحیح (ترمذی) ج۵ ص ۳۰۰ ح۳۸۰۳، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۰ ط التقدم مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۳۷۸ ح۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹ و ۸۸۰ والمناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷۹،

المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۲۱ ح۲۶۷، ۲۷۲ و ۲۷۳، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۳ ط المیمنیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۳۶، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۲ ط العثمانیه، مصابیح السنّه (بغوی) ج۲ ص۲۷۵، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۷۱ ح۶۴۸۱، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۵۶ ط المیمنیه، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۲۹ ط۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۵۰، المشکاه (عمری) ج۳ ص۲۴۳، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۵۸ و ۵۹، کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۳ ح۲۵۳۱ و مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۱۶۴.

- کسی که به «مسند» در مورد این حدیث مراجعه کند، آگاه می گردد که این حدیث در «حجه الوداع» صادر شده که پس از آن، بیش از مدت کوتاهی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در این جهان فانی درنگ ننمود؛ و می یابد که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قبل از این، ده آیه از آیات سوره برائت را به ابوبکر داده بود که بر اهل مکه بخواند، سپس «علی» را خواست- آنچنان که احمد در صفحه ۱۵۱ جزء اوّل مسند آورده- و فرمود: به ابوبکر برس، و هرکجا او را یافتی نامه را از او بگیر و خود به مکه برو و بر آنها بخوان! علی در «جُحفه» به او رسید و نامه را از او گرفت (احمد می گوید:) ابوبکر به سوی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بازگشت و عرض کرد: چیزی

درباره ام نازل شده؟ فرمود: نه، ولی جبرئیل آمده که: این وظیفه را خود و یا شخصی از خودت باید انجام دهد.

{صفحه۱۶۹}

«این قول و گفته رسولی کریم است که هم نیرومند است و هم در پیشگاه صاحب عرش، موقعیّت مخصوص دارد، مُطاع است و امین، پیامبر شما مجنون نیست(۱)»، «او از روی هوس سخن نمی گوید، آنچه می گوید دستوراتی است که به او وحی شده است».(۲)

بنابراین، کجا می روید؟! و درباره این «اخبار» چه می گویید؟! و راجع به این «نُصوص صریح» چه حرفی دارید؟!

شما هرگاه در این عهد و وظیفه (که ابلاغ آن به «علی» واگذار شده) کمی بیندیشید و خوب در حکمت اعلام آن در «حجّ اکبر» در پیش همه، دقّت نظر به خرج دهید، «حقیقت» به روشنترین وجه بر شما

*****

۱- سوره تکویر (۸۱) آیات ۱۹-۲۲.

۲- سوره نجم (۵۳) آیات ۳-۴.

{صفحه۱۷۰}

آشکار خواهد شد؛ و هرگاه به الفاظ آن نظر نمایید که چه کم! و به معنای آن که چه بلند و رسا است! آن را بسیار بزرگ خواهید شمرد؛ زیرا وی مطالب را جمع کرده و در پیمانه ای خاص ریخته و همه جوانب را- با آن اختصارش- در نظر گرفته و آن را استقصاء نموده، آنگاه دیده که برای غیر «علی» اهلیّت اداء آن به هیچوجه ممکن نیست. و این بعید نیست، چه اینکه از جانب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم غیر از وصیّش دیگری نمی تواند اداء وظیفه کند و هیچ کس جز خلیفه و ولیّش نمی تواند «قائم مقام» او گردد.

ستایش مخصوص خدائی است که ما را هدایت فرمود، و اگر خداوند ما را هدایت نمی

کرد هرگز هدایت نمی شدیم.

(۱۶) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمود: «کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و کسی که عصیان من کند خدا را عصیان و نافرمانی نموده است، و کسی که «علی» را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و کسی که نافرمانی او کند نافرمانی من نموده است.»(۱)

(۱۷) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ای علی! هرکس از من جدا شود از خدا جدا شده

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۱ و ۱۲۸، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۶۸ ح۷۸۸، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۲۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۵ و ۲۵۷ ط اسلامبول و ذخائر العقبی (طبری) ص۶۶.

و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است.»(۱)

(۱۸) فرموده رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حدیث «امّ سلمه»: «کسی که علی را سبّ و بدگویی کند مرا سبّ نموده است.»(۲) و مانند آن است قول پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۴ و ۱۴۶ (با سند صحیح)، ذخائر العقبی (طبری) ص۶۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۵، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۶۸ ح۷۸۹، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۴۱ ح۲۸۸، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۲۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۱ و ۲۴۳ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۲ ص۱۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۰۰ ح۲۳۸.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۱

(با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص۲۴ ط التقدم مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۸۱، ۸۲ و ۹۱، ذخائر العقبی(طبری) ص ۶۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۱۸۴ ح ۶۶۰، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۰، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۷۳، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۱ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۸، ۱۸۷، ۲۴۶ و ۲۸۲ ط اسلامبول، نورالابصار (شبلنجی شافعی) ص ۷۳ و ۹۹ ط العثمانیه، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۴ ط المیمنیه، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۱۹ و ۲۲۰، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج۳ ص۲۴۵، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۳ ص۱۹۶، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۹۴ ح۴۴۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۸۳ ط الحیدریه، اخبار شعراء الشیعه (مرزبانی) ص۳۰ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۱۱، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۰۲ ح ۲۴۰ و ۲۴۱ و نظم دررالسمطین (زرندی) ص۱۰۵.

که: «هرکس علی را اذیّت کند مرا اذیّت کرده است.»(۱)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۲، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک، مسند (احمد بن حنبل) ج۳ ص۴۸۳ ط المیمنیه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۳۸۹ ح۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰ و ۵۰۲، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۹۸ ح۷۷۷ و ۷۷۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۷۶ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۵۲ ح۷۶ ط الاسلامیه تهران، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۹۳، مجمع

الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۹، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۷، ذخائر العقبی (طبری) ص۶۵، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۳ و ۷۴ ط المیمنیه، انساب الاشراف (بلاذری) ج۲ ص۱۴۶ ح۱۴۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۳، الاصابه (ابن حجر) ج۲ ص۵۴۳، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۴۴ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۷۲، ۲۸۲ و ۳۰۳ ط اسلامبول، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۱ ط العثمانیه، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۱۴۴ ط بولاق، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص ۱۲۵ ح ۳۶۰ ط۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۱۸، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۱۳۵، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۳ ص۳۳۲ ط البهیه مصر و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۹۸ ح۲۳۶.

{صفحه۱۷۳}

(۱۹) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «کسی که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند مرا دشمن داشته است.»(۱) و مانند این حدیث است این سخن «علی علیه السلام» که: «سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و روح انسان را آفرید! این عهد و پیمانی است از پیامبر امّی صلّی الله علیه و آله و سلّم که: غیر از مؤمن مرا دوست نمی دارد

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۳۰ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار

(شبلنجی) ص ۱۴۱ و ۱۴۲ ط العثمانیه، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۷۴ ط المیمنیه مصر، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۷ ط السعاده، تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۵، ۲۷۲، ۲۸۲ و ۳۰۳ ط اسلامبول، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۳۸۳، المیزان (ذهبی) ج۲ ص۱۲۸ ط السعاده، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲و ۱۳۳، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۰۹ ح۱۵۱، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الجامع الصغیر (سیوطی شافعی) ج۲ ص۱۳۶ ط المیمنیه، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۱۸ ط۲ دارالتألیف مصر و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰.

{صفحه۱۷۴}

و بجز منافق مرا دشمن نخواهد داشت.»(۱)

(۲۰) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «علی علیه السلام» فرمود:

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) ج۱ ص۴۸ ط عیسی الحلبی، سنن (نسائی شافعی) ج۸ ص۱۱۷، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۱۰۹، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۲۰ ح۱۶۶ و ج۲ ص۱۹۱ ح۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲ و ۶۸۵، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۲ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۴ ص۲۱۴ و ۴۵۱ ط افست بیروت، ذخائر العقبی (طبری) ص ۹۱، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۷، ۴۸، ۲۱۳ و ۲۸۲ ط اسلامبول، سنن (ابن ماجه) ج۱ ص۴۲ و ۱۱۴ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۷ ط التقدم مصر، مطالب السؤول (ابن

طلحه شافعی) ج۱ ص۴۸، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۰۲، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۳ ط المیمنیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۸ ط الحیدریه، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۹۲ ح ۲۲۷ و ۲۳۲، انساب الاشراف (بلاذری) ج۲ ص۹۷ ح ۲۰، مصابیح السنه (بغوی شافعی) ج۲ ص۲۷۵، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۸۴، کنوزالحقائق (مناوی) ص۱۹۲ ط بولاق، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۷۳ ح۶۴۸۸، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج۳ ص۲۴۲، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۵ ح ۳۰۰ ط۲، و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۳۱ و ۱۳۲- پانوشت ۳۸۸ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۱۷۵}

«یا عَلیُّ! اَنتَ سَیِّدٌ فی الدُّنیا سَیِّدٌ فی الآخرهِ، حَبیبُکَ حَبیبی وَ حَبیبی حَبیبُ اللهِ، وَ عَدوُّکَ عَدُوّی وَ عَدوّی عَدُوُّ اللهِ، وَالوَیلُ لِمَن اَبغَضَکَ بَعدی.»

(ای علی! تو در دنیا و آخرت آقائی؛ دوست تو، دوست من و دوست من دوست خدا است؛ دشمن تو، دشمن من، و دشمن من دشمن خدا است؛ وای بر کسی که پس از من با تو دشمنی کند!)(۱)

(۲۱) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و درباره تو راست بگوید! و وای به حال آن کس که با تو دشمن باشد و بر تو دروغ ببندد!»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۸ ط۱ (با سند صحیح)، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۳۴، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۰۳ ح۱۴۵ و ۴۳۰، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه، المیزان (ذهبی) ج۲ ص۶۱۳، ینابیع الموده

(قندوزی حنفی) ص ۹۱، ۲۴۸ و ۳۱۴ ط اسلامبول، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۱۹ و ۲۲۰ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۲۸.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۳۵ ط۱ (با سند صحیح)، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۱۰۲، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۱ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۱۱ ح۷۰۵ و ۷۰۶، ذخائر العقبی (طبری) ص۹۲، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۳۰ و ۶۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۱ و ۲۱۳ ط اسلامبول، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۸۵ ط۲ مصر، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۴، کنوزالحقائق (مناوی) ص۲۰۳ ط بولاق و فرائدالسمطین (حموینی) ج۱ ص۱۲۹ و ۳۱۰ ح۲۴۸.

{صفحه۱۷۶}

(۲۲) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«مَن اَرادَ اَن یَحیی حَیاتی وَ یَمُوتَ مِیتَتی وَ یَسکُنَ جَنَّهَ الخُلدِ الَّتی وَعَدنی رَبّی، فَلیَتَوَلَّ علیَّ بنَ اَبی طالبٍ، فَاِنَّهُ لَن یُخرِجَکُم مِن هُدیً وَلَن یُدخِلَکُم فی ضَلالَهٍ.»

(کسی که بخواهد زندگیش همچون زندگی من، و مرگش همچون مرگ من باشد و در بهشت جاویدان که خداوند به من وعده کرده ساکن شود، باید «ولایت علی بن ابی طالب» را بپذیرد که او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نخواهد برد و در گمراهی داخل نخواهد نمود.)(۱)

(۲۳) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «آن کس که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده به «ولایت علی بن ابی طالب»

توصیه می کنم! پس، آن کسی که ولایت او را بپذیرد «ولایت من» را پذیرفته و هرکس ولایت مرا بپذیرد «ولایت خدا» را پذیرفته؛ هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته؛ و آن کس که دشمنی و کینه وی را به دل گیرد دشمنی مرا به دل گرفته و هرکس دشمنی مرا به دل بگیرد دشمنی خدا را در قلب خود جای داده است.»(۲)

*****

۱- به پانوشت شماره ۱۳ رجوع کنید!

۲- به پانوشت شماره ۱۴ رجوع کنید!

{صفحه۱۷۷}

(۲۴) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «کسی که خرسند است حیاتش چون حیات من و مرگش همچون مرگ من باشد و ساکن بهشت عَدن- که درختش را پروردگارم غرس نموده- شود، باید «ولایت علی» را پس از من، و ولایت ولیّ او را بپذیرد، و باید بعد از من به «اهل بیتم» اقتدا کند! آنها «عترت» من هستند، از طینت من آفریده شده، و فهم و دانش مرا خدا روزیشان کرده است. وای بر آن گروه از اُمّتم که فضل و برتری آنها را تکذیب کنند و ارتباط مرا در بین ایشان قطع نمایند! خداوند شفاعت مرا نصیب آنها قرار ندهد!»(۱)

(۲۵) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «کسی که دوست دارد حیاتش چون حیات من و مردنش چون مردن من باشد، و داخل بهشتی که خداوند به من وعده داده- که همان بهشت جاویدان است- گردد، باید «ولایت علی و ذُریّه اش» را پس از من بپذیرد؛ آنها شما را از باب هدایت خارج نمی کنند و وارد گمراهی نخواهند نمود.»(۲)

(۲۶) پیامبر صلّی

الله علیه و آله و سلّم به عمّار فرمود: «ای عمّار! هرگاه دیدی «علی» راهی را می پیماید و مردم راهی دیگر، با «علی» برو و مردم را رها کن! او تو را به پستی دلالت نمی کند و از طریق هدایت خارج نخواهند نمود.»(۳)

(۲۷) در حدیث «ابوبکر» آمده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «کَفِ من و کَفِ

*****

۱- به پانوشت شماره ۱۱ رجوع کنید!

۲- به پانوشت شماره ۱۲ رجوع کنید!

۳- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص ۱۷۰ ح۱۲۰۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۵۷ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ط۱.

{صفحه۱۷۸}

«علی» در عدالت، مساوی است.»(۱)

(۲۸) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «فاطمه علیه السلام» فرمود: «ای فاطمه! آیا رضایت نداری؟ خداوند نگاهی به اهل زمین انداخت و دو نفر را برگزید یکی پدرت و دیگری همسرت.»(۲)

(۲۹) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«اَنَا المُنذِرُ وَ عَلِیٌّ الهادِی؛ وَبِکَ یا عَلِیّ! یَهتَدِی المُهتَدُونَ مِن بَعدی» (من بیم دهنده ام و «علی» هدایت کننده؛ ای علی! به وسیله تو پس از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.)(۳)

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۳ ح۲۵۳۹ ط۱، مناقب علی بن ابی طالب (خوارزمی حنفی) ص۲۱۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۳۸ ح۹۴۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۴ ط اسلامبول، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۱، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص ۵۰ و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۵ ص۳۸۳.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم)

ج۳ ص۱۲۹ (با سند صحیح) ط افست، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۴۹ ح۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷ و ۳۱۸، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۳۰۹ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۲۱ ط اسلامبول، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۹۷ ط الحیدریه، کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۳۹۱ ح۵۹۹۲ ط۱ و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۴ ص۱۹۵ و ۱۹۶.

۳- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۷ ح۲۶۳۱ ط ۱ ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۱۷ ح۹۱۶، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۹۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۹۹ ط اسلامبول، نورالابصار (شبلنجی) ص۷۱ ط العثمانیه، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۹۳ ح۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۳ ط الحیدریه، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۴ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۴۸.- پانوشت ۳۷ را نیز ملاحظه کنید!

{صفحه۱۷۹}

(۳۰) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

«یا عَلِیُّ لا یَحِلُّ لَاَحَدٍ اَن یَجنُبَ فِی المَسجِدِ غَیری وَ غَیرُکَ».

(ای علی! برای هیچکس جز من و تو حلال نیست که در مسجد جُنُب شود.)(۱)

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۰۳ ح۳۸۱۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۲۶۸ ح۳۳۱ و ۳۳۲، تذکره الخواص (سبط بن جوزی) ص ۴۲، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۷ ط مصر، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۱۵، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۳ ط

المیمنیه مصر، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۲، ذخائر العقبی (نور الدین طبری) ص ۷۷، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۷، ۲۱۰ و ۲۸۲ ط اسلامبول، مصابیح السنه (بغوی) ج۲ ص۲۷۶ ط محمد علی صبیح مصر، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۹ ص۴۷۴، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۵۴ ط۲، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج۳ ص۲۴۵، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۲۹، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۳ ص۳۹۹ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۵۹ ط۱.

و مانند این حدیث حدیثی است که از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل نموده اند که: «برای احدی حلال نیست در این مسجد جُنُب شود جز برای من و علی.»(۱)

(۳۱) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «اَنَا و هذا- یَعنی عَلِیّاً- حُجَّهٌ عَلی اُمّتی یَومَ القِیامَهِ» (من و این- یعنی «علی»- در رستاخیز بر امّتم «حجّت» هستیم.)(۲)

راستی چگونه «ابوالحسن» همچون پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «حجّت» می توانست باشد اگر «ولیعهد» او و «صاحب امر» پس از وی نبود؟!

(۳۲) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: بر درِ بهشت نوشته شده: «لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ اَخُو رَسُولِ الله» (خدایی جز خدای یکتا نیست،

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) باب ۹ ح۱۳ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۷ و ۱۸۲ ط اسلامبول.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۷ ح۲۶۳۲ ط۱، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۴۵ ح۶۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۷۳ ح۷۹۳، ۷۹۴

و ۷۹۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۹ ط اسلامبول، کنوزالحقائق (مناوی) ص۳۸، المیزان (ذهبی) ج۴ ص۱۲۸، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمدبن حنبل) ج۵ ص۳۴ والریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۵۴.

{صفحه ۱۸۱}

محمّد پیامبر خدا و «علی» برادر رسول خدا است.)(۱)

(۳۳) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمود: بر ساق عرش نوشته شده: «لا اِلهَ اِلّا اللهُ مُحَمّدٌ رَسُولُ الله اَیّدتُهُ بِعَلِیٍّ وَ نَصَرتُهُ بِعَلِیٍّ».

(خدایی جز خدای یکتا نیست، محمّد پیامبر خدا است، وی را با «علی» تأیید و با «علی» یاری کردم.)(۲)

(۳۴) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «کسی که می خواهد به «نوح» در عزمش، به «آدم» در علمش، به «ابراهیم» در حلمش، به «موسی» در زیرکیش و به «عیسی» در زهدش بنگرد، به «علی بن ابی طالب» نظر افکند.»(۳)

*****

۱- به پانوشت شماره ۱۱۹ رجوع کنید!

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۸ ط۱، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۲۴۴ ح۳۰۰، ۳۰۱ و ۳۰۴، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۲۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۳۵۳ ح۸۵۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۱، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۳ ص۲۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۱۹ و ۹۴ ط اسلامبول، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۵، الریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص۲۲۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۳۶ ح۱۸۳ و ۱۸۴.

۳- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۶۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفض، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۴ و ۳۱۲ ط اسلامبول. ترجمه الامام علی بن ابی

طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص ۲۸۰ ح۸۰۴، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ ص۷۸ ح۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۴۷، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۳۴ ط مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۲۰، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، تفسیر (فخر رازی) ج۲ ص ۷۰۰ (در ذیل آیه مباهله)، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۲۱۲ ح۲۵۶، ذخائر العقبی (طبری) ص۹۳ و ۹۴، الریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص ۲۹۰، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص ۱۷۰ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۴ ط اسلامبول.

{صفحه۱۸۲}

(۳۵) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به «علی علیه السلام» فرمود: «ای علی! در تو نشانه ای از عیسی وجود دارد (و آن اینکه) «یهود» با او دشمنی ورزیدند تا آنجا که مادرش را متّهم ساختند و «نصارا» آنچنان به او محبّت ورزیدند که وی را در منزلت و مقامی که ندارد (مقام خدایی) جایش دادند.»(۱)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۳ ط افست، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۳۴ ح۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵ و ۷۴۶، التاریخ الکبیر (بخاری) ج۲ ق۱ ص۲۸۱ رقم ۹۹۶ ط۲ ترکیه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۳، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۷۱ ح۱۰۴، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۱۶۲ ح۸۴۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۹۲، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص۲۷ ط مصر، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۳۹ ط الحیدریه، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۰۴، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۳، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۷۴

ط المیمنیه مصر، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۱ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۰، ۲۱۴ و ۲۸۳ ط اسلامبول، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص ۱۱۰ ح۱۳۴ ط ۲، الریاض النضره (طبری) ج ۲ ص۲۸۹ ط ۲، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج۳ ص۲۴۶، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۶ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص۱۷۲ ح ۱۳۲ و ۱۳۴.

{صفحه۱۸۳}

(۳۶) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید:

«سبقت جویان سه نفرند: سبقت گیرنده به سوی موسی «یوشع بن نون»، سبقت گیرنده به سوی عیسی «صاحب یاسین»، و سبقت گیرنده به سوی محمّد «علیّ بن ابی طالب» می باشد.»(۱)

(۳۷) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«صدّیقین سه نفرند: «حبیب نجّار»، مؤمن آل یاسین که گفت: «ای قوم! از فرستادگان (خدا) تبعیّت کنید!»؛ «حزقیل»، «مؤمن آل فرعون که گفت: «آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خدا است؟»؛ و «علی بن ابی طالب» که از همه آنها برتر و افضل است.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۱۳ ح۹۲۴ و ۹۲۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۰، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۷۴ ط المیمنیه مصر، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۰۲، ذخائر العقبی (طبری) ص ۵۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۸۴ ط اسلامبول و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰.- پانوشت شماره ۶۲ را نیز ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) باب ۹ فصل ۲ ص ۷۴ ح ۳۰ و ۳۱ شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۲۳ ح۹۳۸ و ۹۳۹،

ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۷۹ ح۱۲۸ و ج۲ ص۲۸۲ ح۸۰۵، ذخائر العقبی (طبری) ص۵۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۲۴ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۱۵، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۴۵ ح۲۹۳ و ۲۹۴، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۰۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۸۴ و ۳۱۵ ط اسلامبول، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۴۲ ط المیمنیه و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۰.

(۳۸) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «علی علیه السلام» فرمود: «امّت، پس از من به زودی با تو غَدر خواهد کرد و تو بر طبق آیین من زندگی می کنی و بر «سُنّت» من کشته می شوی، کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته، و آن کس که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است؛ می بینم به زودی محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد!»(۱)

و از «علی علیه السلام» رسیده که: از مطالبی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مرا از آن آگاه ساخته، این است: «این امّت پس از وی با من غَدر خواهد نمود!»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۴۷ (با سند صحیح) تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح) کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۷ ط ۱ و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۳۵.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص ۱۴۰ (با سند صحیح)، تلخیص

المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص ۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۱۱ ص ۲۱۶ والبدایه والنهایه (ابن کثیر) ج۶ ص۲۱۸ ط مصر.

{صفحه۱۸۵}

و از «ابن عباس» رسیده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «علی» فرمود: «به زودی پس از من در مشقّت و ناراحتی خواهی افتاد!» عرض کرد: «آیا دینم در آن وقت سالم است؟» فرمود: «آری دینت سالم است.» |(۱)

(۳۹) (روزی) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم (در جمع اصحابش) فرمود: «در بین شما کسی است که بر تأویل قرآن می جنگد چنانکه من بر تنزیل آن جنگیدم.» افراد گردن کشیدند، «ابوبکر» و «عمر» هم در آن میان بودند؛ «ابوبکر» گفت: آن شخص منم؟ فرمود: نه، «عمر» پرسید: منم؟ فرمود: نه، بلکه آن کسی است که کفش را وصله می کند، یعنی «علی» (علی در این هنگام داشت کفشی را وصله می زد). «ابوسعید خدری» می گوید: «نزد علی آمدیم و او را بشارت دادیم، سرش را هم بلند نکرد، گویا بارها آن را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص ۱۴۰ ط افست، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم)، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۸، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۴ و فرائدالسمطین (حموینی) ج۱ ص۳۸۷ ح۳۱۸.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۲ (با سند صحیح) و تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ح۲۵۸۵ ط ۱، مطالب السؤول

(ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۶۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۸۳، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۵ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۱۲۷ ح۱۱۶۸، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۵، ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸.

{صفحه۱۸۶}

و مثل آن، حدیث «ابو ایّوب انصاری» است که گفت: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم «علی» را به مبارزه و کشتن «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» فرمان داد.»(۱)

*****

۱- منظور از ناکثین (پیمان شکنان) کسانی هستند که بیعت خود را با علی علیه السلام شکستند، و به بصره آمده «جنگ جمل» را به راه انداختند؛ سرکرده این گروه طلحه، زبیر و عایشه بودند.

و مراد از قاسطین (ستمگران) معاویه و طرفداران او هستند که بر ضد «امام بر حق» به پا خاستند و «نبرد صفین» را به راه انداختند.

و مارقین (خارج شوندگان) همان «خوارج» هستند که به سرعت، علی علیه السلام را رها کرده و در برابر او به مبارزه برخاستند.

- در رابطه با احدیث مزبور رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۳۹، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۱۶۸ ح۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۱۰، ۱۲۲ و ۱۲۵، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۱ ص۲۷۱ و ۵۸۴، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۶ ص۱۳۵ و ج۵ ص۱۸۶ و ج۷ ص۲۳۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۳ ص۲۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۸ ط اسلامبول، نهایه اللغه (ابن اثیر) ج۴ ص۶۰، لسان العرب (ابن منظور) ج۳ ص۱۸ و ج۹ ص۲۵۳، تاج العروس (زبیدی) ج۱ ص۶۵۱ و ج۵ ص۲۰۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۶۹

ط الحیدریه، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۳۳، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۳۵، ۴۳۷ و ۴۵۱، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۹۸ ح۲۸۲ ط۲، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۵۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۵۰، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵ و ۳۳۲. و در الغدیر (علامه امینی) ج۳ ص۱۹۲ آن را نقل کرده از: تاریخ (ابن کثیر) ج۷ ص۳۰۶ والخصائص (سیوطی) ج۲ ص۱۳۸.

{صفحه۱۸۷}

و حدیث «عمار یاسر» است، که گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«یا عَلِیُّ! سَتُقاتِلُکَ الفِئَهُ الباغِیَهُ وَ اَنتَ عَلَی الحَقِّ فَمَن لَم یَنصُرکَ یَومَئِذٍ فَلَیسَ مِنّی»

(ای علی! به زودی «گروه طغیانگر» با تو مبارزه خواهند کرد امّا تو بر حقّی؛ آن کسی که یاریت نکند از من نیست.)(۱)

و همچنین حدیث «ابوذر»، که گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «سوگند به آن کس که جان من در دست او است! در بین شما مردی است که پس از من بر تأویل قرآن می جنگد چنانکه من با مشرکان بر تنزیل آن نبرد نمودم.»(۲)

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ح۲۵۸۸ ط۱، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمدبن حنبل) ج۵ ص۳۲ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۱۷۱ ح۱۲۰۹.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ط۱، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۴۴ و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۳۳۴ ط الحیدریه.

{صفحه۱۸۸}

و نیز حدیث «ابو رافع» که پیامبر صلّی الله علیه و آله و

سلّم فرمود: «پس از من گروهی با «علی» می جنگـد، جهاد با آنها به عنوان یک وظیفه الهی واجب است و آن کس که قدرت جهاد با آنها را ندارد، با زبان و آنکه از این هم عاجز است، باید با قلب خود با آنها جهاد نماید.»(۱)

و همچنین حـدیث «اخضـر انصـاری» که می گویـد: پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم فرمود: «من بر تنزیـل قرآن می جنگم و «علی» بر تأویل آن خواهد جنگید.»(۲)

(۴۰) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«یا عَلِیُّ! اَخصِمُکَ بِالنُّبُوَّهِ فَلا نُبُوَّهَ بَعدی، وَ تَخصِمُ النّاسَ بِسَبعٍ وَلا یُحاجُّکَ فیها اَحَدٌ مِن قُرَیشٍ: اَنتَ اَوَّلُهُم ایماناً بِاللهِ، وَاَوفاهُم بِعَهدِ اللهِ، وَ اَقوَمُهُم بِاَمرِ اللهِ، وَ اَقسَمُهُم بِالسَّوِیَّهِ، وَ اَعدَلُهُم فِی الرَّعِیَّهِ، وَ اَبصَرُهُم بِالقَضِیَّهِ، وَاَعظَمُهُم عِندَاللهِ مَزِیَّهً»

(ای علی! امتیـاز من بر تو به نبوّت است و پس از من دیگر نبوّت و پیـامبری نیست و تو «هفت امتیاز» بر مردم داری: تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده ای، وفادارتر از همه به عهد خدا، پابرجاتر از همه در اوامر خدا، مراعات کننده تر

*****

۱- رجوع کنیـد به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۵ ط۱ و مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۴. و این حدیث را در ترجمه الامـام علی بن ابی طـالب از تاریـخ دمشق (ابن عساکر) ج۳ ص۱۲۳ از المعجم الکـبیر (طبرانی) ج۱ ورقه ۵۱/ أ مخطـوط نقل نموده است.

۲- رجوع کنید به الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج۱ ص۲۵ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۳ ط اسلامبول.

تساوی در تقسیم بیت المال، درباره رعیّت از همه عادلتر، در قضاوت بیناتر، و در مزایا نزد پروردگار از

همه برتری.)(۱)

و از «ابو سعید خُدری» رسیده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ای علی! تو «هفت خصلت» داری که هیچکس همتای تو نیست: تو نخستین مؤمن به خدا، باوفاتر به عهد او، پابرجاتر در امرش، نسبت به رعیّت رئوفتر، مراعات کننده تساوی در تقسیم بیت المال، در قضاوت آگاهتر، و در مزایا از همه آنها بزرگتری.»(۲)

اینها بود «احادیث چهل گانه» که تعهّد کردم نقل نمایم. امّا غیر از اینها «احادیث فراوان» دیگری است که مقام، گنجایش استقصاء آن را ندارد، آنها نیز امثال همین «سُنَن»، مُتضافِر و هماهنگند که اجتماعشان همه

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ط۱، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج۱ ص۶۵- ۶۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۱۷ حدیث ۱۶۰، الریاض النضره (طبری) ج۲ ص۲۶۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۹۵، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۷۱، المیزان (ذهبی) ج۱ ص۳۱۳، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۷۰ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۵ ط اسلامبول، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص۳۴ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص ۲۲۳ ح ۱۷۴.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ط۱، حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج۱ ص۶۶ افست ط السعاده و مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۹۵.

{صفحه ۱۹۰}

معنی واحدی را می رساند و آن اینکه «علی علیه السلام در این امّت، دوّمی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است» و اینکه «زعامت این امّت پس

از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم همانگونه که برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بود، برای علی علیه السلام است.»

«احمد بن حنبل» می گوید: «درباره هیچکدام از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به اندازه علیّ بن ابی طالب علیه السلام فضائل از ناحیه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل نشده است.»(۱)

و «ابن عباس» گفته: «درباره هیچکس به اندازه «علی علیه السلام» آیات قرآن نازل نشده است.».(۲)

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم نیشابوری) ج۳ ص۱۰۷، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۶۳ ح۱۱۰۸، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۱۹ ح۷، ۸ و ۹، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۳ ط الحیدریه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۵۳ ط الحیدریه، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۶۸، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص ۸۰ ط القضاء، الصواعق المحرقه (ابن حجر هیثمی) ص ۷۲ ط المیمنیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۱ و ۲۷۵ ط اسلامبول، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۳ ص۳۹۹، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۱۱، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۳۵ ط العثمانیه، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۸۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۷۹ ح۳۰۹.

۲- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۳۰ ح۹۳۳ ط بیروت، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج۱ ص۳۹ ح۴۹ و ۵۳، نورالابصار (شبلنجی شافعی) ص۷۴ ط العثمانیه مصر،

تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۱، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمنیه مصر و اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۵ ط العثمانیه.

{صفحه ۱۹۱}

و بار دیگر گفته: «درباره علی ۳۰۰ آیه قرآن نازل شده است.»(۱)

و بار سوّم گفته است: «یا اَیُّها الَّذین آمَنُوا را در هر کجا خداوند نازل فرموده «علی» امیر و شریف آن است. خداوند در آیات فراوانی از قرآن، اصحاب محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم امیر و شریف آن است. خداوند در آیات فراوانی از قرآن، اصحاب محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را سرزنش کرده امّا «علی» را جز به نیکی یاد نفرموده است.»(۲)

۲- توجّه به این نکته ضروری است: مخالفان ما- از طرق خودشان- روایاتی در فضائل دیگران نقل نموده اند که از نظر ما «ثابت» نیست و ما

*****

۱- مدارک آن را در پانوشت شماره ۸۸ ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمنیه مصر، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۴۹ ح ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷ و ۸۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۹۳۲، ذخائر العقبی (طبری) ص ۸۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۴۰ ط الحیدریه، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص ۸۹، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۲۸۶ ط اسلامبول، تاریخ الخلفاء (سیوطی شافعی) ص ۱۷۱، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۲، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۵ ط العثمانیه، الریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۷۴ ط ۲ و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن

حنبل) ج ۵ ص ۳۸.

{صفحه۱۹۲}

نمی توانیم آنها را به هیچوجه «معتبر» بدانیم گرچه از نظر طرف مخالف ما سخت معتبر هم باشند، مگر نه این است که ما نیز روایاتی را که تنها از طریق خود داریم در میدان بحث نمی آوریم، و جز به آنچه از طُرُق مخالفان رسیده استدلال نمی کنیم؟ مانند «حدیث غدیر» و امثال آن.

از همه گذشته، ما روایاتی را که مخالفان «به تنهایی» آورده اند- و فضائل دیگران را بیان می کند - بررسی نمودیم، نه در آنها معارضه ای با روایات ذکر شده یافتیم، و نه دلالتی بر «خلافتِ» آنان، و لذا، برای اثبات «خلافت خلفای ثلاثه» احدی به آنها استدلال نکرده است.

{صفحه۱۹۳}

حق جو

درخواست «حدیث غدیر» از «طریق اهل سنّت»

مکرّر به «حدیث غدیر» اشاره می کنید. لطفاً، آن را از «طریق اهل سنّت» بر ما بخوانید! تا در آن تدبُّر و اندیشه کنیم.

{صفحه۱۹۴}

حق شناس

اشاره به پاره ای از موارد «حدیث غدیر»

«طبرانی» و دیگران با سَنَدی که بر «صحّت» آن اتفاق دارند از «زبید بن ارقم» نقل کرده اند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در «غدیر خُم» زیر درختهایی خطبه خواند، فرمود:

«ای مردم! نزدیک است من به سوی خدا دعوت شوم و این دعوت را مثبت پاسخ گویم(۱)، من مسئولم و مورد پرسش قرار خواهم گرفت،(۲) شما نیز

*****

۱- خبر رحلت خویش را داد تا آگاه سازد که هنگام تبلیغ «عهد خداوند» رسیده و هنگام «تعیین خلیفه» پس از خود شده است. آگاه سازد که نمی تواند آن را تأخیر اندازد، زیرا امکان دارد پیش از آنکه پایه های این مهم را محکم کند- در حالی که امّتش از تکمیل آن بی نیاز نیست- این دعوت را بپذیرد.

۲- از این نظر که اعلام خلافت برادرش به این صورت بر کسانی که می خواستند خود پیش افتند و بر «حسودان و کینه توزان و اهل نفاق» سنگین بود، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می خواست- پیش از آنکه آن را صریحاً اعلام کند- به این صورت تألیف قلوبشان کند و از بد زبانی و افعال آنها بکاهد، لذا به این صورت از آنها اعتذار جست و گفت: من مسئولم! تا بدانند و مأمور است و از آن بازخواست خواهد شد و نمی تواند آن را ترک گوید.

{صفحه۱۹۵}

مسئولید و بازجویی خواهید شد،(۱) در آنجا چه خواهید گفت؟»

گفتند: «گواهی می دهیم که تبلیغ رسالت فرمودی، جهاد نمودی و نصیحت

کردی؛ خداوند جزای خیر به تو دهد!»

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «مگر نه این است که شما شهادت می دهید «لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ» و اینکه بهشت، آتش، مرگ، و زندگی بعد از مرگ «حق» است و قیامت بدون تردید خواهد آمد و خداوند مردگان در قبر را زنده می کند؟»

گفتند: «بلی، به آن گواهی می دهیم».(۲)

*****

۱- شاید منظور آن حضرت از «شما هم مسئولید و بازجوئی خواهید شد» اشاره به مطلبی است که از «ابن سعید» رسیده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: این آیه (وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُونَ) (آنها را در محشر نگاه دارید! که باید مورد بازرسی قرار گیرند) تفسیر آن این است: آنها را نگاه دارید که در مورد «ولایت علی» بازپرسی شوند. (در این رابطه رجوع کنید به پانوشت شماره ۴۸) بنابراین، منظور پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از «اِنَّکُم مَسئُولُونَ» (شما هم مسئولید) تهدید مخالفان «ولایت» و «وصایت» آن حضرت، بوده است.

۲- در این خطبه بیندیش! هرکس در آن تدبّر کند و حق تأمل و اندیشه در آن را ادا نماید، می فهمد که هدف آن رساندن این مطلب است که «ولایت علی» از «اصول دین» است- چنانکه «شیعه» می گوید- زیرا نخست آن حضرت پرسیده: مگر شما شهادت به «لاـ اله الاـ الله» و «محمداً عبدُه و رسولُه» نمی دهید؟ سپس ادامه داده تا اعتراف به اعتقاد به قیامت و زنده شدن مردگان را بگیرد و آنگاه مسئله «ولایت» را مطرح کرده تا اعلام کند که این، در حد و همردیف اموری است

که ذکر شده، باید به آن اقرار نمائید. و این برای هرکسی که با اسلوب کلام آشنا باشد و منظور سخن را بداند آشکار است.

{صفحه۱۹۶}

(در این هنگام) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عرض کرد: «خداوندا گواه باش!» سپس فرمود: «ای مردم! خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم و من از خودشان نسبت به آنها «اولی» هستم.»(۱)

«فَمَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ- یَعنی عَلیّاً- اَللّهُمَّ! والِ مَن والاهُ وَعادِ مَن عاداهُ!» « پس هرکه من مولای اویم این، یعنی «علی» مولای او است، خداوندا! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن دار کسی که با او دشمنی می کند!»

آنگاه فرمود: «ای مردم! من پیش از شما می روم و شما کنار «حوض کوثر» بر من وارد خواهید شد، حوضی که طول آن بیش از فاصله بین «بُصری» (یکی از شهرهای شام) و «صنعاء» است. در کنار این حوض به تعداد ستارگان، ظرفهایی از نقره وجود دارد. به هنگامی که بر من وارد شوید در مورد «ثقلَین» از شما پرسش خواهم نمود که پس از من چگونه با آنها رفتار کرده اید؟ «ثقل اکبر» کتاب خدا است که یک طرف آن به دست خدا است و طرف دیگرش در اختیار شما، به آن متمسّک شوید! که نه گمراه می شوید و نه تغییر و دگرگونی می پذیرید، و «عترتم، اهل بیتم»؛ خداوند لطیف خبیر مرا آگاه ساخته که این دو، از هم جدا نخواهند شد تا کنار

*****

۱- سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که «وَاَنَا اَولی» (من «اولی» هستم) قرینه لفظی است که منظور از مولی،

«اولی بـه تصـرف» اسـت. بنـابراین، معنی چنین می شـود: خداونـد نسـبت به من از خـودم اولی است و من نسـبت به مؤمنـان از خودشان اولی هستم، پس آن کس که من از خودش به او اولی هستم علی نسبت به او اولی است.

{صفحه۱۹۷}

«حوض کوثر» بر من وارد شوند.»(۱)

و «حاکم» در «مناقب علی علیه السلام» در کتاب «مستدرک» خود، از «زید بن ارقم» از دو طریق «صحیح» مطابق شرط بخاری و مسلم نقل کرده: هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از «حجّه الوداع» بازگشت و در «غدیرخُم» فرود آمد، فرمان داد تا زیر درختان آنجا را جاروب کردند، آنگاه فرمود:

«من دعوت «به جانب حق» شـده ام و اجابت نموده ام، و من دو چیز پرارزش در بین شـما می گـذارم یکی از این دو بزرگتر از دیگری است: «کتاب خـدا» و «عترتم»، ببینیـد چگونه پس از من با آنها رفتار می کنیـد؟ این دو از هم جـدا نخواهنـد شد تا در کنار «حوض» بر من وارد شوند.» سپس فرمود: «خداوند عزّوجل مولای من است

*****

۱- عین این لفـظ، حـدیثی است که طـبرانی، ابن جریر، حکیم ترمـذی از «زین بن ارقم» نقـل کرده انـد. ابن حجر و دیگران از طبرانی با همین لفظی که ملاحظه فرمودید نقل نموده اند و آن را به طور مسـلّم، صـحیح دانسته اند. به فصل ۵ باب اوّل کتاب الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۲۵ مراجعه فرمایید!

و در رابطه بـا خطبه رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم در روز غـدیر- به روایت حـذیفه بن اسـید غفاری، صـحابی جلیل القدر- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن

حجر هیثمی مکی شافعی) ص ۲۵ ط المیمنیه (با سند صحیح)، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۶۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۵ ح۵۴۵، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱ ص۱۶۸ ح۹۵۹ ط۲، نوادر الاصول (حکیم ترمذی شافعی) ص ۲۸۹ ط ۱ مصر («بدخشی» این حدیث را از همان کتاب در نزل الابرار ص ۱۸ نقل نموده است.) و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۷ ط اسلامبول.

و من مولای هر مؤمنی هستم.» آنگاه دست «علی» را گرفت و فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا وَلِیُّهُ» (هرکس من مولای او هستم این، ولیّ او است)

«بار خداوندا! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی را که با وی دشمنی می کند!»

وی حدیث را با همان طولانیش ذکر کرده(۱)، ولی «ذهبی» در «تلخیص مستدرک» دنباله آن را نیاورده است!

«حاکم» بار دیگر، آن را در باب ذکر «زید بن ارقم» در «مستدرک» ذکر نموده و تصریح به «صحّت» آن کرده است. «ذهبی» هم- با آن سرسختیش- در همان کتاب «تلخیص»، به این «حقیقت» تصریح نموده است. مراجعه فرمایید!(۲)

«احمد بن حنبل» از «زید بن ارقم» آورده که: با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در وادی ای فرود آمدیم که به آن «غدیرخُم» گفته می شد، فرمان نماز داد و در آن گرمای سخت، نماز گزارد. برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم پارچه ای بر درختی افکندند تا سایه شود، آن حضرت برای ما خطبه خواند، فرمود: «آیا نمی دانید و آیا شهادت نمی دهید که من نسبت به هر مؤمنی از خودش «اولی»

هستم؟»

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم نیشابوری) ج۳ ص۱۰۹.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۵۳۳ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۹۳ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۹۳ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۲ ط اسلامبول و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۹۱ ح۲۵۵ ط۲.

گفتند: «بلی»؛ فرمود: «هرکس من مولای او هستم «علی» مولای او است. خداوندا! دوست بدار آنکس که او را دوست می دارد و دشمن بدار آنکس که او را دشمن می دارد!»(۱)

«نسائی» از «زید بن ارقم» آورده که وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از «حجه الوداع» بازگشت و در «غدیرخُم» فرود آمد، فرمان داد زیر درختان آنجا را جاروب کردند، پس از آن فرمود: «گویا من «به سوی حق» دعوت شده ام و اجابت نموده ام، من در میان شما دو چیز گرانبها و ارزشمند قرار می دهم یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری: «کتاب خدا» و «عترتم= اهل بیتم»؛ مواظب باشید پس از من چگونه با آنها رفتار می کنید؟ آنها از هم جدا نخواهند شد تا کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند.»

سپس فرمود: «خداوند مولای من، و من ولیّ هر مؤمنی هستم.» آنگاه دست «علی» را گرفته و گفت: «هرکس من ولیّ او هستم این، ولیّ او است. خداوندا! دوست بدار آنکس که او را دوست می دارد و دشمن دار آن کس که وی را دشمن می دارد!»

«ابو طفیل» می گوید: به «زید» گفتم: این را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدی؟!(۲) پاسخ

داد: «زیر آن درختان، کسی نبود جز اینکه او را با

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۳۷۲ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۲ ح۵۴۳.

۲- از پرسش ابوطفیل برمی آید که وی از این امّت در شگفت مانده که با این جریاناتی که در مورد غدیر نقل می کنند چگونه علی علیه السلام را کنار زدند؟! گویا وی در این روایت تردید داشته، لذا وقتی از زید می شنود، می پرسد که بداند خودش شنیده است؟ لذا می گوید: «خودت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدی؟!» همانند شخصی که جریاناتی را غریب بداند، تعجب کند، شک نماید؛ وزید پاسخ می دهد که با آن همه جمعیت حتی یک نفر پیدا نمی شد مگر اینکه با چشمانش او را می دید و با گوشهایش می شنید. این وقت بود که ابوطفیل متوجه شد «داستان خلافت» همانگونه است که «کمیت» شاعر گفته است:

وَیَومَ الدَّوحِ دَوحِ غَدیرِ خُمٍّ*** اَبانَ لَهُ الخِلافَهَ لَو اُطیعا

ولکنَّ الرِّجالَ تبایعوها*** فَلَم اَرَ مِثلَها خَطَراً مَبیعا

ولم اَرَ مِثلَ ذاکَ الیَوم یَوماً*** ولَم اَرَ مِثلَهُ حَقّاً اُضیعا

و روز درخت، درختهای غدیرخم، خلافت را آشکارا بیان کرد اگر اطاعت می شد ولی افراد، آن را به معامله گذاردند.

من هرگز کالای معامله ای به این پر ارزشی ندیده بودم، و روزی را چون آن روز ندیدم، و ندیدم مثل آن حقی که اینگونه آشکارا ضایع شود!

{صفحه۲۰۰}

چشمانش دید و این گفته را با گوشهایش از او شنید.»(۱)

این حدیث را «مسلم» در باب «فضائل علی علیه السلام» در کتاب صحیح خود از طریق

مختلفی از «زید بن ارقم» نقل نموده ولی آن را مختصر

*****

۱- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین نسائی شافعی) ص ۲۱ ط التقدم مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۳۶ ح۵۳۴، انساب الاشراف (بلاذری) ج۲ ص۳۱۵، المناقب (خوارزمی) ص۹۳ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۹۱.

{صفحه۲۰۱}

کرده و دنباله آن را بریده است!(۱)- آری، چنین می کنند!!

«احمد بن حنبل» از «براء بن عازب» از دو طریق نقل نموده که: ما با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم، در «غدیرخُم» فرود آمدیم، ندا داده شد «الصلاه جامعه»، برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم جایی زیر دو درخت تهیّه شد، نماز ظهر گزارد و دست «علی» را گرفت و گفت: «آیا نمی دانید که من به مؤمنان از خودشان «اولی» هستم؟» گفتند: «بلی» فرمود: «نمی دانید من از هر مؤمنی از خودش به «اولی» هستم؟» گفتند: «بلی» آنگاه دست «علی» ر گرفت و فرمود: «هرکس من مولای او هستم «علی» مولای او است. بار خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن می دارد!» پس از آن «عمر» «علی علیه السلام» را ملاقات کرد به او گفت: «گوارا باد بر تو ای فرزند ابوطالب! که مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.»(۲)

«نسائی» از «عایشه دختر سعد» نقل نموده که از پدرم شنیدم می گفت: در «روز جُحفه» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی که دست «علی» را گرفته بود، خطبه خواند، حمد خدای گفت و ثنابر او فرستاده، سپس فرمود:

*****

۱- رجوع

کنید به صحیح (مسلم) ج۲ ص۳۶۲ ط عیسی الحلبی مصر و ج۷ ص۱۲۲ ط محمد علی صبیح مصر.

۲- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۲۸۱، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۶۷، الریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص۲۲۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۲۴، الحاوی للفتاوی (جلال الدین سیوطی شافعی) ج۱ ص۱۲۲ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۱۷ ح۳۳۵ ط۲.

{صفحه۲۰۲}

«ایّها الناس! من ولیّ شما هستم.» عرض کردند: «راست گفتی.» پس از آن دست «علی» را بلند کرد و گفت: «این، ولیّ و جانشین من است و دین مرا ادا می کند و من دوستم با کسی که او را دوست دارد و دشمنم با کسی که او را دشمن دارد.»(۱)

و نیز از «سعد» نقل شده که با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم، وقتی به «غدیر خُم» رسید، توقّف فرمود، آنان که پیش از او بودند باز گرداند و آنها که عقب مانده بودند ملحق شدند، هنگامی که مردم جمع شدند و فرمود: «ای مردم! چه کسی ولیّ شما است؟» گفتند: «خدا و رسولش». سپس دست «علی علیه السلام» را گرفت و او را به پا داشت، پس از آن فرمود: «کسی که خدا و رسولش ولیّ او هستند این، ولیّ او است، بار خداوندا! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن می دارد!»(۲)

روایات در این باره زیاد است به طوری که قابل استقصاء و ضبط نیست(۳). اینها نصوص صریحی هستند که با زبان گویا «ولایتعهدی»

*****

۱- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص۱۰۱ ط الحیدریه والبدایه والنهایه (ابن کثیر) ج۵

ص۲۱۲.

۲- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص۱۰۱ ط الحیدریه، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۷۰ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۵۳ ح۵۵۲.

۳- در این رابطه رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۱۴- ۲۱۳ ط بیروت، عبقات الانوار (میر حامد حسین)- دو جلد در حدیث غدیر- ط هند، غایه المرام (علّامه بحرانی) و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۵- ۹۰.

{صفحه۲۰۳}

او را ثابت می کنند و می گویند: «علی» پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «صاحب امر مسلمین» است، چنانکه «فضل بن عباس بن ابن لهب» گفته است:

«و کَانَ وَلِیَّ العَهدِ بَعدَ مُحَمَّدٍ*** عَلِیٌّ وَفی کُلِّ المَواطِنِ صاحِبُهُ».(۱)

(ولیّ عهد، پس از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم علی است، وی در همه جا همراه او بوده است.)

*****

۱- از سری اشعاری است که در پاسخ ولید بن عقبه بن ابی معیط گفته- چنانکه محمود رافعی در مقدّمه شرح هاشمیان ص ۸ آورده است.

{صفحه۲۰۴}

حق جو

آیا «حدیث غدیر» متواتر است؟

باتوجّه به اینکه امامت از نظر شیعه از اصول دین است، آیا «حدیث غدیر» از روایات متواتر است که بتوان به آن استدلال نمود؟ گرچه اصل حدیث مسلّماً رسیده و «صحیح» است.

{صفحه۲۰۵}

حق شناس

۱- قوانین طبیعی اقتضای «تَواتُر حدیث غدیر» را دارد.

۱- غیر شیعه می گویند: در اثبات «خلافت» و «امامت» به هر حدیث صحیحی می توان استدلال و احتجاج نمود، خواه متواتر باشد یا غیر متواتر، ما هم در برابر آنها به آن استدلال می کنیم زیرا از طریق آنها نیز این حدیث «صحیح» است. علاوه، «تواتر حدیث غدیر»(۱)

*****

۱- کسانی که از «اهل سنّت» اعتراف به «تواتر حدیث غدیر» نموده اند:

۱- جلال الدین سیوطی شافعی در «الفوائد المتکاثره فی الاخبار المتواتره» و در «الازهار المتناثره فی الاخبار المتواتره».- کلام سیوطی در تواتر حدیث غدیر را علامه مناوی در «التیسیر فی شرح الجامع الصغیر» ج۲ ص۴۴۲ و علامه عزیزی در «شرح الجامع الصغیر» ج۳ ص۳۶۰ آورده اند.

۲- ملا علی قاری حنفی در «المرقاه شرح المشکاه» ج۵ ص۵۶۸.

۳- جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتابش «الاربعین» مخطوط. - رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج۶ ص۱۲۳.

۴- مناوی شافعی در کتابش «التیسیر فی شرح الجامع الصغیر» ج۲ ص۴۴۲.

۵- میرزا مخدوم بن میر عبدالباقی در «النواقص علی الروافض».- رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج۶ ص۱۲۱.

۶- محمد بن اسماعیل یمانی صناعانی در کتاب «الروضه الندیه».- رجوع کنید به «احقاق الحق» (علامه نور الله تستری) ج۶ ص۲۹۴ و «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج۶ ص۱۲۶.

۷- محمد صدر عالم در کتاب «معارج العلی فی مناقب المرتضی».- رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج۶ ص۱۲۷.

۸- شیخ

عبدالله شافعی در کتابش «الاربعین».

۹- شیخ ضیاء الدین مقبلی در کتاب «الابحاث المسدده فی الفنون المتعدده». - رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج۶ ص۱۲۵.

۱۰- ابن کثیر دمشقی در تاریخش (البدایه والنهایه) در شرح حال محمد بن جریر طبری.

۱۱- ابوعبدالله حافظ ذهبی، کلامش در تواتر حدیث غدیر را ابن کثیر در تاریخش ج۵ ص۲۱۳- ۲۱۴ نقل نموده است.

۱۲- حافظ ابن جزری، تواتر حدیث غدیر را در کتابش «اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» ص۴۸ ذکر نموده است.

۱۳- شیخ حسام الدین متقی، در کتاب «مختصر قطف الازهار المتناثره».

۱۴- ثناء الله بانی بتی، در کتاب «السیف المسلول».- رجوع کنید به «عبقات الانوار» ج۶ ص۱۲۷.

۱۵- محمد مبین لکهنوی، در «وسیله النجاه فی فضائل السادات» ص۱۰۴.

- بقیه آنان را در احقاق الحق (قاضی نور الله تستری) ج۲ ص۴۲۳، عبقات الانوار (میر حامد حسین موسوی هندی)، والغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ط بیروت ببینید!

حدیث غدیر را از طُرُق فراوانی نقل نموده اند:

۱-احمد بن حنبل از ۴۰ طریق.

۲- ابن جریر طبری از ۷۲ طریق.

۳- جزری مقری از ۸۰ طریق.

۴- ابن عقده کوفی از ۱۰۵ طریق.

۵- ابو سعید سجستانی از ۱۲۰ طریق.

۶- ابوبکر جعابی از ۱۲۵ طریق.

۷- محمد الیمنی از ۱۵۰ طریق- رجوع کنید به الغدیر (علامه امینی) ج۱ ص۱۴.

۸- ابو العلاء عطار همدانی از ۲۵۰ طریق- رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی)، ج۱ ص۱۵۸.

۹- مسعود سجستانی حدیث غدیر را با ۱۳۰۰ سند روایت نموده است.

۱۰- شیخ عبدالله شافعی در کتابش «المناقب» ص ۱۰۸ مخطوط گفته است: این خبر- یعنی «حدیث غدیر»- از حد تواتر گذشته است و هرگز خبری یافت نشود که از طرقی همچون

این طرق نقل شده باشد...- رجوع کنید به احقاق الحق (تستری) ج۶ ص ۲۹۰.

{صفحه۲۰۶}

۲- عنایت خداوند به آن

مطلبی است که مطابق نوامیس طبیعت است. چرا که خداوند آن را چنین قرار داده است. همانند تمام وقایع تاریخی بزرگی که اکثریّت ملّتی بر آن قیام می نمایند و در پیش چشم و گوش هزاران نفر انجام می پذیرد، در پیش چشم هزاران نفری که از اماکن مختلف گرد آمده باشند، تا خبر آن را به مردم دیگر برسانند.(۱) خصوصاً اگر این واقعه مورد علاقه و عنایت آن خاندان بزرگ و دوستانشان در تمام نسلها باشد، تا نشر آن به هرکجا که بشود برسانند(۲). آیا ممکن است چنین جریانی

*****

۱- در تعداد کسانی که در «غدیرخُم» با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده اند اقوال مختلفی است:

۱- گفته شده ۹۰۰۰۰ نفر ۲- بعضی گفته اند ۱۱۴۰۰۰ نفر ۳- قول سوّم ۱۲۰۰۰۰ نفر ۴- برخی ۱۲۴۰۰۰ نفر را بیان کرده اند و بیش از این هم قائل دارد...

- رجوع کنید به تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰، السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۳ ص۲۵۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۳ والغدیر (علامه امینی) ج۱ ص۹.

۲- منا شده و احتجاج به «حدیث غدیر»:

۱- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز شورا.

۲- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ایام عثمان.

۳- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز رحبه در کوفه.

۴- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جنگ جمل.

۵- حدیث رکبان در کوفه.

۶- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جنگ صفین.

۷- احتجاج فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر رسول خدا صلّی الله علیه و

آله و سلّم به «حدیث غدیر».

۸- احتجاج امام حسن علیه السلام.

۹- مناشده امام حسین علیه السلام.

۱۰- احتجاج عبدالله بن جعفر بن «حدیث روز غدیر» بر معاویه.

۱۱- احتجاج «برد» بر عمرو بن عاص به «حدیث غدیر».

۱۲- احتجاج عمرو بن عاص بن «حدیث غدیر» بر معاویه.

۱۳- احتجاج عمار بن یاسر در روز جنگ صفین بر حجز.

۱۴- احتجاج اصبغ بن نباته در مجلس معاویه.

۱۵- مناشده جوانی با ابوهریره به «حدیث غدیر» در کوفه.

۱۶- مناشده مردی با زید بن ارقم به «حدیث غدیر».

۱۷- مناشده مردی عراقی با جابر بن عبدالله انصاری.

۱۸- احتجاج قیس بن عباده بن «حدیث غدیر» بر معاویه.

۱۹- احتجاج دارمیه حجونیه بر معاویه.

۲۰- احتجاج عمرو اودی بر یکی از مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲۱- احتجاج عمر بن عبدالعزیز.

۲۲- احتجاج مأمون بر فقیهان، به «حدیث غدیر»

- در این رابطه رجوع کنید به الغدیر فی الکتاب والسنّه والادب (علّامه امینی) ج۱ ص۱۵۹- ۲۱۲ وفی رحاب الغدیر (مروّج خراسانی) فصل ۵ و ۶.

{صفحه۲۰۹}

۳- عنایت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به آن

جزو خبرهای «واحد» باشد؟! نه، هرگز، بلکه همچون «روشنی صبح» منتشر می گردد و دریا و خشکی را فرا می گیرد (وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللهِ تَحوِيلاً) (هرگز در سنّت خداوند تبديل و تحويل نخواهی يافت).

۲- «حديث غدير» محلّ «عنايت خداوند بزرگ» بوده زيرا آن را به پيامبرش وحی فرموده و آيه ای از «قرآن» را در مورد آن نازل نموده تا مسلمانان، شب و روز، آن را تلاوت كنند، هم خلوت و هم آشكار، در دعاهاشان و در نمازهايشان، بر بالای چوبهای منبر و بر فراز مناره های بلند مساجد و معابدشان، آنجا كه می فرمايد:

(يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَيکَ مِن رَبِّکَ وَ اِن لَم تَفعَل

فَمـا بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ) (ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شـده برسان! و اگر انجام نـدهی، رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.)(۱)

*****

۱- سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

- از شواهـد این مطلب این است که پیش از نزول این آیه، نماز برپا می شـده، زکات واجب بوده، روزه تشـریع شـده بود، حج واجب بوده، حلال و حرام بیان شده، شریعت، منظم و احکام آن مشخص گردیده بود.

بنـابراین، چه مطلبی غیر از «ولایتعهـدی» مانـده بود که مسـتوجب این همه تأکیـد از نـاحیه خـدا بوده، و اصـرار بر ابلاغ آن به صورت نوعی تهدید درآمده؟ و چه امری غیر از «خلافت» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از فتنه در تبلیغ آن وحشت داشت که نیاز به نگاهداری خداوند از آزار مردم در اداء آن داشته است؟

- در رابطه با نزول این آیه شـریفه در «روز غـدیر»، رجوع کنیـد به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۸۶ ح۵۸۶ ط بیروت، فتـح البیان فی مقاصد القرآن (علامه سـید صدیق حسن خان) ج۳ ص۸۹ ط بولاق مصر، شواهـد التنزیـل (حاکم حسـکانی حنفی) ج۱ ص۱۸۷ ح۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۰ ط۱ بیروت، اسباب النزول (واحـد نیشابوری) ص ۱۱۵ ط الحلبی مصـر، الـدرّ المنثور (سـیوطی شافعی) ج۱ ص۲۹۸ ط افست بیروت، فتـح القـدیر (شوکانی) ج۲ ص۶۰ ط۲ الحلبی، تفسیر (فخر رازی شـافعی) ج۱۳ ص۵۰ ط مصـر ۱۳۷۵ هـ، مطـالب السؤول (ابـن طلحه شافعی) ج۱ ص۴۴، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی مکی) ص ۲۵ ط

الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۰ و ۲۴۹ ط اسلامبول، الملل والنحل (شهرستانی شافعی) در حاشیه الفصل (ابن حزم) ج۱ ص ۲۲۰ ط مصر و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۵۸ ح ۱۲۰ ط۱ بیروت. و در الغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۲۱۴ ط بیروت نقل کرده از: الکشف والبیان (ثعلبی) مخطوط، تفسیر (رسعنی موصلی حنبلی)، عمده القاری فی شرح صحیح البخاری (بدر الدین حنفی) ج۸ ص۵۸۴، شرح دیوان امیرالمؤمنین (میبدی) ص ۴۱۵ مخطوط، تفسیر (نیشابوری) ج۶ ص ۱۷۰، تفسیر (عبدالوهاب بخاری) در تفسیر آیه (قل لا أسألکم علیه اجراً الّا الموده فی القربی)، روح المعانی (آلوسی) ج۲ ص ۳۴۸، تفسیر المنار (محمد عبده) ج۶ ص۴۶۳ و ...

و امّا شیعیان، همه اجماع و اتفاق دارند که این آیه شریفه در روز ۱۸ ذی حجه در «روز غدیر خم» نازل شده و در آن، خداوند رسولش را امر فرموده که علی علیه السلام را خلیفه و امام قرار دهد.- رجوع کنید به بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۳۷ ط جدید و غیر آن از کتب شیعه.

{صفحه۲۱۱}

۴- عنایت امیرمؤمنان علیه السلام

پس آنگاه که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن روز- با «نص بر امامت علی علیه السلام» و سپردن «عهد خلافت» به او- تبلیغ رسالت فرمود، خداوند این آیه را نازل کرد:

(اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ اَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاسلامَ دیناً) (امروز، دینتان را برایتان کامل کردم، و نعمت را بر شما تمام نمودم، و راضی شدم که «اسلام» دین شما باشد.)(۱)

*****

۱- سوره مائده (۵) آیه ۳.

- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۷۵ ح۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷ و ۵۸۵

ط ۱ بیروت، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص۱۵۷ ح۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵ و ۲۵۰ ط ۱ بیروت، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۹ ح ۲۴، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۸ ص ۲۹۰ ط السعاده مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج۲ ص۲۵۹ ط ۱ مصر، الاتقان (سیوطی) ج ۱ ص ۳۱ ط ۱۳۶۰ هـ، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۰ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰ ط الحیدریه، تفسیر (ابن کثیر شافعی) ج ۳ ص ۲۸۱ ط بولاق، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۴۷، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۵ ط اسلامبول، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۷۲، ۷۴ و ۳۱۵ ط ۱ بیروت و تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۳۵ ط الحیدریه، و در الغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۲۳۰ از: تاریخ ابن کثیر (دمشقی) ج ۵ ص ۲۱۰، و در احقاق الحق (تستری) ج ۶ از: الکشف والبیان (ثعلبی) مخطوط، روح المعانی (آلوسی) ج ۶ ص ۵۵ ط المنیریه، البدایه والنهایه (ابن کثیر دمشقی) ج ۵ ص ۲۱۳ و ج ۷ ص ۳۴۹ ط قاهره و غیر اینها نقل نموده اند.

و امّا از طریق شیعه، هیچ بحثی در نزول این آیه شریفه در چنین موقعیّتی نیست.

- از باب نمونه رجوع کنید به بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج ۳۷ باب ۵۲ ط جدید.

{صفحه۲۱۳}

۵- عنایت سیدالشهداء علیه السلام

به به! «این از فضل خداوند است که به هرکس بخواهد می دهد.»

کسی که به این «آیات» نظر نماید، در برابر این «عنایات خداوند» خضوع خواهد نمود.

۳- هنگامی که «عنایت خداوند» اینگونه باشد پس هیچ بعید نیست که «عنایت پیامبرش» این چنین باشد، زیرا

همینکه أجَلَش نزدیک گردیـد و خبر رحلتش به او داده شد، با فرمان خداوند تصـمیم گرفت که در «حجّ اکبر»، در برابر همه، ندای «ولایت علی» را بدهد.

نه به «نَصّ یوم الـدار» در «روز انذار» در مکّه(۱) اکتفـا فرمود و نه به «نُصوص متوالی» و پی در پی دیگر، که بعضـی از آنها را شنیـدی. لـذا، پیش از رسـیدن موسم حج، به مردم اعلام فرمود که او در این سال حج خواهد کرد و این، «حَجَّه الوداع» خواهد بود. مردم از همه جا، از هر کوه

*****

۱- این حدیث را قبلاً آوردیم، به آنجا و مدارک آن در پانوشت ۹۱ رجوع کنید!

{صفحه۲۱۴}

۶- عنایت ائمّه دوگانه علیه السلام

و درّه به سوی او آمدند، آن حضـرت با صد هزار یا بیشتر... از مدینه خارج شد. پس آنگاه که در «عرفات» قرار گرفت و مردم در آن «موقف» گرد آمدند، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ندا داد:

«عَلِیٌّ مِنّی وَ اَنا مِن عَلِیّ وَلا یُؤَدّی عَنّی اِلاّ اَنا اَو عَلِیٌّ»

(«علی» از من است و من از «علی»، از طرف من (هیچ مطلبی را) غیر از من یا «علی» ابلاغ نمی کند.)(۱)

و آن هنگام که قافله و جمعیّت آن حضـرت، بازگشت را آغاز نمود و به وادی «خُم» رسیدند و «روح الامین» بر او نازل گشت و «آیه تبلیغ» را از ناحیه «ربّ العالمین» آورد، آن حضـرت فرود آمد، بار را انداخت تا عقب ماندگان رسیدند و پیش افتادگان باز گردیدند. پس آنگاه که همه جمع شدند، نماز واجب را با آنها گزارد. سـپس برایشان خطبه خواند و به اعلام نصّ «ولایت علی» پرداخت که گوشه ای از آن را شنیدی و

آنچه نشنیدی صحیحتر و صریحتر است، امّا همان را هم که شنیدی کفایت است.

این جریان را هرکس در آن روز با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بود دانست و پیام آن را برای دیگران متحمّل شد.

همانطور که گفتیم، این عدّه به بیش از صد هزار نفر از بلاد مختلف

*****

۱- این حدیث را نیز قبلاً ذکر نمودیم، به آنجا و مدارک آن در پانوشت شماره ۱۵۳ رجوع نمایید!

{صفحه۲۱۵}

۷- عنایت «شیعه» به آن

می رسیدند(۱). این است که می گویی: سنّت خداوند- که تبدیلی در آن راه ندارد- اقتضای «تَواتُر» آن را دارد، هرچند هم که موانعی بر سر راه نقل آن وجود داشته باشد.

۴- علاوه، از ناحیه «ائمّه اهل بیت علیه السلام» نیز روشهائی به کار گرفته شده که انتشار و اشاعه آن را اقتضا می کند. کافی است که به آنچه «أمیرمؤمنان علیه السلام» در ایّام خلافتش برای اعلام آن به پا خاست توجه کنی! در آن هنگام که مردم را در «رَحبَه» (یکی از محلّه های کوفه) جمع نمود، فرمود:

«سوگند می دهم آن مسلمانی را که مطلبی از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز «غدیر خُم» شنیده که به پا خیزد و به آنچه شنیده شهادت دهد! امّا غیر از آنکس که با چشمانش آن حضرت را دیده و با گوشهایش سخن او را شنیده به پا نخیزد!» سی نفر از صحابه بپاخاستند که ۱۲ نفر آنها از «مجاهدان بَدر» بودند، همه شهادت دادند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دست «علی» را گرفت و به مردم فرمود: «آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از

*****

۱- احمد

زینی دحلان در کتاب خود «السیره النبویه» در باب «حجه الوداع» می نویسد: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از مدینه با نود هزار نفر، و گفته شده با صد و بیست و چهار هزار نفر خارج شد. بیش از این تعداد نیز گفته شده است. او اضافه می کند: این تعدادی است که از مدینه همراه وی خارج شدند امّا آن عده ای که با وی حج نمودند بیش از این تعدادند. از اینجا روشن می شود که تعداد نفرات همراه وی بیش از صد هزار نفر و همه شاهد «حدیث غدیر» بوده اند.- پانوشت شماره ۲۱۴ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۲۱۶}

۸- «تَواتُر حدیث غدیر» از «طریق اهل سنّت»

خودشان «أولی» هستم؟» گفتند: «بلی». پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَولاهُ...» (هرکس من مولای او هستم «علی» مولای او است، بار خدایا! دوست بدار کسی که «علی» را دوست می دارد و دشمن دار کسی که «علی» را دشمن دارد!)(۱)

و شما خوب می دانید که توطئه و دسته بندی سی نفر صحابی در کذب و دروغ (خصوصاً در آن شرایط) از چیزهایی است که «عقل» آن را نمی پذیرد. بنابراین، حصوص «تواتر» به مجرّد شهادت آنها قطعی است و هیچگونه تردیدی در آن نیست. این حدیث را هرکس که در «رحبه» بوده از آنها شنیده و به خاطر سپرده است که بعد از تفرّق و جدایی در اطراف، آن را منتشر ساخته اند، پس به همه جا رسیده است.

توجّه داشته باشید که «روز رحبه» در ایّام «خلافت امیر مؤمنان علیه السلام» اتّفاق افتاده، از طرفی مردم در سال ۳۵ هجری با علی

علیه السلام «بیعت» نمودند، از ناحیه سوم باید دانست که «روز غدیر» در «حجّه الوداع» بوده است.

بنابراین، بین این دو روز («روز رحبه» و «روز غـدیر») حداقل ۲۵ سال فاصـله شده بود و در این مدّت که «رُبع قرن» می باشد- در اثر همان

*****

۱- رجوع کنیـد به ترجمه الامـام علی بن ابی طالب از تاریـخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۷ ح۵۰۳ ط بیروت (با تفاوتی اندک).

{صفحه۲۱۷}

طولانی بودنش، و جنگها و غارات، و طاعون و وبای کوبنـده و نابود کننده اش- اکثر کسانی که «روز غدیر» بوده اند یعنی پیر مردان و کهنسالان، و نیز جوانان پرشور و مجاهـد آنها به لقای خداونـد و رسولش شـتافته بوده انـد، به طوری که بازمانـدگان، نسبت به آنها که از دنیا چشم فرو بسته بودند جز قلیلی باقی نبود. بازماندگان نیز پراکنده شده بودند و در جریان «رحبه» غیر از مردانی که در عراق بـا «امیر مؤمنـان علیه السـلام» بودنـد- نه زنـان-، کس دیگری از آنها وجود نـداشت. با این حال، سـی نفر صحابی بپاخاسـتند که دوازده نفر آنها از کسانی بودنـد که در «جنگ بـدر» شـرکت داشـتند و به «حدیث غدیر» طبق شـنیده و دیده خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شهادت دادند. البتّه بعضی را دشمنی با «امام» از «قیام به شهادت واجب» باز داشت همچون «انس بن مالک» و بعضی دیگر که گرفتار نفرین امام علیه السلام شدند.(۱)

- رجوع کنید به المعارف (ابن قتیبه دینوری) ص۱۹۴ و ۳۹۱ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۴ ص۷۴ و ج۱۹ ص ۲۱۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل رقم ۳۱۷.

۲-

البراء بن عازب، که کور گشت.

- رجوع کنید به احقاق الحق (تستری) ج۶ که نقل نموده از: ارجح الطالب (عبیدالله آمر تسری شافعی) ص۵۸۰ ط لاهور، الاربعین (هروی) مخطوط و انساب الاشراف (بلاذری) ج۱

۳- زید بن ارقم، که این نیز کور شد.

- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۳ ح ۳۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۴ ص۷۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والسیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۳ ص۳۳۷.

۴- جریر بن عبدالله البجلی، که پس از نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام اعرابی شد.

- رجوع کنید به انساب الاشراف (بلاذری) ج ۳ ص۱۵۶.

{صفحه۲۱۸}

اگر برای آن حضرت امکان داشت که تمام افراد زنده صحابه در آن روز از زن و مرد را جمع کند و در «رحبه» آنها را سوگند دهد و شهادت بخواهد، تعداد آنها چندین برابر سی نفری که بپاخاستند می شد. شما فکر می کنید که اگر این «مناشده» در «حجاز» و پیش از گذشتن اینهمه مدّت از «جریان غدیر» انجام می پذیرفت، چه می شد؟! و چند نفر گواهی می دادند؟!

درباره این «حقیقت» بیندیش که آن را قویترین دلیل بر «تواتر حدیث غدیر» خواهی یافت.

{صفحه۲۱۹}

از اخباری که از جریان و «مناشده رحبه» رسیده، کافی است آنچه را که «احمد بن حنبل» از «زید بن ارقم» در «مُسنَد» از «ابو طفیل» نقل کرده است مطالعه کنی. وی نقل می کند: «علی» مردم را در «رحبه» جمع نمود، سپس فرمود: «خدا را به گواهی می طلبم و از هر مسلمانی که «روز غدیر» بوده می خواهم که برخیزد و آنچه را از پیامبر صلّی

الله علیه و آله و سلّم شنیده بگوید! سی نفر بپاخاستند- هموگوید «ابونعیم» نوشته: مردم زیادی برخاستند- و شهادت دادند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن روز، دست «علی» را گرفت و به مردم گفت: «آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان «اولی» هستم؟» گفتند: «بلی، ای رسول خدا!» فرمود:

«مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ: اَللّهُمَّ والِ مَن وَالاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ!».

«أبو طفیل» می گوید: من از «رحبه» خارج شدم و در قلبم چیزی بود (که چگونه است اکثر این امّت به این حدیث عمل نکردند؟!) لذا، «زید بن ارقم» را ملاقات کردم، به او گفتم: من از «علی» شنیدم که چنین و چنان می گفت! زید گفت: این «حقیقت» جای انکار ندارد، من هم از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۳۷۰ (با سند صحیح) ط المیمنیه مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۷ ح۵۰۳ مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۰۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۶ ط الحیدریه و خصائص نسائی شافعی) ص ۱۰۰ ط الحیدریه، و در الغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۱۷۴ از: الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۱۶۹، نزل الابرار (بدخشی) ص ۲۰، البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج۵ ص۲۱۱ و غیر آنها نقل شده است.

{صفحه ۲۲۰}

هنگامی که شهادت «زید» و کلام «علی علیه السلام» را به شهادت ۳۰ نفر از صحابه ضمیمه کنی مجموع ناقلان ۳۲ نفر خواهند شد.

«احمد بن حنبل» حدیث «علی علیه السلام» را در «مسند» از «عبدالرحمان بن ابی

لیلی» چنین نقل کرده است: «علی» را در «روز رحبه» دیدم که مردم را سوگند داد و به گواهی طلبید و می گفت: «تنها کسی بپاخیزد و شهادت دهد که خود، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را در آنحال دیده باشد!»، «عبدالرحمان» می گوید: دوازده نفر از کسانی که در «بدر» شرکت می دهیم «روز غدیر خم» از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدیم می گفت: «آیا من نسبت به مؤمنان «اولی» از خودشان نیستم؟ و همسرانم مادرانشان نیستند؟» گفتیم: «بلی»؛ فرمود: «فَمَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ؛ اَللّهُمَّ! والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ!»(۱)

«احمد» از طریق دیگری در همان «مُسنَد» نقل کرده که فرمود: «اَللهُمَّ! والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ وَانصُر مَن نَصَرَهُ واخذُل مَن

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۱۹۹ ح۹۶۱ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۱۱ ح۵۰۶، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۵۱ ح۴۳۰ ط۲ و فرائدالسمطین (حموینی) ج۱ ص۶۹.

خَذَلَهُ!» و گفته است: از آن میان فقط سه نفر برنخاستند در حالی که در «غدیر خُم» حضور داشتند؛ «علی» بر آنان نفرین فرستاد و گرفتار آن شدند.(۱)

شما هرگاه «علی» و «زید» را بر دوازده نفر از «اهل بدر» اضافه کنی کسانی که در «بدر» حاضر بوده اند ۱۴ نفر خواهند شد. کسی که احادیث وارده در «مناشده رحبه» را تتبّع کند، «حکمت» امیرمؤمنان علیه السلام در نشر و اذاعه «حدیث غدیر» را خواهد یافت.

۵- «سیّدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام» نیز- در عصر «معاویه»- موقفی دارد که این

«حق» را در آن روشن ساخته، این موقف همچون موقف امیرالمؤمنین علیه السلام در «رحبه» است. وی در «ایّام حج» در «عرفات» مردم را جمع نمود و از جدّ، پدر، مادر، و برادرش یاد نمود. مردم مانند او فرد بلیغ و حکیمی را ندیده بودند آنگونه که گوشها را برده سخن قرار دهد و قلبها و چشمها را در اختیار گیرد. در خطابه اش مباحث لازم را گرد آورد و در اختیار قلبها گذاشت، مطالب مورد نیاز را تتبع و استقصاء نمود، و «حقّ روز غدیر» را اداء فرموده و حساب آن را تصفیه نمود و چیزی فرو نگذاشت. این موقف عظیم اثر خاصی در

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۲۰۱ ح۹۶۴ ط دارالمعارف مصر و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۱۱ ح۵۰۷.

{صفحه۲۲۲}

انتشار «حدیث غدیر» و اشتهار آن داشت.(۱)

۶- «ائمّه نه گانه علیه السلام» که از فرزندان پر برکت «امام حسین علیه السلام» هستند نیز راههائی برای نشر «حدیث غدیر» داشتند که «حکمت» را محسوس به تمام حواس به تو نشان می دهد. آنها در هر سال «روز هیجدهم ذی الحجّه» را «عید» اعلام می کردند و برای تهنیت و تبریک و سرور می نشستند. در این روز، آنها به تمام معنی خوشحال بودند. این روز را برای تقرّب به خدا، روزه می داشتند، نماز می گزاردند و دعا می خواندند. در این روز، نیکی و احسان فراوان به شکرانه این «نعمت» که خدا به آنان مرحمت فرموده، می نمودند. آری، این برنامه به شکرانه این بود که در چنین روزی «نصّ خلافت امیر

مؤمنان علیه السلام» از زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم صادر شده و «عهد امامت» وی آشکارا ابلاغ گردیده است. آنها در این روز، صله رحم می کردند، بر زندگی عیال خود توسعه می دادند، برادران را زیارت و دیدن می نمودند، همسایگان را حفظ نموده و دوستان خود را به این اعمال امر می فرمودند.

۷- روی این اصل است که «روز ۱۸ ذی الحجّ» هر سال «شیعه» در تمام اعصار و در همه آبادیها، شهر و روستا «عید» می گیرد. (۲)

*****

۱- رجوع کنید به «کتاب سلیم بن قیس هلالی تابعی» متوفای سال ۹۰ ه_ ص ۲۰۶- ۲۰۹ ط نجف.

۲- در رابطه با عید غدیر نزد عترت طاهره و شیعیانشان، رجوع کنید به تفسیر (فرات بن ابراهیم کوفی از قرن سوّم) ص ۱۲ ط الحیدریه، الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج۴ ص۱۴۸ ح۱ و ص ۱۴۹ ح۳ ط جدید تهران، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۴۴ ط نجف، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۳۷ ص۱۰۹ باب ۵۲ ح۲، ۴۰، ۴۶، ۵۳ و ۵۴ و ج۹۸ ص ۲۹۸ باب ۴ ح۱ و ۶ ط جدید تهران، امالی (شیخ صدوق) ص ۱۱۱، الخصال (شیخ صدوق) ص ۲۴۰ و ثواب الاعمال (شیخ صدوق) ص ۷۴.

- البته «عید غدیر» اختصاص به «شیعیان اهل البیت» نداشته بلکه اکثر مسلمانان در زمانهای گذشته «روز غدیر» را عید داشته اند چنانکه در الغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۲۶۷ نقل نموده از: الآثار الباقیه فی القرون الخالیه (بیرونی) ص ۳۳۴، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۴۴ ط نجف، وفیات الاعیان (ابن خلکان) ج۱ ص ۶۰ در ترجمه المستعلی بن المستنصر و ج۲ ص۲۲۳

در ترجمه و شرح حال المستنصر بالله العبیدی.

{صفحه۲۲۳}

«شیعیان» در این روز برای نماز واجب و نافله، تلاوت قرآن، دعاهای رسیده به خاطر سپاس خداوند بر اکمال دین و تمام شدن نعمت با «امامت امیر مؤمنان علیه السلام» به مساجد روی می آورند، سپس دسته دسته به دیدار و عید مبارکی یکدیگر می روند، صلحه رحم انجام می دهند، خوشحال و مسرورند؛ با انجام نیکی و ادخال سرور بر خویشاوندان و همسایگان، به خداوند تقرّب می جویند. آنها هر سال در این روز به زیارت «مرقد امیرمؤمنان علیه السلام» می روند، جمعیّت زائر آن حضرت در این روز در کنار ضریحش از صد هزار کمتر نیست؛ از همه جا می آیند، می آیند تا خدا را عبادت کنند- همانطور که ائمّه آنها در این روز خدای

{صفحه۲۲۴}

را عبادت می کردند- روزه بگیرند، نماز بگزارند، اِنابه به سوی خدا برند، و با انجام اعمال نیک و دادن صدقه، به خدا تقرّب جویند.

آنها پراکنده نمی شوند تا در کنار «ضریح مقدّس» او قرار گیرند و در زیارتش مطالبی را که به عنوان زیارت از بعضی از امامان رسیده القاء کنند. این عبارات، مشتمل بر شهادت به مواقف بزرگوارانه و سوابق عظیم و بزرگ، رنجهای آن حضرت در تأسیس قواعد دین، خدمت به سیّدالمرسلین، و خصائص و فضائل او از جمله «عهد و وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» به او، و «نصّ روز غدیر» می باشد. این دَأب و رسم «شیعه» در هر سال است. خطباء و سخنوران آنها در هر زمان و در هر آبادی در این روز، «حدیث غدیر» را به طور «مُسنَد» و

یا «مُرسل» می خوانند، عادت شاعران آنها از قدیم و جدید این است که در این روز مدح و ثنای وی را می سرایند.

بنابراین، راهی برای تشکیک در «تواتر حدیث غدیر» از طریق «اهل بیت علیه السلام» و «شیعیان» آنها نیست. زیرا داعی آنها بر حفظ عین الفاظ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و عنایت آنها به ضبط و نگهداری و نشر آن، به آخرین مرحله رسیده است. برای اثبات این «حقیقت» کافی است شما به «کُتُب اربعه» و غیر آنها از «مَسانید شیعه» در موارد آن مراجعه فرمائی، در مواردی که اسناد و روایات آنها به طور «مرفوع» و یا «متّصل» آمده است. کسی که خوب توجّه کند و موارد آن را ملاحظه نماید، «تواتر» این حدیث از طرق پر ارزش آنها به روشنی برایش «ثابت می گردد.

{صفحه۲۲۵}

۸- بلکه تردیدی نیست که طبق ناموس طبیعت، از «طریق اهل سنّت» نیز این حدیث «متواتر» است(۱) آری طبق ناموسی طبیعی- چنانکه گفتیم: - «تبدیلی در خلقت و آفرینش خدا نیست، دینی است استوار امّا اکثر مردم نمی دانند».

نویسنده «الفتاوی الحامدیه»- با آن سر سختیش- در رساله مختصرش که به نام «الصلوات الفاخره فی الأحادیث المتواتره» نامیده، تصریح به «تواتر» این حدیث کرده است. «سیوطی» و امثال او از حُفّاظ نیز به آن تصریح نموده اند. این «محمد بن جریر طبری» نویسنده تفسیر و تاریخ مشهور، و «احمد بن محمد بن سعید بن عقده» و «محمد بن احمد بن عثمان ذهبی» هستند که متصدّی جمع طرق این حدیث شده اند و هرکدام در این باره کتابی «علاحده» تهیّه کرده اند.(۲)

*****

۱- رجوع کنید به پانوشت

شماره ۲۱۳.

۲- درباره «حدیث غدیر»، شیعیان و اهل سنّت دهها کتاب مستقل نوشته و صحت صدور و تواتر آن را به اثبات رسانده اند. برای آگاهی از ویژگیهای هریک از کتب و مؤلّفین آنها رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۱۵۲ ط بیروت، عبقات الانوار (میر حامد حسین موسوی هندی)، حدیث الغدیر، ج۶ ص۵۶- ۱۰۸ ط قم، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۰ ط الحیدریه، الفهرست (نجاشی) ص ۶۹ ط بمبئی، المراجعات (علّامه سید شرف الدین) پانوشت شماره ۶۴۱ با تحقیق و تعلیق حسین راضی وفی رحاب الغدیر (مروّج خراسانی) فصل ۱۱.

{صفحه۲۲۶}

«ابن جریر» در کتاب خود، آن را از ۷۵ طریق، و «ابن عقده» در کتابش، آن را از ۱۰۵ طریق نقل کرده، و «ذهبی»- با آن لجاجتش- تمام طرق آن را صحیح دانسته است. باب ۱۶ کتاب «غایه المرام» ۸۹ حدیث از «طرق اهل سنّت» در «نصّ غدیر» نقل نموده است.

«سیوطی» این حدیث را در کتابش «تاریخ الخلفاء» در شرح حال «علی علیه السلام» از «ترمذی» نقل نموده سپس گفته: «احمد» آن را از «علی»، و از «ابو ایوب انصاری»، و از «زید بن ارقم»، و از «عمر»، و از «ذی مر» نقل کرده است.

وی اضافه کرده: «ابویعلی» از «ابو هریره»، و «طبرانی» از «ابن عمر»، و از «مالک بن حویرث»، و از «حبشی بن جناده»، و از «جریر»، و از «سعد بن ابی وقاص»، و از «ابو سعید خدری»، و از «انس» آن را آورده است. و نیز گفته: «بزار» از «ابن عباس»، و از «عماره» و از «بُریده» نقل نموده است.(۱)

و از مطالبی که بر شیوع و انتشار این حدیث دلالت

دارد، روایتی است که «احمد بن حنبل» در «مسند» از «ریاح بن حارث» از دو طریق نقل کرده: گروهی به خدمت «علی علیه السلام» آمدند و عرض کردند:

*****

۱- حدیث غدیر را ۱۱۰ نفر از اصحاب (و طبق نقل سید بن طاووس در «کتاب الطرائف» از ابن عقده در «کتاب الولایه»، ۱۱۶ نفر)، ۸۴ نفر از تابعین، و ۳۶۰ نفر از بزرگان علمای اهل سنّت، در طول ۱۴ قرن، روایت نموده اند، که می توانید شرح حال اینان و روایاتشان را با مدارک فراوان از کتب آنان، در جلد اوّل کتاب گرانسنگ الغدیر (علّامه امینی) ملاحظه نمایید.

{صفحه۲۲۷}

«السلامُ عَلَیکَ یا مَولانا!» حضرت پرسید: شما کیستید؟ گفتند: از موالیان توئیم ای امیر مؤمنان! حضرت پرسید: من چگونه مولای شمایم با اینکه گروهی از عرب هستید؟ پاسخ دادند: ما «روز غدیر خُم» از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدیم می فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَإِنَّ هذا مَولاهُ». «ریاح» می گوید: وقتی آنها رفتند، من آنها را تعقیب کردم، پرسیدم اینها کیانند؟ گفتند: عدّه ای از انصارند که «ابو ایّوب انصاری» در بین آنها است.(۱)

و نیز از مطالبی که بر «تواتر» آن دلالت دارد حدیثی است که «ابو اسحاق ثعلبی» در تفسیر «سوره معارج» از تفسیر خود به دو «سند معتبر» آورده است: چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در «روز غدیر خُم» مردم را جمع نمود، دست «علی» را گرفت و فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ»، این خبر در همه جا پخش گردید، به «حارث بن نعمان فهری» نیز رسید، وی نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و

سلّم آمد، از ناقه اش پیاده شد و آن را عقال کرد، سپس رو به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم کرده و گفت:

«ای محمّد! به ما امر نمودی که شهادت به یگانگی خدا دهید، دادیم؛

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۱۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۳ ط اسلامبول و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۲۲ ح ۵۲۰. و در احقاق الحق (علّامه تستری) ج۶ ص۳۲۶ از مناقب (احمد بن حنبل) مخطوط، البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج۵ ص۲۱۳ و ج۷ ص ۳۴۷ ط مصر و ارجح المطالب (عبیدالله آمر تسری حنفی) ص ۵۷۷ ط لاهور نقل نموده است.

گفتی رسول خدا هستی، از تو پذیرفتیم؛ دستور دادی روزی پنج بار نماز بخوانیم، از تو قبول کردیم؛ امر به زکات نمودی، قبول کردیم؛ امر به روزه ماه رمضان کردی، پذیرفتیم؛ فرمان حجّ دادی، شنیدیم و اطاعت کردیم؛ باز هم به همه اینها راضی نشدی تا دست پسر عمویت را گرفتی و او را برتر از ما قرار دادی؟! و گفتی: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ»؟! این دستور از پیش خود تو است یا از جانب خدا؟»

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست! که این فرمان از جانب او است.»

«حارث» پشت کرد و به جانب مرکب سواریش حرکت نمود، پشت کرد و می گفت: «خداوندا! اگر آنچه محمّد می گوید «حقّ» است، بارانی از سنگهای آسمانی بر ما ببار و یا عذاب الیمی بر ما فرو فرست!»

هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند، سنگی فرو

فرستاد که بر فرقش خورد و از دامن بدنش خارج گردید. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود:

(سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ. لِلکافِرینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ. مِنَ اللهِ ذِی المَعارِجِ) (سائلی درخواست عذابی کرد که کافران نتوانند آن را دفع کنند این عذاب را از خداوند بزرگ درخواست نمود.)

این، عین الفاظ حدیث بود. گروهی از «اعلام اهل سنّت» این حدیث را به طور مسلّم» پذیرفته اند.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۳، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷۴ ط اسلامبول والسیره الحلبیه (برهان الدین حلبی شافعی) ج۳ ص۲۷۴ ط البهیه مصر.- پانوشت شماره ۴۷ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۲۲۹}

حق جو

نقل «تأویل حدیث غدیر» از «اهل سنّت» و درخواست پاسخ

لفظ «مولی» در قرآن کریم در معانی متعدّد استفاده شده:

گاهی به معنی «اَولی» می باشد، چنانکه در این آیه، خطاب به کفّار آمده: (مَأواکُمُ النّارُ هِیَ مَولاکُم) (جایگاه شما آتش است و آن «اَولی» به شما است.)(۱)

و گاهی به معنی «ناصر و یاور»، همانند این آیه از کتاب خدا: (ذلِکَ بِاَنَّ اللهَ مَولَی الّذینَ آمَنُوا وَ اَنَّ الکافِرینَ لا مَولی لَهُم)

(این، بدان جهت است که خداوند ناصر و یاور کسانی است که ایمان آورده اند و کافران مولی و یاوری ندارند.)(۲)

*****

۱- سوره حدید (۵۷) آیه ۱۵.

۲- سوره محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم (۴۷) آیه ۱۱.

{صفحه۲۳۰}

و گاهی به معنی «وارث» آمده، چنانکه می خوانیم: (وَلِکُلٍّ جَعَلنا مَوالِیَ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَالاَقرَبُونَ) (برای هرکس وارثانی قرار دادیم، که آنچه پدر و مادر و نزدیکان واگذارده اند به ارث برند)(۱) که «موالی» به معنی

«ورثه» است.

و چنانکه از قول «زکریّا» در قرآن آمده: (وَاِنّی خِفتُ المَوالِیَ مِن وَرائی) (من از وارثان پس از خود می ترسم)(۲)

و به معنی «صدیق» هم آمده، چنانکه آمده است: (یَومَ لا یُغنی مَولیً عَن مَولیً شَیئاً) (روزی که دوست و صدیق به هیچوجه به درد دوست و صدیقش نمی خورد.)(۳)

البته لفظ «ولیّ» به معنی «اَولی به تصرّف» می آید، چنانکه می گوییم: «فُلانٌ وَلِیُّ القاصِرِ» (فلان سرپرست قاصر است.) و به معنی «ناصر» (یاور)، و «محبوب» (دوست) هم آمده است.

«اهل سنّت» گفته اند: شاید منظور پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از آن «جمله»(۴) این باشد: «مَن کُنتُ ناصِرَهُ أَو صَدیقَهُ اَو حَبیبَهُ فَاِنَّ عَلیّاً کذلکَ» (کسی که من ناصر، یا صدیق، و یا حبیب و دوست او هستم «علی» نیز چنین است)، پاسخ آن چیست؟ لطفاً بیان فرمایید!

*****

۱- سوره نساء (۴) آیه ۳۳.

۲- سوره مریم (۱۹) آیه ۵.

۳- سوره دخان (۴۴) آیه ۴۱.

۴- یعنی جمله «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ» یا «مَن کُنتُ وَلیَّهُ فَهذا وَلِیُّهُ» و امثال آن.

حق شناس

۱- «تأویل حدیث غدیر» امکان ندارد.

۱- من می دانم که قلب شما به آنچه نقل کردیم مطمئن و راضی نیست و جان و روح شما به آن اعتماد و تمایل ندارد، چرا که شما ارزش و اندازه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را می دانید، هم حکمت بالغه آن حضرت، هم عصمتش، و هم ختمیّت نبوّتش؛ هم می دانید که او سیّد و سرور حکماء و خاتم انبیاء است.

و هم می دانید که: (ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی اِن هُوَ اِلّا وَحیٌ یُوحی عَلَّمَهُ شَدیدُ القُوی). (او از روی هوا و هوس سخن نمی

گوید، تنها چیزی می گوید که به او «وحی» شده، فردی نیرومند او را تعلیم داده است.(۱)

بنابراین، اگر فلاسفه بیگانه، از شما در مورد «جریان روز غدیر» بپرسند:

چرا پیامبر شما هزاران نفر را در آن روز از حرکت بازداشت؟!

و چرا آنها را در آن گرمای سخت در یک جا گرد آورد؟! و به چه

*****

۱- سوره نجم (۵۳) آیات ۳-۵.

۲- اشاره به «نص وراثت»

خاطر فرمان داد آنها که پیشاپیش از آنجا گذشته بودند باز گردند و و صبر کرد تا آنها که عقب مانده بودند ملحق شوند؟! برای چه آنها را در آن صحرای بدون آب و گیاه فرود آورد؟! سپس از جانب خداوند در آن مکانی که محلّ تفرّق و جدایی بود «خُطبه» خواند تا حاضران به غایبان اطّلاع دهند؟!

و چه اقتضائی داشت که در آغاز سخنش از مرگ خویش خبر دهد که «به زودی ممکن است رسول پروردگارم به سراغ من بیاید و من اجابت کنم، من مسئولم و شما نیز مسئول و مورد بازخواست واقع خواهید شد»؟!

راستی! راجع به تبلیغ کدام «حُکم»، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مورد بازپرسی قرار می گرفت؟! و امّت راجع به اطاعت از کدام «وظیفه»، بازجوئی می شدند؟!

و چرا از آنها پرسید: «آیا شما شهادت به یگانگی خداوند نمی دهید؟ و شهادت نمی دهید که محمّد بنده و رسول او است؟ و اینکه بهشت حق است و آتش حق، مرگ حق است و زنده شدن پس از مرگ حق، و اینکه قیامت خواهد آمد و تردیدی در آن نیست، و خداوند تمام کسانی که در قبرها هستند زنده می کند؟» و همه گفتند. «بلی، شهادت می دهیم» راستی!

چرا اینگونه رفتار نمود؟۱

و از چه جهت پس از این پرسشها فوراً دست «علی» را گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغلش پیدا شد، آنگاه فرمود: «ایّها النّاس!

{صفحه۲۳۳}

خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم»؟

و چرا کلمه «مولای مؤمنانم» را به این صورت تفسیر کرد که: «من از خودشان به آنها اَولی هستم»؟ و برای چه پس از این تفسیر گفت: «فَمَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ» و یا گفت: «مَن کُنتُ وَلِیَّهُ فَهذا وَلِیُّهُ، اَللّهُمَّ! والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ وَانصُرِ مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ!»؟

چرا او را به این دعاهایی که لایق غیر از «ائمّه و پیشوایان حقّ» نیست و برای غیر از «خُلفای راستین صحیح» نمی باشد، اختصاص داد؟!

روی چه اصلی پیش از سخنش از آنها گواهی گرفت که: «مگر من اَولی به شما از خودتان نیستم؟» و پاسخ دادند: بلی، آنگاه فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ» و یا: «مَن کُنتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ»؟!

و بر چه اساس «عترت» و خاندانش را همردیف و هموزن «کتاب خدا» قرار داد؟ و آنها را «پیشوا و مقتدای خردمندان» تا روز حساب قرار داد؟! راستی! اینهمه اهتمام از «پیامبر حکیم»، در این باره، برای چه بود؟!

و آن کار مهمّی که نیاز به اینهمه مقدّمات داشت، کدام است؟!

هدف او از این همه تلاش و بوجود آوردن چنین محشری چه بود؟!

چه فرمانی بود که خداوند دستور ابلاغش را به این صورت صادر کرده بود: (یا اَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ اِن لَم تَفعَل

{صفحه۲۳۴}

فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ).(۱)

که اگر نرساند رسالت او را نرسانده؟!

این چه مهمّی بود که خداوند اینقدر تأکید روی

آن نموده که تهییج و تحریص بر تبلیغ آن شبیه تهدید است؟!

و این چه وظیفه ای بوده که پیامبر از تبلیغ آن خوف و ترس «فتنه» را داشته است و نیاز به نگهداری مخصوصاً از جانب خدا از آزار «منافقان» برای بیان آن؟!

راستی! اگر فلاسفه بیگانه از شما این پرسشها را بکنند، پاسخ خواهید داد: خداوند عزّوجلّ و رسولش منظورشان بیان نُصرت و یاری «علی» از مسلمانان و صداقت و دوستی وی نسبت به آنان بود و بس؟! همین؟!

باور نمی کنم شما به این پاسخ و جواب راضی باشید، و خیال نمی کنم مضمون آن را بر «خداوند بزرگ و ربُّ الاَرباب» و بر «سیّد حکماء و خاتم پیامبران» جایز بشمارید. شما بالاتر از آنید که جایز بشمارید پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تمام همّش و سراسر عزمش را مصرف بیان چیزی کند که نیاز به بیان ندارد، و توضیح جریانی را بدهد که به حکم «وجدان» و شاهد عینی واضح است. بدون شک، شما پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را منزَّه از آن می دانید که افعال و اقوالش مورد ایراد «عُقلاء» قرار گیرد، و یا «فلاسفه

*****

۱- به پانوشت شماره ۲۱۶ رجوع نمایید!

{صفحه۲۳۵}

و حکماء» وی را مورد انتقاد قرار دهند. بلکه تردیدی نیست، که شما وزن گفتار و کردار حکیمانه و «عصمت» آن حضرت از خطا و اشتباه را می دانید.

خداوند بزرگ هم فرموده است: (إنّهُ لَقَولُ رَسُولٍ کریمٍ ذی قُوَّهٍ عِندَ ذِی العَرشِ مَکینٍ مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ وَ ما صاحِبُکُم بِمَجنُونٍ»)

(آن سخن رسولی کریم است، رسولی نیرومند که نزد صاحب عرش موقعیّت خاصّی دارد، مُطاع است و

امین، صاحب شما «پیامرتان» مجنون نیست.)(۱)

آیـا بـا این وصف، می توان او را متّهم به «توضیـح واضـحات» و بیـان چیزهـایی که در حکم «بـدیهیّات» است نمود؟! که برای توضیحی واضح به چیدن مقدّماتی اجنبی و بیگانه اقدام می کند؟! مقدّماتی که هیچ ربط و دخالتی به اصل مطلب ندارد!!

(تَعالَی اللهُ عَن ذلِکَ وَ رَسُولُهُ عُلُواً کَبیراً).

و شـما- که خداونـد «حق» را به وسـیله ات یاری کنـد- می دانیـد، آنچه مناسب مقام پیامبر در آن صـحرای گرم است، و لایق گفتـار و کردارش در «روز غـدیر» می باشـد، همان تبلیغ و رسانـدن «عهـد خـدا» و «تعیین قائم مقام» پس از خویش می باشـد. «قرائـن لفظیّـه و عقلیّـت» نیز مـوجب «قطـع جـازم و ثـابت» اسـت کـه پیـامبر صـلّی الله علیـه و آله و سلّم در آن روز، جز تعیین «ولایتعهدی علی و قائم مقام بودن وی» منظوری نداشته است.

*****

۱- سوره تکویر (۸۱) آیات ۱۹-۲۲.

بنابراین، این حدیث با قرائن محفوف به آن، «نَصّ جَلی» بر «خلافت علی» است و قابل تأویل نیست. و هیچ راهی برای انصراف آن از این معنی وجود ندارد. و این واضح است (لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ اَو اَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شهیدٌ).

و از لفظ «حـدیث غـدیر» غیر از آنچه ما گفتیم «تبادُر» به ذهن نمی کنـد.(۱) حال، سـبب بیان آن هرچه می خواهـد باشد، چه اینکه «الفاظ» حمل بر آن «معنی» می شود که به ذهن «تبادُر» می کند، و به سبب و انگیزه آن توجّهی نمی شود. (دقّت کنید!)

و امّا ذکر (اهل بیت پیامبر) در «حدیث غدیر» از مؤیّدات معنایی است که ما گفتیم. چه اینکه آنها را «قرین و همسنگ قرآن:

قرار داده و آنها را «مقتدای افراد عاقل» شمرده است و فرموده:

«اِنّی تارِکٌ فِیکُم ما اِن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی اَهلَ بَیتی» (من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نگردید: «کتاب خدا»، و «عترتم= اهل بیتم»).(۲)

آن حضرت چنین کرد تا «امّت» بداند که پس از وی، مرجعی جز «این دو» نیست و تکیه گاهی جز «این دو» نمی توانند داشته باشند. و در «وجوب تبعیّت از امامان عترت پاک» همین بس که آنها را «قرین کتاب

*****

۱- خصوصاً با «قرائن عقلی و نقلی» که به آن اشاره شد.

۲- به پانوشتهای ۲، ۳ و ۴ رجوع نمایید!

خدا» قرار داده که از هیچ جهت، باطل در آن راه ندارد؛ پس همانگونه که جایز نیست به کتابی رجوع کنیم که حکمش مخالف «کتاب خدا» باشد، جایز نیست به امام و پیشوائی مراجعه کنیم که حکمش مخالف حکم «امامان عترت» باشد.(۱)

و این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «فَاِنَّهُما لَن یَنقَضِیا» یا «لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ» («این دو»، از هم جدا نخواهند شد تا کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند)(۲) دلیل این است که زمین، پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، از «امام و پیشوائی که عدل و همسنگ قرآن باشد» خالی نخواهد شد.

کسی که در این حدیث تدبّر کند، می یابد که از آن، «انحصار خلافت در ائمّه عترت» استفاده می شود.

مؤیّد این گفته، حدیثی است که «احمد بن حنبل» در «مُسنَد» از «زید بن ثابت»، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و

سلّم نقل نموده است:

«إنّی تـارِکٌ فِیکُم خَلیفَتَینِ: کِتـابَ اللهِ حَبـلٌ مَمـدُودٌ مِنَ السَّمـاءِ اِلَی الا‌رضِ وَ عِترَتی اَهـلَ بَیتی فَاِنَّهُمـا لَن یَفتَرِقا حَتَّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ» (من «دو خلیفه» در بین شـما قرار می دهم: «کتاب خدا» که همچون ریسـمانی از آسمان به سوی زمین کشیده شده و «عترتم= اهل بیتم»، و آنها از هم جدا نخواهند

*****

۱- و این به حکم «حدیث ثقلین» و امر به تمسّک به «آن دو» است.- پانوشتهای ۲، ۳ و ۴ را ملاحظه نمایید!

۲- به پانوشتهای ۳ و ۴ مراجعه کنید!

{صفحه۲۳۸}

شد تا در کنار «حوض» بر من وارد گردند.)(۱)

و ایـن خـود، نَصّ بر «خلافـت امامـان عـترت علیه السـلام است. و شـما می دانیـد که نصّ بر «وجـوب متـابعت عـترت»، نَصّ بر «وجوب متابعت از علی علیه السلام» است، زیرا وی «سیّد عترت»، و پیشوای آنان- بدون چون و چرا- است.

از این جهت، «حـدیث غـدیر» و امثـال آن مشـتمل بر نصّ بر «علی علیه السـلام» است، گـاهی از این جهت که او «امـام عترت» است که از ناحیه خدا و رسول صـلّی الله علیه و آله و سـلّم «به منزله کتاب» می باشند و گاهی از نظر شخصیت عظیم خودش و اینکه او «ولیّ» هرکسی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم «ولیّ» او است.

۲- اضـافه بر تمـام ادلّه قـاطعی که ذکر شـد، «نصّ وراثت» شـما را در این مهم، کـافی است؛ زیرا آن به تنهائی حجّت بالغه ای است.

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۱۲۲، ۱۸۲ و ۱۸۹ ط المیمنیه مصر، الدرّ المنثور (سیوطی شافعی) ج۲ ص۶۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۸

ط اسلامبول و مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۶۲.- بقیه مدارک را در پانوشت شماره ۴ ملاحظه نمایید!

{صفحه۲۳۹}

حق جو

۱- پذیرفتن «مفاد حدیث غدیر» و عدم امکان تأویل آن

۱- من، تاکنون از شما نرم لهجه تر، و از نظر اقامه دلیل نیرومندتر نیافته ام. با آن قرائنی که اشاره کردید، «حقّ» آشکار و پرده شک از چهره یقین برداشته شد. برای ما هیچ شکّی باقی نمانده که مراد از «ولیّ» و «مولی» در «حدیث غدیر» تنها «اَولی به تصرّف» است. و اگر مراد «ناصر» و یا نحو آن بود، «سائل» سئوال فرود آمدن عذاب را نمی کرد. روی این اصل، نظر و اعتقاد شما در معنی «مولی» و در مفاد «حدیث غدیر» ثابت و مسلّم است و تأویل آن امکان ندارد.

۲- درخواست «حدیث وراثت» از «طریق اهل سنّت»

۲-اکنون از شما می خواهیم که «حدیث وراثت» را از طریق اهل سنّت بر ما بخوانید! تا در آن تدبّر و اندیشه کنیم.

{صفحه۲۴۰}

حق شناس

«علی»، وارث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

در اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم «علم» و «حکمت» را برای «علی علیه السلام» به ارث گذاشت تردیدی نیست، همان چیزی که انبیاء برای اوصیای خود به جای گذاشتند. به همین جهت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «اَنَا مَدینَةُ العِلمِ وَ عَلِیٌّ بابُها فَمَن اَرادَ العِلمَ فَلیَأتِ البابَ».

(من شهر علمم و «علی» در آن است، کسی که می خواهد وارد این شهر شود باید از در آن وارد گردد.)(۱)

و نیز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «من خانه حکمتم و «علی» در آن است.»(۲)

و نیز فرموده است: «علی، باب علم من، و پس از من بیان کننده آنچه بر رسالت آن بر امتم مأمورم خواهد بود، دوستی با او ایمان و دشمنی با وی نفاق است.»(۳)

و نیز آن حضرت- طبق حدیث «زید بن اوفی»- به «علی علیه السلام» فرمود:

*****

۱- به پانوشت شماره ۱۴۶ رجوع کنید!

۲- به پانوشت شماره ۱۴۷ مراجعه نمایید!

۳- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۶ ط۱ و کشف الخفاء (...) ج۱ ص۲۰۴.- پانوشت شماره ۱۴۸ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۲۴۱}

«تو برادر و وارث من هستی.» پرسید: «چه چیز از تو به ارث می برم؟» پاسخ فرمود: «آنچه پیامبران پیش از من به ارث گذاردند.»(۱)

و در حدیث «بُرَیده» تصریح فرموده که وارث او «علی بن ابی طالب» است.(۲)

«حدیث دار» در «یوم الانذار» نیز تو را کفایت می کند.(۳)

«علی علیه السلام»- در زمان حیات رسول خدا صلّی الله

علیه و آله و سلّم- می فرمود: «به خدا سوگند! من برادر، ولیّ، پسر عم، و وارث علم رسول خدایم، پس چه کسی از من به او سزاوارتر است؟!»(۴) روزی از علی علیه السلام پرسیده شد: چگونه از پسر عمویت ارث بردی از عمویت نه؟ پاسخ داد: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم

*****

۱- رجوع کنید به الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۳۴ ط۲.- بقیه مدارک در پانوشت شماره ۱۱۰ ملاحظه نمایید!

۲- به پانوشت شماره ۲۶۲ رجوع کنید!

۳- این حدیث را قبلاً نقل نمودیم، به آنجا و مدارک آن در پانوشت شماره ۹۱ مراجعه نمائید!

۴- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۱۸ ط مصر، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۲۱ ط مصر، نظم در السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۷، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۳۴ (و آن را صحیح دانسته)، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص ۱۰۰، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۸۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۳۰۰، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۳ ص۲۵۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۲۲۴ ح۱۷۵.

{صفحه۲۴۲}

فرزندان و نوادگان «عبدالمطّلب» را جمع کرد که خود، گروهی بودند، هرکدام مشغول خوردن غذائی بودند که برایشان فراهم شده بود، خوردند تا سیر شدند ولی غذا همچنان باقی بود، گویا دست نخورده بود. در این موقع، آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ای فرزندان عبدالمطّلب! من به سوی شما خصوصاً و به سوی مردم عموماً مبعوث شده ام، کدامیک از شما حاضر است با من «بیعت» کند که

برادر، صاحب، و وارث من باشد؟»

هیچکس بلند نشد، من برخاستم در حالی که خُرد سالتر از همه بودم. به من فرمود: بنشین! (من نشستم) سه بار سخنش را تکرار فرمود، در هر بار من به پاخاستم ولی فرمود: بنشین! دفعه سوّم دستش را به دستهای من زد (و مرا به این عنوان پذیرفت). لذا، من از پسر عمویم ارث بردم امّا از عمویم نه.»(۱)

از «قثم بن عباس»- آنطور که «حاکم» در «مستدرک» و «ذهبی» در «تلخیص» آورده و جزم به «صحّت» آن پیدا کرده اند- پرسیده شد: چگونه «علی» از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ارث برده نه شما؟ پاسخ داد: «زیرا او

*****

۱- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج۲ ص۳۲۱، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۱۸ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۱۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۰۶ ط الحیدریه و مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۳۵۲ ح۱۳۷۱ (با سند صحیح) ط دار المعارف، و در منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۲ ط المیمنیه مصر و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۵۴ ح۴۵۳ ط۲ حیدرآباد نقل به معنی است.

نخستین کسی بود که از میان ما به او ملحق شد و محکمترین فرد ما در اتّصال و همراهی با وی بود.»(۱)

مردم به خوبی می دانستند که «تنها وارث رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علی علیه السلام است» نه عمویش «عباس» و نه دیگری از «بنی هاشم»؛ از این «حقیقت» بدون اینکه شکّی در آن داشته باشند آگاه بودند، امّا از علّت این «انحصار

وراثـت» کـه «علی علیه السـلام»- پسـر عمـویش- آری، امّـا «عبـاس»- که عمـوی او بـود- نه، پسـر عموهـای دیگرش نه، سـائر خویشاوندانش نه، از این علّت آگاهی نداشـتند و به آن جاهل بودند؛ لذا، گاهی علّت این «انحصار» را از «علی علیه السـلام» و گاهی از «قثم» می پرسیدند که پاسخ آنها را شنیدی. و این آخرین مدرکی بود که سئوال کنندگان، به آن دست یافتند، وگرنه پاسخ واقعی این است که:

«خداونـد بزرگ به اهـل زمین توجّهی فرمود و از میان آنها «محمّـد» را برگزیـد و او را پیامبرش قرار داد، سـپس بار دوم توجّه فرمود و «علی» را انتخاب نمود و به پیامبرش وحی کرد که او را «وارث» و «وصیّ» خود بگیرد.»(۲)

«حاکم» در «مستدرک» پس از آنکه از «قثم» مطلب مذکور را نقل

*****

۱- رجوع کنیـد به المسـتدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۵ ط حیـدرآباد، تلخیص المسـتدرک (ذهبی) در ذیل المسـتدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۵ (و آنرا صـحیح دانسـته)، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۲ ط المیمنیه مصر و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۲۵ ح۳۶۲ ط۲.

۲- به پانوشت شماره ۲۶۵ رجوع نمایید!

{صفحه۲۴۴}

نموده، می گوید: «قاضـی القضاه ابوالحسن محمّد بن صالح هاشـمی» برایم نقل نمود که «ابو عمر قاضـی» گفت: «اسـماعیل بن اسـحاق قاضی» هنگامی که گفته «قثم بن عباس» را برایش نقل نمودند، گفت: «وارث» یا به واسطه «نَسَب» و خویشاوندی ارث می برد و یـا به «ولاـء»، و هیـچ اختلاـفی بین اهل علم نیست که پسـر عمو در صورت بودن عمو ارث نمی برد. (اضافه می کند که:) طبق این «اجماع»، ظاهر می شود که (علی علم را از پیامبر ارث

برده، امّا آنها نه.»(۱)

اخبار در این باره «متواتر» است(۲)، خصوصاً از ناحیه «عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم»(۳) و برای ما همان نصوص روشن «وصایت» کافی است.

*****

۱و۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۵.

و در این رابطه که علی علیه السلام وارث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است، رجوع نمایید به: کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۶۱ ح۳۰۹ ط۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۸۹ ح۱۴۱ و ۱۴۸ ط بیروت، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۳ و ۱۱۴ ط اسلامبول، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص۱۹ ط الاسلامیه، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۳۴ ط۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۱۵.- به پانوشت شماره ۲۶۲ نیز مراجعه کنید!

۳- رجوع کنید به الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج۱ ص۲۳۴ ح۳، ۷، ۸ و ۹ و ص۲۷۹ ح۱ ط جدید تهران، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۲۲ ص۴۵۶ ح۳۰ و ۳۱ ط جدید تهران، علل الشرایع (شیخ صدوق) ص۱۹۶ باب ۱۳۳ ح۱ و ۲ و ص۴۶۹ ح۳۰ ط الحیدریه و امالی (شیخ الصدوق) ص۱۳، ۳۴، ۱۱۰، ۱۶۲، ۲۷۲، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۴۲۷، ۵۲۱ و ۵۸۹ ط الحیدریه.

{صفحه۲۴۵}

حق جو

درخواست «نصوص وصایت»

اهل سنّت، «وصیّت» در مورد «علی علیه السلام» را قبول ندارند و از نصوص آن بی اطّلاعند. لطفاً محبّت نموده آنها را یادآوری فرمایید! سپاسگزاریم.

{صفحه۲۴۶}

حق شناس

«نصوص وصایت»

«نصوص وصایت» از ناحیه ائمّه عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «متواتر» است.(۱) و از طریق غیر آنها آنچه قبلاً شنیدی شما را کفایت می کند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دست بر دوش «علی علیه السلام» گذاشت و فرمود: «هذا اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُم، فَاسمَعُوا لَهُ وَ اَطیعُوا!»

(این، برادر، «وصیّ»، و «خلیفه من» در بین شما است، از او بشنوید و اطاعت کنید!)(۱)

«بَرَیده» از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل کرده که: «هر پیامبری وصیّ و وارثی دارد، «وصیّ» و «وارث» من علیّ بن ابی طالب است.»(۳)

*****

۱- رجوع کنید به بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۲۲ باب ۱ ص ۴۵۹ و ج۳۸ باب ۵۶ ط جدید تهران، امالی (شیخ صدوق) ط الحیدریه. و غیر از آنها از کتب مربوطه شیعه.

۲- به پانوشت شماره ۹۱ مراجعه نمایید؟

۳- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۵ ح۱۰۲۱ و ۱۰۲۲، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۰۰ ح۲۳۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۴۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۷۱، المیزان (ذهبی) ج۲ ص۲۷۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۷۹، ۲۰۷، ۲۳۲ و ۲۴۸ ط اسلامبول، علیّ والوصیّه (شیخ نجم الدین عسکری) ص ۵۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۲۰ ط الحیدریه، شرح الهاشمیّات (محمد محمود رافعی) ص ۲۹ ط۲ التمدن مصر، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۳۴ ط۲ و کنوزالحقائق (مناوی شافعی) ص ۱۳۰

ط بولاق.

{صفحه۲۴۷}

«سلمان فارسی» نقل نموده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: وصیّ من، مرکز اسرارم، و بهترین فردی که پس از خود باقی می گذارم که وعده هایم را منجز می سازد و دَینم را اداء می نماید علیّ بن ابی طالب است.(۱)

این، صریح است در اینکه او «وصیّ پیامبر» است و صریح در این است که او «برترین مردم» پس از وی می باشد. و لازمه این مطلب، که او «خلیفه» است و اطاعت از وی واجب باشد، بر عاقلان پوشیده نیست.

«حافظ ابونعیم» در «حلیه الاولیاء» از «انس» آورده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به من فرمود: «ای اَنس! نخستین کسی که بر تو از این در وارد می شود، امام پرهیزکاران، سیّد مسلمانان، یعسوب دین، «خاتم اوصیاء» و رهبر نورانیان است.»، «اَنس» می گوید: «علی» وارد شد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برخاست و با او- در حالی که بشارتش می داد- معانقه نمود، و به او فرمود: «تو دَین مرا اداء می کنی، صدای مرا به مردم می رسانی و آنچه را که پس از من مورد اختلافشان هست

*****

۱- رجوع کنید به مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۱۳ ط القدسی، کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۴ ح ۲۵۷۰ ط۱ و منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۲ ط المیمنیه.

{صفحه۲۴۸}

برایشان بیان می نمائی.»(۱)

«طبرانی» در «الکسیر» از «ابو ایّوب انصاری» آورده که پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ای فاطمه! مگر نمی دانی، خداوند به اهل زمین نظری افکند و از میان آنها

پـدرت را برگزیـد و به پیامبری مبعوث ساخت، سـپس بار دیگر نظر افکنـد و همسـرت را برگزید و به من وحی فرمود تو را به همسریش درآورده و او را «وصیّ» خویش گردانم.»(۲)

ملاحظه فرما! که چگونه خداونـد از میان همه اهل زمین «علی علیه السـلام» را برگزیـد پس از آنکه از میان آنان خاتم پیامبران صلّی الله علیه و آله و سلّم را انتخاب نمود.

*****

۱- رجوع کنید به حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج۱ ص۶۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۶۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۴۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۸۷ ح۱۰۰۵، کفـایه الطـالب (گنجی شافعی) ص۲۱۲ ط الحیـدریه، میزان الاعتـدال (ذهبی) ج۱ ص۶۴، مطـالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ص ۲۱ ط تهران و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۳ ط اسلامبول.

۲- رجوع کنیـد به کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۱۵۳ ح۲۵۴۱، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشـیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۹۶ ط الحیدریه، البیان فی اخبار صاحب الزمان (گنجی شافعی) همراه با کفـایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۰۲ ط الحیـدریه، مجمع الزوائـد (هیثمی ج۸ ص۲۵۳، الفصول المهمه (ابن صـباغ مالکی) ص ۲۸۱، مناقب علی بن ابیطالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۰۱ ح۱۴۴ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۱ ط اسلامبول.

{صفحه۲۴۹}

و بنگر! که چگونه «اختیار وصیّ بر همان روش و نسق اختیار نبی است.»

و نگاه کن! که چگونه خداوند به نبیّش وحی فرمود که دخترش را به همسری او، و وی را «وصیّ» خود انتخاب نماید.

و توجّه کن! آیا خلفای انبیاء پیشین

غیر از اوصیاء آنها بوده اند؟!

بنابراین، آیا جایز است «کسی را که خدا انتخاب کرده و وصیّ بزرگترین پیامبرانش گردانیده» عقب زده و دیگری را بر او مقدّم داریم؟!

و آیا صلاحیّت دارد شخص دیگری «ولیّ» و سرپرست چنین فردی باشد؟! و او را تحت فرمان و از رعایای خود به شمار آورد؟!

آیا عقلاً ممکن است اطاعت و زمامداری را بر «کسی که خدا و پیامبرش او را برگزیده اند» واجب بشماریم؟!

چگونه ممکن است خدا و رسولش کسی را انتخاب نمایند امّا ما دیگری را برگزینیم؟! در حالی که قرآن می گوید:

(وَما کانَ لِمُؤمِنٍ وَلا مُؤمِنَةٍ اِذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ اَمراً اَن یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَةُ مِن اَمرِهِم وَ مَن یَعصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَد ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً).

(هیچ مرد با ایمانی و هیچ زن با ایمانی، هنگامی که خدا و رسولش حکمی دهند، حق ندارد اختیاری در کار خویش داشته باشد. و هرکس از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است.)(۱)

*****

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

نقل دلیل مُنکرانِ «وصایت»

«اهل سنّت»، «وصایت» را انکار می کنند و می گویند: «بخاری» در صحیح خود، آورده که: در نزد «عایشه» این سخن به میان آمد که «پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم علی را وصیّ خود قرار داد»، «عایشه» پرسید: «چه کسی این حرف را زده؟ پیامبر هنگام مرگ به سینه ام تکیه داده بود، طشتی خواست، بدنش سست شد و از دنیا رفت، من متوجّه این معنی نشدم، پس چگونه علی را وصی خود قرار داد؟»(۱)

«عایشه» می گفت: «پیامبر روی سینه ام و در آغوشم از دنیا رفت»(۲)، «به سینه ام تکیه داده بود

که از دنیا رفت»،(۳) «فرشته قبض روح بر او نازل گردید در حالی که سرش روی زانویم بود»!(۴)

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج۴ ص۳ و ج۶ ص۱۸ ط مطابع الشعب و صحیح (مسلم) ج۲ ص۱۵ ط الحلبی مصر.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج۶ ص۱۴ ط مطابع الشعب.

۳- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج۶ ص۱۶ مطابع الشعب.

۴- رجوع کنید صحیح (بخاری) ج۶ ص۱۸ ط مطابع الشعب.

در «صحیح مسلم» از «عایشه» نقل شده که: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نه درهمی باقی گذاشت نه دیناری، نه گوسفندی و نه شتری و به هیچ چیز وصیّت نفرمود.»(۱)

و در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» از «طلحه بن مصرف» آمده که از «عبدالله بن ابی اوفی» پرسیدم: آیا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم وصیّتی نمود؟ پاسخ داد: نه، گفتم: چگونه «وصیّت» را بر مردم لازم شمرد- امّا خود «وصیّت» ننمود-؟! گفت: «به کتاب خداوند وصیّت نمود.»(۲)

بنابراین، به هنگام «تعارض این احادیث» چه باید کرد؟

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) ج۲ ص۱۵ ط الحلبی مصر.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج۴ ص۳ مطابع الشعب (کتاب الوصایا).

حق شناس

۱- «وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السلام» را نمی توان انکار کرد.

۱- «وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السلام را نمی توان انکار کرد» زیرا- پس از آنکه او را «وارث علم و حکمت» خود گردانید(۱)- به علی علیه السلام «وصیّت» کرد که: او را غسل دهد، کفن کند و دفن نماید(۱)، به دیونش

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹ مراجعه کنید!

۲- رجوع کنید به طبقات (ابن سعد) ج۲ قسم

دوّم ص ۶۱ و ۶۳، کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۵۴ ح۱۰۹۴ و ج۴ ص۵۵ ح۱۱۰۴ و ج۶ ص۱۵۵ ح۲۵۸۳ و ج۶ ص۳۹۳ و ۴۰۳ ط۱، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۳۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۸۷ ح۱۰۰۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۳۰، ۳۱، ۳۳ و ۳۶، المستدرک (حاکم) ج۱ ص۳۶۲، السیره النبویه (ابن هشام) ج۴ ص۲۲۹، تاریخ (یعقوبی) ج۲ ص۱۰۳ ط الحیدریه، نورالابصار (شبلنجی) ص۴۸ ط العثمانیه، الریاض النضره(طبری شافعی) ج۲ ص۲۳۵ و ۲۳۶ و مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص۲۶۰ ط المیمنیه مصر. و در احقاق الحق (تستری) ج۸ این مطلب را- که علی علیه السلام پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را غسل داده و تجهیز نمود- از: الانس الجلیل (مقدسی) ص ۱۹۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۴ ص۵۳، انساب الاشراف (بلاذری) ص ۵۷۰ ط دار المعارف مصر، نزهه المجالس (صفوری شافعی) ج۲ ص۱۶۵، مشارق الانوار (حمزاوی) ص۶۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۲۱ و غیر آن نقل نموده است.

{صفحه۲۵۳}

۲- روایات مورد استدلال منکران، «حجّت» نیست.

وفا کند، وعده هایش را منجز سازد و به انجام برساند، وی را بریء الذمّه نموده(۱)، پس از او آنچه مردم در آن اختلاف دارند بیان نماید.(۲)

و به امّتش «وصیّت» نمود که او «ولیّ امّت» پس از وی خواهد بود(۳)، و اینکه «علی» برادر او است(۴)، و پدر فرزندانش(۵)

*****

۱- رجوع کنید به مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۱، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۶۰ ح۱۱۷۰ و ج۶ ص۱۵۳، ۱۵۵، ۴۰۱

و ۴۰۴ و مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۱۶۴.

۲- به پانوشتهای ۱۴۹ و ۲۶۴ مراجعه نمایید!

۳- به پانوشتهای ۲۱۰ و ۲۱۱ رجوع کنید!

۴- رجوع کنید به پانوشتهای ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳ و ۲۷۵.

۵- رجوع کنید به المناقب (خوارزمی حنفی) ص۲۷، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ح۷۲، ۱۵۴ و ۲۶۹، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۱۲۲ ح۱۵۲، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص۳۶ ط التقدم العلمیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۳ ط اسلامبول، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۲۱، فرائد السمطین (حموینی) ۱ ص۳۲۴ والفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۳۳۰.

{صفحه۲۵۴}

۳- عقل و وجدان، به «وصیّت» حکم می کنند.

و «وزیرِ» او است(۱) و تنها فرد مورد نَجوایش(۲)؛ ولیّ او است(۳)

*****

۱- رجوع کنید به المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۱۱ ح۱۵۴، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص۴۳، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۶۲ و ۲۵۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۸۹ ح۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۷ و ۱۵۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۱۱ و ۳۱۸.- بقیه مدارک را در پانوشت ۲۷۵ ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۲۴ ح۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۷۲ و ۳۷۳. صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۰۳، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۲۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ۳۲۷- ۳۲۸ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۸ ط اسلامبول، مشکاه المصابیح

(عمری) ج۳ ص۲۴۴، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۲۲ ح۳۵۳ ط۲، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۶۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۲۲.

۳- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۷۷ ح۳۲۳ و میزان الاعتدال (ذهبی) ج۲ ص۷۵.- بقیه مدارک را در پانوشت ۹۴ ملاحظه نمایید!

{صفحه۲۵۵}

و «وصیّش(۱)»، باب مدینه علم وی(۲) و در خانه حکمتش(۳)، «باب حِطَّه» این امّت است(۴)، امان آن و کشتی نجاتش(۵). اطاعت از او همچون اطاعت از پیامبر، بر امّت، فرض و واجب است؛ و نافرمانی او معصیت و گناه کبیره است همچون نافرمانی از

*****

۱- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۵۳، ۸۱، ۸۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳ و ۳۲۹ ط اسلامبول، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص۸۹ ح۱۳۲، ۱۴۴، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۶ و ۳۵۳، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۶۳، ۱۴۹ و ۲۳۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۶۸ و ۲۶۱ ط الحیدریه، البیان فی اخبار صاحب الزمان (گنجی شافعی) ضمیمه کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۰۲ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۸۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۸۷ ح۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۴۳ و ص ۲۳۹ ح۳۰۳ و ج۳ ص۵ ح۱۰۲۱، ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۷۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۳۶، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۴۳، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۸ ص۲۵۳ ط بیروت، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۵۰ و ص۲۷۲ ح۲۱۱ و ص۳۱۵ ح۲۵۰ و ج۲ ص۳۵ ح۳۷۱، ۴۰۳، ۴۳۱ و ۵۶۴.

- بقیه مدارک را در پانوشتهای ۹۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵ و

۴۳۶ ملاحظه نمایید!

۲- به پانوشت ۱۴۶ مراجعه کنید!

۳- به پانوشت ۱۴۷ مراجعه کنید!

۴- به پانوشت ۱۵۲ مراجعه کنید!

۵- به پانوشتهای ۸، ۹ و ۱۰ مراجعه کنید!

{صفحه۲۵۶}

پیامبر(۱)؛ متابعت از او چون متابعت از پیامبر و مفارقت و جدایی از او چون مفارقت و جدایی از رسول خدا است.(۲)

پیامبر در صلح است با کسی که با «علی» در صلح باشد و در نبرد است با کسی که با او نبرد می کند(۳)؛ دوستِ کسی است که با او

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۱ و ۱۲۸، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۲۱ (تصریح به صحّت این حدیث نموده)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۱۸۸ ح۶۷۱، ۷۸۶، ۷۸۷ و ۷۸۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۷۹ ح۱۴۲.- پانوشت ۱۵۶ را نیز ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به المناقب (خوارزمی حنفی) ص۵۷، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۲۴۰ ح۲۸۷، ۲۸۸ و ۳۲۴، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۳۰۳ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۹۹ ح۲۳۷.- پانوشت ۱۵۷ را نیز ملاحظه کنید!

۳- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۵۰ ح۷۳ و ص۶۴ ح۹۰، المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۴۹، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۴۹، صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۶۰ ح۳۹۶۲، سنن (ابن ماجه) ج۱ ص۵۲ ح۱۴۵، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۳ ص۱۱ و ج۵ ص۵۲۳، ذخائر العقبی (طبری) ص۲۵، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۱۱۲ ط المیمنیه مصر، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۶۶ و ۱۶۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۳۳۰ و ۳۳۱ ط الحیدریه، ینابیع

الموده (قندوزی حنفی) ص۲۹۴، ۲۶۱، ۳۰۹، ۳۷۰، ۲۳۰، ۱۹۴، ۱۷۲ و ۱۶۵ ط اسلامبول، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۲ ص۲۷ المناقب (خوارزمی حنفی) ص۷۶ و ۹۱، مقتل الحسین (خوارزمی) حنفی ج۱ ص۶۱ و ۹۹، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۲ ص۳، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۲۷۱، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۹۲، فرائد السمطین (حموینی) ج۲ ص۳۸ ح۳۷۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۱۸۹، ترجمه الامام الحسین از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ص۱۰۰ و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۷ ص۱۳۶.

- باز در این موضوع، رجوع کنید به شرح (ابن ابی الحدید) ج۴ ص۲۲۱ ط۱ مصر (که نقل کرده: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در «هزار مورد» به علی فرمود: من در نبردم با کسی که تو نبرد کنی و در صلحم با کسی که تو در صلح باشی)، و ج۱۸ ص۲۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه۲۵۸}

دوست باشد و دشمن کسی است که او را دشمن دارد(۱)؛ آن کسی که «علی» را دوست بدارد خدا و رسولش را دوست داشته، و کسی که بغض و کینه او را به دل گیرد بغض و کینه خدا و رسولش را در دل گرفته.(۲) آن کس که «ولایت علی» را بر جانش بپذیرد «ولایت خدا

*****

۱- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۳۸۲ ح۴۳۰ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۹۹ ح۲۷۳ ط۲.- پانوشت ۱۶۲ را نیز ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۱۰۳ ح۱۴۵ و ۲۷۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲

ص۱۹۰ ح۶۷۳ و ۷۳۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲ و ۱۳۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۷۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۳۱۲، ۳۱۴ و ۳۱۵ ط اسلامبول، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۹۵ ح۲۷۲ و ۲۷۳ ط۲ والریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۲۰ ط۲، و پانوشتهای ۱۴، ۱۶۰ و ۱۶۲ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۲۵۸}

و پیامبرش» را پذیرفته، و هرکس او را دشمن دارد آن دو را دشمن داشته است؛(۱) هر که وی را بیازارد خدا و رسولش را آزرده،(۱) و هرکه او را سَبّ و دشنام دهد آن دو را دشنام گفته است.(۳)

او «امام نیکان» است و قاتل فاجران؛ پیروز کسی است که یاریش کند و مخذول آنکس که مخذولش دارد(۴)؛ آقای مسلمانان، و «امام پرهیزکاران» و رهبر نورانیان است؛(۱) وی پرچم هدایت است و «امام اولیای خدا»؛ نور و روشنائی کسی است که اطاعت خدا کند و کلمه و روشی است که خداوند، پرهیزکاران را به آن الزام نموده است.(۶)

او «صدّیق اکبر» است، «فاروق امّت» و یَعسوب مؤمنان(۷)؛ وی «به

*****

۱- به پانوشت ۱۴ مراجعه کنید!

۲- به پانوشت ۱۵۹ مراجعه کنید!

۳- به پانوشت ۱۵۸ مراجعه کنید!

۴- به پانوشت ۱۳۸ مراجعه کنید!

۵- به پانوشت ۱۳۹ مراجعه کنید!

۶- به پانوشت ۱۴۳ مراجعه کنید!

۷- رجوع کنید به ترجمهالامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۷۴ ح۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴ و ۱۲۶، السیره الحلبیه (برهان الدین حلبی شافعی) ج۱ ص۳۸۰، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۰۲، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در

حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۴ ص۱۷۰، اسد الغابه (ابن اثیر جزری شافعی) ج۵ ص۲۸۷، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص۵۶ کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۸۷ ط الحیدریه، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ص۳۳، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۰۴، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۳۹ و ۴۰، لسان المیزان (ابن حجر عسقلانی شافعی) ج۲ ص۴۱۴.- بقیه مدارک را در پانوشت ۱۴۴ ملاحظه کنید!

{صفحه۲۵۹}

منزله فرقان عظیم» است، و ذکر حکیم(۱)؛ او نسبت به رسول

*****

۱- به پانوشتهای ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ (حدیث ثقلین) مراجعه کنید!

علاوه، پیامبر («صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی، هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»- رجوع کنید به المناقب (خوارزمی حنفی) ص۱۱۰ ط الحیدریه، المعجم الصغیر (طبرانی) ج۱ ص۵۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۳۳۹ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۴، الصواعق (ابن حجر) ص ۷۴ و ۷۵ ط المیمنیه مصر، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۳ ط السعاده مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص۱۴۳ ط العثمانیه، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۰، ۹۰، ۱۸۵، ۲۳۷، ۲۸۳ و ۲۸۵ ط اسلامبول، فیض الغدیر (شوکانی) ج۴ ص۳۵۸، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۵۶، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۷۷ ح۱۴۰، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۳۱ ط المیمنیه، والفتح الکبیر (نبهانی) ج۲ ص۲۴۲ ط مصر.

{صفحه۲۶۰}

خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم همچون «هارون» است نسبت به «موسی»(۱)؛ وی نسبت به پیامبر همچون پیامبر است نسبت

به خدا(۲)؛ به منزله سر آن حضرت است نسبت به بدنش(۳)؛ او چون «جانِ پیامبر» است(۴)؛ خداوند به

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتها ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲- رجوع کنید به پانوشت ۱۵۳.

۳- پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «علی نسبت به من همچون سرم نسبت به بدنم می باشد.»- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۳۷۵ ح ۸۷۰، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۷۵ ط المیمنیه، نورالابصار (شبلنجی) ص۷۳ ط العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبّان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص۱۴۳ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۵۴ و ۲۸۴ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۷ و ۹۱ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۹۲ ح۱۳۵ و ۱۳۶، الجامع الصغیر (سیوطی) ج۲ ص۵۶ ط المیمنیه، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص ۳۰، الریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص۲۱۴، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۱۸ ط بولاق، مشارق الانوار (حمزاوی) ص۹۱ ط الشرفیه مصر و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۷ ص۱۲ ط السعاده مصر.

۴- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۲ ص ۱۲۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۳۶۸ ح۸۶۷ و ۸۶۸، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج۹ ص۱۶۳ و ۱۳۴، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۷۵ ط المیمنیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۰، ۲۸۵ و ۳۱۲ ط اسلامبول، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۴۴ ح۴۱۲ ط۲، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۸۹ ط الحیدریه، تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی)

ص ۴۰، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۴۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۲۸۸- ۲۸۹ ط الحیدریه والریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص۲۱۶.

{صفحه ۲۶۱}

اهل زمین نظر افکند و «این دو» را برگزید.(۱) و کافی است در نظر آوردیم که در «عرفات»، در «حجّه الوداع» فرمود که از ناحیه او غیر از «علی» کسی نباید (دستور و حکم را) ابلاغ کند(۱)... و بسیاری دیگری از این خصائص که لائق غیر «وصیّ» و آن کسی که مخصوص به مقام

*****

۱- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۰۱ ح۱۴۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۳۶ ط اسلامبول، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۸۱ والبیان فی اخبار صاحب الزمان (گنجی شافعی) در انتهای کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۰۲ ط الحیدریه، - پانوشتهای ۱۷۰ و ۲۶۵ را نیز ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۲۲ ح ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳ و ۲۷۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۸۵ ح۱۳۷ و کنوزالحقائق (مناوی) ص ۱۷۰- بقیه مدارک را در پانوشت ۱۵۴ ملاحظه نمایید!

{صفحه ۲۶۲}

پیامبر است، نیست.

حال باید پرسید: چگونه، کی و کجا برای یک انسان عاقل، امکان دارد که پس از این همه، «وصایت» او را انکار کند؟! یا با آن سر ستیز گیرد، جز اینکه غرضی در کار باشد.

مگر «وصیّت» چیزی جز به عهده گذاشتن و عهده دار شدن بعضی از این شئون است؟

۲- برادران «اهل سنّت» در برابر ما نمی توانند اقامه «حجّت» کنند.

و

امّا آنچه «بخاری» و دیگران از «طلحه بن مصرف» آورده اند- که: از «عبدالله بن اوفی» پرسیدم: آیا پیامبر وصیّت کرد؟ پاسخ داد: نه، گفتم: چگونه او «وصیّت» را بر مردم لازم شمرد ولی خود، آن را ترک نمود؟! و او جواب داد که سفارش کتاب خدا را نمود(۱)-، این، «حجّت» و «دلیل» بر ضدّ ما نمی شود، زیرا این حدیث پیش ما «ثابت» نیست.

علاوه، این، مقتضای سیاست و حکومت بوده است.

قطع نظر از همه اینها، «اخبار و احادیث صحیح» از ناحیه «عترت طاهره علیه السلام» در مورد «وصایت» بطور «متواتر» رسیده است. بنابراین، آنچه با آنها مُعارض باشد باید به دیوار زد و هیچگونه «حُجّیّت» و «سَنَدیّت» ندارد.

۳- از همه گذشته، «وصایت» نیاز به «بُرهان» و «استدلال» ندارد؛

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج۳ ص۱۸۶ ط دارالفکر

{صفحه۲۶۳}

چرا که «عقل» و «وجدان» بر آن حاکم است.(۱)

امّا آنچه «بخاری» از «ابن ابی اوفی» آورده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به کتاب خدا- سفارش کرده، «حق» است، جز اینکه وی «همه وصیّت پیامبر» را نقل نکرده، زیرا «پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم وصیّت به تمسّک به ثقلین- همراه هم- نموده» و از امّتش خواست که به «هر دو ریسمان» با هم، متمسّک شوند، و امّت را بیم داد که در صورت متمسّک نشدن به آنها گمراه می شود. امّت را آگاه ساخت که این دو («قرآن» و «عترت») از هم جدا نخواهند شد تا کنار «حوض کوثر» بر او وارد شوند.

«اخبار صحیح»، از طریق «عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم»، در این باره

*****

۱- عقل، خود به

خود، بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم محال می داند که امر به وصایت کند و در این مسئله بر امّتش سخت بگیرد، امّا خود، در شدیدترین حالات که امّت، سخت نیازمند به وصایت او است، آنها را رها سازد، زیرا آن حضرت ترکه ای داشت که سخت به قیّم نیازمند بود، یتیمانی باقی می گذارد که به گونه ای مضطر به سرپرست بودند، که هیچکس از جهانیان چنین نبود. حاشا لله! که او ترکه گرانبهای خود- که همان شرایع و احکام خدا باشد- مهمل گذارد، و معاذ الله! که یتیمان و بی سرپرستان خویش را- که همان اهل زمین باشند از شرق و غرب- در همان تاریکی رها سازد، که طبق اهواء و خواسته های خود، بدون رهبر و پیشوائی که حجّت خدا بدانوسیله تمام گردد، به زندگی ادامه دهند.

علاوه، وجدان، حکم می کند که پیامبر، علی را «وصی» قرار داده، با توجّه به آنچه در متن گفته شد.

«متواتر» است. و امّا از طریق غیر عترت، آنچه قبلاً آوردیم شما را بس است.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۰۱ و ۲۲۹.

حق جو

چرا از حدیث «امّ المؤمنین» اعراض کردید؟

خداوند بر شما ببخشاید! چرا از «امّ المؤمنین عایشه» روی بر تافتید؟ حدیث او را پشت سر انداختید؟ و آن را در بوته فراموشی سپردید؟

حق شناس

اشاره ای اجمالی به علّت اعراض از حدیث «عایشه»

امّا اینکه ما از «حدیث عایشه»- در مورد «وصایت»- اعراض کردیم، به خاطر این است که «حجّت» نیست. و من استدعا دارم، تفصیل این مطلب را از من نخواهی!

حق جو

درخواست تفصیل علّت اعراض از حدیث «عایشه»!

«حق» گمشده من است، و به دنبال آن می گردم. بنابراین، سئوال من از شما درباره «تفصیل جریان» از چیزهائی است که نمی توانم ترکش گویم، و اجابت و قبول کردن شما در بیان مطلب نیز چاره ای نمی تواند داشته باشد.

{صفحه۲۶۸}

حق شناس

۱- تفصیل اِعراض از «حدیث عایشه»

۱- خدا تو را تأیید کند! در بیان تفصیل، آنچنان اصرار کردی که مرا مجبور ساختی، در حالی که تو خود از- این جهت- در بی نیازی تام به سر می بری؛ زیرا تو می دانی که آنچه بر ما گذشته از همینجا است؛ قتلگاه «وصایت» و میدان در هم شکسته شدن «نُصوص جَلی و روشن» در همینجا قرار دارد؛ همینجا محلّ نابودی «خُمس»، «ارث»، «نحله»، و «هِبه»ها است. «فتنه همینجا است»(۱)، همینجا که شهرها در نبرد با «امیر مؤمنان علیه السلام» گرد آمدند و برای گرفتن «مُلک» و الغاء «حکومت» آن

*****

۱- عبدالله بن عمر می گوید: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ایستاد و سخنرانی نمود پس به خانه عایشه اشاره کرده و سه مرتبه فرمود: «فتنه همینجا است»، از همانجا که شاخ شیطان طلوع می کند - رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الجهاد والسیر باب «ما جاء فی بیوت ازواج النبی» ج۴ ص۴۶ ط افست دار الفکر بر طبع استانبول و ج۴ ص۱۰۰ ط مطابع الشعب.

{صفحه۲۶۹}

۲- «عقل»، حکم به «وصایت» می کند.

حضرت، آن سپاه جرّار را جمع آوری نمودند.

بنابراین، استدلال به قول «عایشه» بر نفی «وصایت»- در حالی که او سرسخت ترین دشمنان آن حضرت است- مصادره به مطلوب است که از هیچ منصفی انتظار نیست.

مخالفت او با «علی علیه السلام» همین یک مورد نیست، آیا «انکار وصایت» آسانتر است یا «جنگ جمل اصغر(۱)»؟ آن، سهل تر است یا «نبرد جمل اکبر»؟(۲)

*****

۱ و۲- فتنه «جنگ جمل اصغر» در بصره- پنج روز به آخر ماه ربیع الثانی سال ۳۶- پیش از ورود امیر مؤمنان (علیه السلام) به بصره اتفاق افتاد. ام المؤمنین با طلحه و زبیر

به بصره حمله کردند. «عثمان بن حنیف انصاری» فرماندار امام در آنجا بود. در این حمله، چهل نفر از شیعیان علی، در مسجد، و هفتاد نفر دیگر در جای دیگر کشته شدند. عثمان بن حنیف را- که از فضلای صحابه بود- اسیر کردند، خواستند او را بکشند امّا ترسیدند که برادرش «سهل» و انصار به خونخواهیش برخیزند، لذا، موهای محاسن، سبیل، ابروها و سرش را کندند، او را زدند و حبس نمودند، سپس او را از بصره بیرون کردند. «حکیم بن جبله» با گروهی از قبیله اش (عبد قیس) به مبارزه با آنان برخاست. حکیم، رئیس قبیله خود و مردی روشن بین، با غیرت و عاقل بود؛ گروهی از قبیله «ربیعه» نیز به یاری او برخاستند که همه در گرماگرم جنگ، شهید گردیدند. به همراه حکیم، پسرش اشرف و برادرش نیز «شهید» شدند و بصره به دست عایشه فتح گردید. سپس علی (علیه السلام) به بصره رسید، عایشه و سپاهش در برابر او صف کشیدند که «جنگ جمل اکبر» به وقوع پیوست.- رجوع کنید به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام (علّامه عسکری) ج ۱، کتاب الجمل (شیخ مفید)، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص۲۲۸، تاریخ (طبری) ج۴ ص۴۷۴، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۲ ص۳۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۴۸۱ ط بیروت افست و مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص۳۵۸.

{صفحه ۲۷۰}

۳- «اخبار صحیح» مُعارِض است با «ادّعای ام المؤمنین».

دو نبردی که آنچه در دلها پنهان بود ظاهر ساخت، و پنهانیها را به عرصه بروز رسانید.

این دو نمونه، برای روشن شدن وضع او با «علی علیه السلام»- برای پیش از جنگ با «ولیّ» خویش و «وصیّ» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

و برای پس از جنگ بـا او- کافی است، تا زمانی که خبر شـهادت آن حضـرت به او رسـید، که «سـجده شـکر» به جا آورد! و سپس این شعر را خواند:

«فَاَلقَت عَصاها وَاستَقَرت بِهَا النَّوی*** کَمَا قَرَّ عَیناً بِالإِیابِ المُسافِرُ»

(عصا افکند و در خانه قرار گرفت همانگونه که مسافر پس از بازگشت، موجب چشم روشنی می شود).(۱)

اگر دوست داری، نمونه ای دیگر از سرگذشت «عایشه» برایت بازگو کنم، تا بدانی فاصله او با «امام» چقدر است!

*****

۱- آنطور که نویسـندگان موثّق اخبار و تاریـخ- ماننـد ابوالفرج اصـفهانی در کتاب خود (مقاتل الطالبیین) در آخر شـرح حال علی علیه السلام- آورده اند.

در رابطه با سـجده شـکر عایشه، به هنگام شنیدن خبر شهادت علی (علیه السلام) رجوع کنید به مقاتل (ابوالفرج اصفهانی) ص ۴۳، نقش عایشه در تاریخ اسلام (علّامه عسکری) ج۱ و کتاب الجمل (شیخ مفید) ص ۸۳-۸۴.

{صفحه ۲۷۱}

«عایشه» می گویـد: «هنگامی که رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم بیمار شد و درد او شدّت یافت، از خانه خارج شد در حالی که دو نفر زیر بازوانش را گرفته بودنـد و او پاهایش را به زمین می کشید. این دو نفر یکی «عبّاس بن عبدالمطّلب» بود، و یک مرد دیگر.»

«عبیـدالله بن عتبه بن مسـعود» که این خبر را از «عایشه» نقل کرده- می گویـد: این گفته «عایشه» را به «عبدالله بن عبّاس» گفتم، «ابـن عبـاس» گفـت: می دانی آن مرد دیگری که «عـایشه» نـامش را نـبرد کیست؟ گفتم: نه، گفت: «علیّ بن ابی طـالب» بـود، سپس «ابن عباس» اضافه کرد: «عایشه از علی خوشش نمی آمد و دوست نمی داشت در هیچ مورد از علی

به نیکی یاد شود!!»(۱)

هر گاه «عایشه» دوست ندارد از «علی» به نیکی یاد شود و حاضر نیست نام او را از جمله کسانی ببرد که یک گام با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برداشته اند، چگونه حاضر است و چگونه دوست می دارد از «وصایت»- که سراسر نیکی و خیر است- یاد کند؟!

*****

۱- رجوع کنید به السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۳۴۴ والطبقات (ابن سعد) ق۲ ج۲ ص۲۹ (با سند صحیح) ط لیدن و صحیح (بخاری) باب مرض النبی ووفاته- ج۵ ص۱۳۹-۱۴۰ افست دار الفکر بر ط استانبول ولیکن این جمله بخصوص را- یعنی جمله ابن عباس که عایشه از علی خوشش نمی آمد و دوست نداشت از او به نیکی یاد شود- «بخاری» حذف کرده و قسمت قبل آن را آورده؛ و این، طبق عادتی است که در امثال این موارد دارد امّا در الطبقات (ابن سعد) با (سند صحیح) آمده است.

{صفحه۲۷۲}

«احمد بن حنبل» در «مُسنَد» از «عطاء بن یسار» آورده که مردی نزد «عایشه» آمد و از «علی» و «عمار» بدگویی کرد. «عایشه» گفت: درباره «علی» چیزی به تو نمی گویم و امّا «عمار»، من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم درباره او می گفت: «عمّار هیچگاه بین دو امر مخیّر نمی شود مگر آنکه آن را برمی گزیند که رشد و هدایت در آن بیشتر است.»(۱)

وای! وای! «امّ المؤمنین» از بدگویی نسبت به «عمّار» بر حذر است چرا که شنیده است که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره او فرموده: «اگر بین دو امر مخیّر شود آنکه هدایت و رشد بیشتری دارد

برمی گزینـد» امّا از بـدگویی نسـبت به «علی» که برادر پیامبر است و ولیّش، هارون او است و همرازش، عالمترین امّت در علم قضاوت است و باب مـدینه علمش، کسـی که خـدا و رسول را دوست می دارد و خـدا و رسولش هم او را دوست می دارنـد، نخسـتین مسـلمان اسـت و پیشـگامترین همـه در ایمـان، دانشـمندترین آنهـا است و برتر از همه در فضائـل و منـاقب... آری، از بدگویی نسبت به این شخص، بر حذر نیست!

وای! گویا از مقام و منزلت «علی» در پیشـگاه خداوند، و از موقعیّت او در قلب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بی اطّلاع است! به این می ماند که مقام بلند او در اسـلام، سختیها و رنجهای وی در راه آن، و تحمّل مشکلات این بزرگمرد در این باره را نشنیده است! گویا «عایشه» از کتاب خدا و سنّت

*****

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج۶ ص۱۱۳ ط المیمنیه مصر.

پیامبر در «حقّ علی» چیزی نشنیده که وی را در برابر «عمّار» قرار می دهد!

به خـدا سوگنـد! این گفته او فکر مرا متحیّر و مرا سراسـر در حیرت فرو برده است، که: «پیامبر را دیدم در حالی که به سـینه ام تکیه کرده بود، طشتی را خواست، بدنش سست شد و از دنیا رفت، ولی نفهمیدم چگونه علی را وصیّ قرار داد»!

من نمی دانم کدام ناحیه سخن او را مورد ایراد قرار دهم؟ چرا که از جهات گوناگون مورد بحث است.

کاش کسـی می دانست چگونه می شود مرگ آن حضـرت به صورتی که «عایشه» توصـیف کرده دلیل «عدم وصیّت» باشد؟! آیا نظر «ام المؤمنین» این

است که «وصیّت» تنها هنگام مرگ صحیح است ولا غیر؟!

هرگز! مسلماً چنین نیست، امّا دلیل کسی که با «حقّ» به مبارزه برمی خیزد سُست و پَست است، هرکس که باشد.

مگر نه این است که خداوند بزرگ، به پیامبرش، در قرآن کریم، خطاب نموده:

(کُتِبَ عَلَیکُم اِذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ المَوتُ اِن تَرَکَ خَیرًا الوَصِیَّهُ) (بر شما واجب شد، هرگاه مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری باقی

گذارده «وصیّت» کند.)(۱)

آیـا «امّ المؤمنین» می پنـداشت پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم با فرمان کتاب خـدا مخالفت می کنـد؟! و از احکام آن روی برمی تابـد؟! معـاذَالله! حاشـا لله! بلکه او یقین داشت رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم هر گامی را طبق فرمان قرآن برمی داشت، از سوره های آن پیروی و در عمل به اَوامر و نَواهی آن از همه سبقت می گرفت، بدان گونه که در نهایت مرحله تعبُّد در عمل به تمام دستورات آن قرار داشت.

و تردید ندارم، «عایشه» از آن حضرت این حدیث را شنیده بود: «مسلمانی که چیز قابل وصیّتی دارد باید حتّی دو شب بدون وصیّت نخوابد.»(۲) مسلّماً این حدیث و یا مانند آن را شنیده بود زیرا در صدور اَوامر شدید آن حضرت در مورد «وصیّت» تردیدی نیست. و برای آن حضرت و هیچکدام از پیامبران الهی جایز نیست که امر به چیزی کنند امّا خود به آن عمل ننمایند و یـا از چیزی نهی نموده و خود از ارتکـاب آن باز نایستند؛ خداونـد بزرگتر از آن است که چنان شخصی را به رسالت خویش برگزیند.

امّا آنچه «مسلم» و دیگران از «عایشه» نقل کرده اند که

رسول

*****

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الوصیه ج۳ ص۱۸۶ ط افست دار الفکر، صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج۱۲ ص۷۴ ط مصر با شرح نووی، موطأ (مالک) ج۲ ص۲۲۸ ط دار احیاء الکتب العربیه والفتح الکبیر (نبهانی) ج۳ ص۹۱.

{صفحه۲۷۵}

خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نه در همی باقی گذارد، نه دیناری، نه گوسفندی، و نه شتری، و نه به چیزی وصیت نمود»، این نیز در بی اعتباری مانند آنچه گذشت، می باشد.

علاوه، صحیح نیست منظورش این باشد که آن حضرت تحقیقاً هیچ چیز باقی نگذاشت و از همه چیز در مرحله صفر قرار داشت. بله، او از حُطام دنیا، آن مقدار که اهل آن در چنین موقعیّتی باقی می گذارند، باقی نگذاشت، زیرا وی از همه جهانیان زاهدتر بود.

او به پروردگارش ملحق شد در حالی که بدهکاری داشت،(۱) وعده هایی داده بود و امانتهایی نزدش بود که باید «وصیّت» می کرد. از «ما یُملک» خود آن مقدار باقی گذاشته بود که وافی به بدهکاریها و عمل به وعده هایش باشد و مقدار کمی هم برای وارثش بماند.

این هم به دلیل روایات صحیحی است که رسیده، که حضرت زهراء (سلام الله علیها) مطالبه «ارثِ» خویش نمود.(۲)

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۶۰ ح۱۱۷۰ ط قدیم.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المغازلی باب غزوه خیبر ج۵ ص۱۷۷ ط محمد علی صبیح و مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الجهاد باب «قول النبی لا نورث»(!) ج۱۲ ص۷۶ ط مصر با شرح نووی، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۶ ص۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸ و ۲۳۲ ط مصر با تحقیق

محمد ابوالفضل، کتاب ابوهریره (سیّد شرف الدّین) ص ۱۳۷، تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۰۸ والنَّصُّ والاجتهاد (سیّد شرف الدّین) ص ۵۵-۶۶.

{صفحه۲۷۶}

۲- از همه گذشته، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اشیائی را باقی گذاشت که باید در مورد آنها «وصیّت» می کرد، چیزهائی که هیچکدام از جهانیان باقی نگذارده بودند، از جمله «دینِ استوار خداوند» که در آغاز نشو و نما بود، این به «وصیّت» نیازمندتر از طلاء نقره، خانه، باغ، زراعت، دام و حشم بود. «امّت» همه، اَیتام و بی سرپرستان او بودند که محتاج «وصیّ» و سرپرست بودند تا «قائم مقام» آن حضرت در تولّی امور و اداره شئون دینی و دنیوی آنها باشد.

محال است! رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آئینی که آغاز رشد آن باشد به اَهواء و خواسته های دل افراد واگذارد، یا در حفظ شرایع و قوانین آن به آراء و نظریّات دیگران اتکاء نماید و «وصیّ» و سرپرستی که شئون دین و دنیای امّت را به او بسپارد و نائبی که در «نیابت عامّه» به او اعتماد نماید، تعیین نفرماید.

حاشا! که یتیمانش- یعنی سراسر زمین- را همچنان مانند گوسفندانی در شب تار و بارانی، بی سرپرست واگذار کند بدون اینکه برای حفظشان راعی و چوپان قرار دهد.

معاذ الله! که او «وصیّت» را- پس از آنکه خداوند به او «وحی» نموده- ترک کند، امّا بر امّتش سخت گیرد و به آنها امر نماید که حتماً «وصیّت» نمایند.

بنابراین، «عقل» گوش به «انکار وصیّت» نمی دهد هرچند که منکر آن بزرگ و با شخصیّت باشد.

{صفحه۲۷۷}

علاوه، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آغاز دعوت اسلام،

در مکّه، پیش از آنکه اسلام به مرحله ظهور برسد، به هنگام نزول آیه (وَأَنذِر عَشیرَتَکَ الأقرَبینَ)(۱)، «علی» را «وصی» قرار داد- چنانکه قبلاً توضیح دادیم-. و پس از آن همواره وصیّتش را به او تکرار می کرد و پی در پی آن را مورد تأکید قرار می داد، که به موارد بسیاری در پیش اشاره کردیم.

حتّی هنگامی که در حال احتضار بود- که پدر و مادرم فدایش باد!- خواست «وصایت» در مورد «علی» را بنویسد، وصیّتهای لفظیش را مؤکّدتر و ریسمانهای نُصوص زبانش را محکمتر سازد، لذا فرمود: «ایتُونی اَکتُب لَکُم کِتاباً لَن تَضِلُّوا بَعدَهُ اَبَداً» (بیائید! برایتان نوشته ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید)، امّا آنها در کنار بسترش به نزاع پرداختند!- در حالی که نباید نزد پیامبر به نزاع برخیزند- نزاع کردند و گفتند: پیامبر هذیان می گوید!!(۲)

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می دانست، پس از اینگونه سخن درباره اش، برای «نوشته» اثری جز «فتنه» نخواهد بود. به این جهت به آنها فرمود: «برخیزید»! و به همان پیمانهای لفظی اکتفا نمود. با این حال، به هنگام مرگ به سه چیز وصیّت نمود: «علی را ولیّ و سرپرست امّت قرار دهند،

*****

۱- سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.- در این باره رجوع کنید به پانوشت ۹۱.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الجهاد والسیر باب جوائز الوفد ج۴ ص۸۵ ط مطابع الشعب و ط محمدعلی صبیح و صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج۱۱ ص۸۹- ۹۳ ط مصر با شرح نووی.

{صفحه۲۷۸}

مشرکان را از «جزیره العرب» خارج سازند، و گروهها و هیئتهای اعزامی قبائل به مدینه را همانگونه که خودش جایزه می داد جایزه دهند...»،

امّا سلطه قدرت و سیاست آن روز، به «محدّثان» اجازه نداد که قسمت اوّل حدیث را بازگو کنند، و آنها خیال می کردند آن را فراموش نموده اند!

«بخاری» در پایان حدیثی که مشتمل است بر جمله «پیامبر هذیان می گوید!» اضافه می کند: آن حضرت به هنگام مرگ به سه چیز وصیّت نمود: مشرکان را از «جزیره العرب» خارج سازید و به هیئتهای اعزامی که از ناحیه قبائل می آیند همانگونه که من جائزه می دادم جائزه دهید، سپس گفته است: و سوّمی آن فراموش شده است.(!) «مسلم» و سائر اصحاب سُنَن و مَسانید نیز چنین گفته اند.(۱) آری، چنین می گویند!!

۳- امّا «ادّعای ام المؤمنین» که پیامبر از جهان رفت در حالی که به سینه او تکیه داده بود، «معارض» است با «اخبار صحیح» و متواتری که از «طریق عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» رسیده است. و امّا از «طریق غیر عترت»:(۲)

*****

۱- به مدارک پانوشت ۳۲۱ مراجعه نمایید!

۲- درباره اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از جهان رحلت فرمودند در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بودند از طریق اهل البیت علیه السلام اخبار «متواتر» است و امّا از طریق غیر اهل البیت علیه السلام رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۱۴ ح۱۰۲۷ و ۱۰۲۸، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۳۶ و ۱۲۲، شرح نهج البلاغه محمد عبده ج۳ ص۳۸۹، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۰ ص۲۶۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج- ص۲۶۲، و ۲۶۳ تاریخ

المدینه (سمهودی) ج۱ ص۲۳ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۷ ص۱۷۹ ط ۱ حیدرآباد.

«ابن سعد» از «علی علیه السلام» آورده که: «پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگام بیماریش فرمود: برادرم را بخوانید پیش من! پیش او آمدم، آنگاه به من فرمود: به من نزدیک شو! نزدیک شدم، آن حضرت به من تکیه کرد، تکیه اش به من بود و با من سخن می گفت، حتّی مقداری از آب دهانش روی من ریخت، سپس رحلت فرمود.»(۱)

عدّه ای از «اصحاب سُنَن» از «علی علیه السلام» نقل نموده اند که: (پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم- هنگام مرگ- «هزار باب علم» به من تعلیم فرمود که از هر باب، هزار باب دیگر گشوده می شد.)(۲)

*****

۱- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ق۲ ص ۵۱ ط لیدن و کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۵۵ ح۱۱۰۷ ط حیدرآباد.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۰ ط۲، فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۹ ط الاسلامیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۷۳ و ۷۷ ط اسلامبول، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج۱ ص۸۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۸۳ ح۱۰۰۳، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۱۱۳، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۴۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۰۱.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم) مورد سئوال قرار می گرفت، می گفت: از «علی» بپرسید! که او این کار را عهده دار بود.

از «جابر بن عبدالله انصاری» رسیده: «کعب الاَحبار» از «عمر» پرسید: آخرین سخنی که پیامبر

گفت، چه بود؟ «عمر» پاسخ داد: از «علی» بپرس! «کعب» از «علی» پرسید و آن حضرت پاسخ داد: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را به سینه ام تکیه دادم، سرش را روی شانه ام گذارد و فرمود:

«الصَّلاه، الصَّلاه» (نماز، نماز)، «کعب» گفت: درست است، آخرین سفارش پیامبران همین است، آنها به همین مأمورند و به خاطر همین مبعوث شده اند. «کعب» پرسید: چه کسی او را غسل داد؟ «عمر» گفت: از «علی» بپرسد! «کعب» پرسید، و «علی» پاسخ داد: من غسلش دادم.(۱)

از «ابن عبّاس» پرسیده شد: شما دیدید رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به هنگام وفات، سرش در دامن کی بود؟ پاسخ داد: بلی، به سینه «علی» تکیه داده بود. به او گفته شد: «عروه» از «عایشه» نقل کرده که پیامبر بین دست و سینه او وفات یافت، «ابن عباس» آن را انکار نموده گفت: آیا عقلت باور می کند؟! سوگند به خدا! رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی که به «علی» تکیه داده بود وفات یافت و همو بود که او را غسل داد.(۲)

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۵۵ ح۱۱۰۶ ط۱ والطبقات الکبری (ابن سعد) ق۲ ج۲ ص۵۱ ط لیدن.

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۴ ص۵۵ ح۱۱۰۸ ط۱ والطبقات الکبری (ابن سعد) ق۲ ج۲ ص۵۱ ط لیدن.

{صفحه۲۸۱}

و نیز «ابن سعد» از «امام زین العابدین علیّ بن الحسین علیه السلام» نقل کرده که: «سر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر دامن علی علیه السلام بود که از دنیا رحلت فرمود.»(۱)

اخبار در این باره، از

سـائر «ائمّه عترت» (علیهم السَّلام) «متواتر» است. علاوه، عـده زیادی از کسانی که آنها را به عنوان «امام» قبول ندارنـد، به این مطلب اعتراف دارند، حتّی «ابن سعد» از «شعبی» آورده که: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی که سرش بر دامن علی بود وفات یافت و علی او را غسل داد.۲)

امیر مؤمنـان (علیه السـلام) خود، این مطلب را در حضور همه مردم در خطبه هـا می فرمود؛ کـافی است خطبه ذیـل را ملاحظه فرمایید:

«اصحاب و یاران رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم- که حافظان و نگهداران اسرار او هستند- به خوبی می دانند که من حتّی یک لحظه به مبارزه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبر برنخاسته ام؛ بلکه با در کف گذاشتن جان خود، در صحنه های نبردی که شجاعان، قدمهایشان می لرزید و پشت نموده فرار می کردند، با حضرتش مواسات کردم؛ و این، شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرموده است.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت، قبض روح گردید و جانش در دستم جریان پیدا کرده آن را به چهره کشیدم. من متصدّی غسل

*****

۱و۲- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ق۲ ج۲ ص۵۱ ط لیدن.

آن حضرت بودم و فرشتگان مرا یاری کردند. در و دیوار خانه اش به ضجّه درآمده بودند؛ گروهی (از فرشتگان) به زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند؛ گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می خواندند خالی نمی شد؛ تا آنگاه که او را در ضریح خود،

در خاک سپردیم. بنابراین، چه کسی به آن حضرت به هنگام حیات و مرگ از من سزاوارتر است؟!»(۱)

و نیز در سخن دیگری به هنگام دفن «سیّده زنان، فاطمه (علیها السلام) چنین فرمود:

«ای رسول خدا! از جانب من و دخترت که هم اکنون در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو ملحق شده است، سلام! ای پیامبر! از فراق دختر برگزیده و پاکت، پیمانه صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته، امّا پس از روبرو شدن با مرگ و رحلت تو هر مصیبتی به من برسد کوچک است. (فراموش نمی کنم) با دست خود، تو را در میان قبر قرار دادم، و هنگام رحلت سرت بر سینه ام بود که قبض روح شدی- اِنّا لله و اِنّا الیه راجعُون!»(۲)

طبق حدیث صحیحی که رسیده، «امّ سلمه» می گوید: (به آن کسی که معتقدم سوگند! «علی» از همه کس به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نزدیکتر بود. یک روز صبح از آن حضرت عیادت کردیم، مرتّب می پرسید: «علی»

*****

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵ با شرح (محمد عبده) ص ۳۸۰ ط مصر و با شرح (ابن ابی الحدید) ج۱۰ ص۱۹۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ با شرح (محمد عبده) ص ۳۸۹ ط مصر و با شرح (ابن ابی الحدید) ج۱۰ ص۲۶۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

آمد؟، «علی» آمد؟

«فاطمه» عرض کرد: گویا شما او را برای انجام کاری فرستاده اید. «امّ سلمه» می گوید: بعداً «علی» آمد؛ ما فکر کردیم با او کار خصوصی دارد، از خانه بیرون رفتیم ولی من

از همه کس به در خانه نزدیکتر بودم؛ دیدم با او مرتّباً سرگوشی حرف می زند؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در همان روز قبض روح شد. بنابراین، «علی» نزدیکترین کس در سفارشات و وصایا به پیامبر بود.)(۱)

و از «عبدالله بن عَمرو» رسیده که پیامبر در بیماریش فرمود: برادرم را بخوانید! «ابوبکر» آمد، از او روی گردانید؛ باز فرمود: برادرم را بخوانید! «عثمان» آمد، از او نیز اعراض نمود؛ «علی» را خواستند، وی را زیر پارچه ای که بر او بود خواست و در آغوش گرفت، پس آنگاه که «علی» خارج شد، از او پرسیده شد: پیامبر به تو چه فرمود؟ گفت: «عَلَّمَنی اَلفَ بابٍ کُلُّ باب یُفتَحُ لَهُ اَلفُ بابٍ»

*****

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج۳ ص۱۳۸ افست بر ط حیدرآباد، تلخیص المستدرک (ذهبی) همان صفحه از مستدرک (و آن را صحیح دانسته)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص۴۰ ط التقدم العلمیه مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۳ ص۱۶ ح۱۰۲۹، ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۶۳ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۱۲، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۲۸ ح۳۷۴ ط۲ والریاض النضره (طبری شافعی) ج۲ ص۲۳۷ ط۲.

{صفحه۲۸۴}

(هزار باب به من تعلیم داد که از هرکدام هزار باب گشوده می شود.)(۱)

شما می دانید، آنچه مناسب حال پیامبران است آن است که نقل شد، امّا آنچه «عایشه» نقل کرده مناسب حال کسانی است که به زنان عشق می ورزند.

راستی! اگر چوپانی هنگام مرگ، سرش کنار گلوگاه زنش باشد، یا بر زانویش، و در مورد گوسفندانش سفارش و وصیّتی نکند، فردی ضایع کننده و بی

توجّه نخواهد بود؟!

خدا از «ام المؤمنین» درگذرد! ای کاش وقتی که می خواست این فضیلت را از «علی» بگرداند، آن را به پدرش نسبت می داد! زیرا این به مقام پیامبر سزاوارتر بود تا آنچه او ادّعا کرده است. امّا پدرش در آن روز از کسانی بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با دست خودش آنها را آماده و به «سپاه اُسامه» فرستاد که در آن وقت در «جرف» لشکرگاه زده بود.

به هر حال، این گفته که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگام وفات سرش در دامن «عایشه» بود، غیر از خود او دیگری نقل نکرده؛ امّا قول به اینکه «آن حضرت به هنگام وفات- پدر و مادرم فدایش باد!- تکیه اش به سینه علی بود»، از «علی»، «ابن عباس»، «ام سلمه»، «عبدالله بن عمرو»، «شعبی»، «علی بن الحسین»، و سائر «ائمّه اهل بیت» نقل شده است. لذا،

*****

۱- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۴۸۴ ح۱۰۰۳ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۶ ص۳۹۲ ط ۱.

{صفحه۲۸۵}

این، از نظر «سند» رجحانش بیشتر و به مقام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم لا یقتر است.

{صفحه۲۸۶}

حق جو

با «اجماع امّت» بر بیعت با «ابوبکر» چه می کنید؟

اگر تمام آنچه- از «عهد وصایت» و «دلیلهای روشن»- که آوردید تمام باشد و مورد قبول، با «اجماع امّت» بر بیعت با «ابوبکر» چه خواهید کرد؟ چرا که می دانیم «اجماع امّت» به طور قطع «حجّت» است، زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«لا تَجتَمِعُ أُمَّتی عَلَی الخَطأِ» (امّتم بر خطا اجتماع نمی کنند).(۱) و نیز فرمود: «لا تجتمع

اُمّتی عَلی ضَلال» (امّت من بر گمراهی، اجتماع نخواهند کرد.(۲)

بنابراین، چه می فرمایید؟

*****

۱- رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج۷ ص۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲-رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۱ ص۱۸۵ ح۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ ط۲ والدرّ المنثور (سیوطی) ج۲ ص۲۲۲.

{صفحه۲۸۷}

حق شناس

اِجماعی، نیست

منظور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از «امّت من بر خطا اجتماع نمی کنند» و «بر ضلالت و گمراهی، اجتماع نمی نمایند» این است:

در امری که «امّت» به «مشورت» پردازد و با «اختیار» خود و «اتّفاق آراء» آن را مورد تصویب قرار دهد، خطا و گمراهی در آن راه نخواهد داشت. این معنی از سنّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «مُتبادر» می شود و بس.

امّا کاری که براساس «نظریّه شخصی چند نفر از امّت» باشد، که برای پیشبرد آن به پا خیزد و بتوانند «اهل حلّ و عقد» و افراد فهمیده و آگاه امّت را بر آن «مجبور» سازند، دلیلی بر درستی و عدم گمراهی آن وجود ندارد.

همه ما می دانیم که «بیعت سقیفه» از روی مشورت صورت نگرفت، بلکه «عمر بن خطّاب»، «ابو عبیده جرّاح» و چند نفر که با این دو بوده اند قیام نموده، و به طور ناگهانی، زُبدگان امّت و اهل حلّ و عقد را در بُن بست و جریان از کار گذشته قرار دادند؛ زمینه جامعه اسلامی و جوامع اطراف آن، و اوضاع زمان نیز با آنها مساعدت نمود، و بالاخره به خواسته خود رسیدند.

{صفحه۲۸۸}

«ابوبکر» خود، تصریح نموده که «بیعت او از روی مشورت و فکر انجام نگرفته.» این مطلب را در همان «اوائل خلافت» در حالی که از مردم «عذرخواهی» می

کرد، گفت:

«اِنَّ بَیعَتی کانَت فَلتَهٌ وَقَی اللهُ شَرَّها وَخَشِیتُ الفِتنَه».

(«بیعت» با من «ناگهانی و بدون فکر» صورت گرفت. خداوند، شرّ آن را برطرف ساخت و من از «فتنه» می ترسیدم.)(۱)

«عمر» نیز- (در خُطبه ای که در جمعه آخر خلافتش بر منبر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ایراد کرد- آشکارا گفت و به این معنی گواهی داد و این معنی به همه جا رسید.

«بخاری» این خُطبه را در صحیح خود آورده که ما «محلّ شاهد» را می آوریم:

به من خبر رسیده که شخصی از شما گفته است: «به خدا سوگند! اگر «عمر» بمیرد با «فلانی» بیعت می کنیم».(۱) (زنهار!) کسی به این

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۴۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و انساب الاشراف (بلاذری) ج۱ ص۵۹۰ ط مصر.

۲- گوینده آن سخن، «زبیر» بوده و عین گفته اش این است: به خدا سوگند! اگر «عمر» مُرد، با «علی» بیعت می کنم، زیرا بیعت با «ابوبکر» هم ناگهانی بود و سر گرفت. «عمر» پس از شنیدن این خبر، سخت خشمگین شد و این خطبه را ایراد کرد. عده زیادی از «شارحان صحیح» بخاری به این مطلب، تصریح کرده اند. به تفسیر این حدیث در «شرح قسطلانی» جزء یازدهم صفحه ۳۵۲ مراجعه فرما، خواهی یافت که از بلاذری در «انساب الاشراف» نقل نموده و تصریح به صحّت سند آن- طبق شرط قبولی حدیث از نظر بخاری و مسلم- کرده است.

مطلب مغرور نشود، و با خود نگوید که «بیعت» با «ابوبکر» هم «ناگهانی، بدون مشورت و فکر» انجام شد و بالاخره سر گرفت (من هم با «فلانی» بیعت می کنم

و سرانجام روبراه می شود). بلی، بیعت با «ابوبکر» آنگونه انجام شد، ولی خداوند شرّ آن را برطرف ساخت... (مواظب باشید!) کسی که بخواهد «بدون مشورت»، با شخصی «بیعت» کند (باید بدانید!) نه بیعت کننده و نه شخصی که با او بیعت شده لیاقت برگزیده شدن از طرف مردم به «خلافت» را ندارند و نباید با آنها «بیعت» شود، زیرا ایمن از کشته شدن نخواهند بود (چرا که اینها جامعه مسلمانان را بی ارزش انگاشته، باید از این جامعه طَرد، و کشته شوند.)(۱)

*****

۱- معنی حدیث این است که حق بیعت با مردم آن است که با «مشورت و اتفاق نظر» انجام گیرد. بنابراین، اگر دو نفر «استبداد» به خرج دادند و یکی با دیگری بیعت نمود و از این طریق مردم را وادار به بیعت نمودند، این تظاهری است از آن دو برای بر هم زدن اتحاد و طرد جامعه. بنابراین، به هنگام بیعت، مردم باید با هیچکدام از این دو، بیعت نکنند و بیعت شونده حتماً شخصی غیر از این دو باشد، و باید این دو از میان ملتی که می خواهد برای خود رهبر انتخاب کنند معزول گردند زیرا اگر برای یکی از آن دو عقد بیعت انجام پذیرفت با وجود آن عمل شنیع و خلاف که معنیش بی ارزش دانستن افراد جامعه و بی نیازی از رأی آنها است، هیچ ایمنی نیست که کشته شوند.- به نهایه اللغه (ابن اثیر) مادّه (غرر) مراجعه کنید!

- یاری، مقتضای عدالتی که «عمر» را به آن توصیف می کنند این بود که او این حکم را درباره خود و رفیقش «ابوبکر» جاری می ساخت چنانکه درباره

دیگران می خواهـد. - «عمر» پیش از آنکه این خطبه را ایراد کند، اعتراف کرده بود که بیعت با «ابوبکر» ناگهانی و بدون فکر و مشورت انجام شد ولی خداوند شر آن را برطرف ساخت. کسی که پس از این بخواهد چنین کند او را بکشید.

این سـخن از «عمر» سـخت مشـهور است و حافظان اخبار آن را آورده ان.- رجوع کنید به شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۲ ص۲۶ ط مصـر با تحقیق محمد ابوالفضل، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۲۱ ط المیمنیه مصر، الملل والنحل (شهرستانی شافعی) در حاشیه الفصل (ابن حزم) ج۱ ص۲۲ افست دارالمعرفه بر ط مصر.

{صفحه ۲۹۰}

«بخـاری» از قول «عمر» اضـافه کرده که: «بلی، از جریانـات گذشـته پس از وفات پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم این بود که «انصار» به مخالفت ما برخاسـتند و همه در «سـقیفه بنی ساعـده» جمع شدنـد. «علی» و «زبیر» و کسانی که با آنها بودند نیز با ما موافق نبودند.» سـپس «جریان سـقیفه» را از تنازع، اختلاف نظر، و سـر و صدا راه افتادن که موجب «پراکندگی در اسـلام» شد، نقل نموده و جریان «بیعت عمر با ابوبکر» با آن حال را نیز آورده است.(۱)

*****

۱- در رابطه بـا سـخن عمر «... بیعت بـا ابـوبکر ناگهـانی و بـدون فکر صورت گرفت و خداونـد شـر آن را برطرف سـاخت...» رجوع کنید به صـحیح (بخاری) کتاب الحدود باب «رجم الحبلی من الزنا اذا احصنت» ج۴ ص۱۱۰ ط المیمنیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدیـد) ج۲ ص۲۳، ۲۶ و ۲۹ ط مصـر با تحقیق محمـد ابوالفضل، السـیره النبویه (ابن هشام) ج۴ ص۲۲۶ ط دارالجیل، النهایه (ابن اثیر

جزری شافعی) ج۳ ص۴۶۶ ط بیروت با تحقیق طناحی، تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۰۵، الکامل (ابن اثیر) ج۲ ص۳۲۷، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۵ و ۸ ط المیمنیه مصر، تاج العروس (زبیدی حنفی) ج۱ ص۵۶۸، لسان العرب (ابن منظور) ج۲ ص۳۷۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۶۷ والسیره الحلبیه (برهان الدین شافعی) ج۳ ص ۳۶۰ و ۳۶۳. و در الغدیر (علّامه امینی) ج۵ ص ۳۷۰ از مسند (احمد بن حنبل) ج۶ ص۵۵، انساب الاشراف (بلاذری) ج۵ ص۱۵، تیسیر الوصول (ابن ربیع) ج۲ ص۴۲ و ۴۴، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۱ ص۱۶۱، تاریخ (ابن کثیر) ج۵ ص۲۴۶ و تمام المتون (صفدی) ص ۱۳۷.

{صفحه۲۹۱}

از اخبار و احادیث و تواریخ، به روشنی استفاده می شود که حتّی یک نفر از «اهل بیت نبوّت و پایگاه رسالت» در این «بیعت» حضور نداشت بلکه همه در خانه «علی علیه السلام» گرد آمده بودند. در این جمع «سلمان»، «ابوذ»، «مقداد»، «عمّار»، «زبیر» «خزیمه بن ثابت»، «ابیّ بن کعب»، «فروه بن عمرو بن ودقه انصاری»، «براء بن عازب»، «خالد بن سعید بن عاص اموی» و تعداد دیگری از این گونه افراد نیز بودند.

با تخلّف این افراد، چگونه «اِجماع» تمام و کامل می شود؟!

در بین این مخالفان، «تمام آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم» بودند، همانها که نسبت به امّت همچون سر نسبت به تمام بدن و همچون چشم نسبت به چهره هستند، آنها که ثقل و وزنه سنگین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و ظروف علوم او

{صفحه۲۹۲}

هستند، آنها که همسنگ قرآن و سفیران خدایند، آنها که کشتی نجات امّتند و باب حطّه آن، امان امّت از گمراهی در

دینند و پرچمهای هدایت، - چنانکه در گذشته ثابت کردیم.

علاوه، مقام و موقعیّت آنها از «استدلال» بی نیاز است، زیرا «وجدان» گواه این «حقیقت» است.

«بخاری» و «مسلم» در صحیح خود،- و دیگر نویسندگان سنن و اخبار- کناره گیری علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر را نگاشته اند(۱)

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المغازی باب غزوه خیبر ج۵ ص۱۷۷ ط مطابع الشعب و ط محمد علی صبیح، صحیح (مسلم) الجهاد والسیر ج۱۲ ص ۷۷ ط مصر با شرح نووی، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۱۱- ۱۳ ط مصطفی محمد مصر، مروج الذهب (مسعودی) ج۲ ص۳۰۲، تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۰۸، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۲ ص۳۲۷ و ۳۳۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۷۰ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۱۸ ط ۱ مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۸ ط المیمنیه مصر والعقد الفرید (ابن عبد ربه) ج۵ ص۲۵۹.

کسانی که با ابوبکر بیعت ننمودند: ۱- عباس بن عبدالمطلب ۲- عتبه بن ابی لهب ۳- سلمان فارسی ۴- ابوذر غفاری ۵- عمار بن یاسر ۶- مقداد ۷- براء بن عازب ۸- ابی بن کعب ۹- سعد بن ابی وقاص ۱۰- طلحه بن عبیدالله ۱۱- زبیر بن عوام ۱۲- خزیمه بن ثابت ۱۳- فروه بن عمرو انصاری ۱۴- خالد بن سعید بن عاص ۱۵- سعد بن عباده انصاری که هرگز بیعت نکرد تا در زمان عمر در شام درگذشت ۱۶- فضل بن عباس، و پیشاپیش اینها حضرت علی علیه السلام و همه بنی هاشم.- در این رابطه رجوع کنید به العقد الفرید (ابن عبد ربه) ج۴ ص۲۵۹-۲۶۰ ط۲، شرح نهج البلاغه (ابن

ابی الحدید) ج۱ ص۱۳۱ - ۱۳۴ ط ۱ مصر، مروج الذهب (مسعودی) ج۲ ص۳۰۱، اسد الغابه (ابن اثیر) ج۳ ص۲۲۲، تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۰۸، الکامل (ابن اثیر) ج۲ ص۳۲۵ و ۳۳۱، تاریخ (یعقوبی) ج۲ ص۱۰۳ و ۱۰۵، سمط النجوم العوالی (عاصمی مکی) ج۲ ص۲۴۴ والسیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۳ ص۳۵۶.

{صفحه۲۹۴}

و آورده اند: تا وقتی فاطمه (علیها السّلام) به پدرش ملحق نشده بود- که ششماه بعد از بیعت بود- «علی» با زمامدار خلافت، صلح و آشتی نداشت. امّا پس از ششماه، «مصلحت جامعه اسلامی» در آن ظروف و موقعیّت سخت، وی را ناچار ساخت که با او از در صلح و مسالمت درآید. حدیث، در این باره، مُستند به «عایشه» است، در آنجا تصریح کرده که: «زهراء» از «ابوبکر» قهر کرد و پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تا هنگامی که از دنیا رفت با او حرف نزد(۱) و «علی» هنگامی که با آنها صلح کرد، به آنها گفت که حقّش (خلافت) را به زور

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المغازی باب غزوه خیبر ج۵ ص۱۷۷ ط مطابع الشعب و ط محمد علی صبیح، صحیح «بخاری» نیز باب الجهاد والسیر باب فرض الخمس ج۴ ص۴۲ افست دار الفکر بر ط استانبول، صحیح (بخاری) نیز کتاب الفرائض «باب قول النبی لا نورث»(!) ج۸ ص۳ افست دارالفکر بر ط استانبول، صحیح (مسلم) کتاب الجهاد والسیر «باب قول النبی لا- نورث»(!) ج۱۲ ص۷۷ ط مصر با شرح نووی، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۳۷۰ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۲ ص۱۸ ط ۱ مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۸ ط

المیمنیه مصر و تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۰۸.

{صفحه۲۹۴}

و استبدادگری از او «غصب» کرده اند. در این حدیث، تصریح نشده که هنگام صلح با آنها، «بیعت» نموده باشد.

و چه جالب و رسا! استدلال فرموده، خطاب به «ابوبکر»:

«فاِن کُنت بِالقُربی حَجَجتَ خَصیمَهُم*** فَغَیرُکَ اَولی بِالنَّبِیِّ وَاَقرَبُ»

(اگر تو از ناحیه «خویشاوندی» بر ضدّ مخالفان خود استدلال کرده ای، دیگران نسبت به پیامبر اولی و نزدیکترند)

«وَاِن کُنتَ بِالشُّوری مَلَکتَ اُمورَهُم*** فَکَیفَ بِهذا وَالمُشیرُونَ غُیَّبُ»(۱)

*****

۱- این دو بیت شعر در نهج البلاغه موجودند و ابن ابی الحدید در تفسیر آنها در جلد چهارم شرح نهج البلاغه صفحه **۳۱۹** آورده که: روی سخن حضرت، با ابوبکر است زیرا ابوبکر «در سقیفه» با انصار احتجاج نمود که ما عترت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و باقیمانده او هستیم، اما همینکه با او بیعت شد، در برابر مردم احتجاج نموده که مردم با من بیعت نمودند و با بیعت استدلال کرد که این بیعت از «اهل حل و عقد» صادر شده است. علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: اما استدلالت در برابر انصار که از بستگان رسول خدا و اقوام او هستی، دیگران از تو به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نزدیکترند، و اما استدلالت به اینکه مردم با رضا و رغبت با تو بیعت کرده اند، که گروهی از صحابه پیامبر و «اهل حل و عقد» غایب بودند، پس چگونه بیعت ثابت می شود؟! شیخ محمد عبده بر این دو شعر دو حاشیه دارد که متضمن گفته ابن ابی الحدید در تفسیر این دو شعر است.

{صفحه۲۹۵}

(و اگر وسیله «مشورت» زمام امور را به دست

گرفتی، این چگونه شورائی است با اینکه «افراد طرف مشورت» غایب بودند!)

«ابن عباس» نیز با «ابوبکر» همینگونه احتجاج نمود، در بحثی که بین این دو درگیر شد:

«ابن عباس» به او گفت: اگر به واسطه «قرابت» و نزدیکی با رسول خدا خلافت را خواستی، که «حقّ ما را غصب نموده ای»؛ و اگر به واسطه «مؤمنان» آن را خواستار شدی، «ما در میان مؤمنان بر همه مقدّم بودیم»؛ و اگر معتقدی که در اثر درخواست و «بیعت مؤمنان» بر تو واجب شد خلافت را بپذیری، این درست نیست و وجوب نمی آورد زیرا «ما موافق نبودیم و کراهت داشتیم».(۱)

بنابراین، «کدام اجماع، خلافت ابوبکر را ثابت می کند؟!» کدام «اجماع» پس از این تصریح از عموی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و شاخه وجودی پدرش؟! و پس از این تصریح از پسر عمّ آنحضرت و ولیّ و برادرش؟! و اهل بیت و خاندانش؟!

*****

۱- رجوع کنید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ص ۱۵ ط مصطفی محمد مصر، تاریخ (یعقوبی) ج۲ ص۱۰۴ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۲۲۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

حق جو

اهل سنّت می گویند: «اجماع» پس از رفع اختلاف، منعقد گردید.

اهل سنّت انکار نمی کنند که «بیعت از روی مشورت و فکر انجام نشده» و قبول دارند که «ناگهانی و بی مطالعه» انجام پذیرفته است؛ در این معنی نیز تردید ندارند که «انصار» مخالف بودند و اطراف «سعد بن عباده» را گفته بودند، و «بنی هاشم» و دوستانشان از «مهاجر» و «انصار» مخالفت ورزیدند و به «امام» پیوستند؛ امّا می گویند: بالأخره سرانجام، «خلافت» برای «ابوبکر» تمام و کامل شد، و همه راضی شدند که او پیشوایشان باشد. اختلاف

نخست از بین رفت و آن نزاع پایان گرفت و همه دست به دست هم دادند و به پشتیبانی وی و نصیحت به او آشکارا و پنهان قیام نمودند؛ با هرکس جنگ نمود به جنگ پرداختند و با هرکس صلح نمود از در صلح و آشتی درآمدند؛ امر و نهیش را به مرحله اجراء گذاردند و بدینوسیله «اجماع» تمام شد و «عقد خلافت» صحّت پذیرفت. پاسخ شما چیست؟

{صفحه۲۹۷}

حق شناس

«اِجماع» منعقد نشد و نزاع از بین نرفت.

«دست به دست هم دادن مسلمانان بر پشتیبانی و نصیحت ابوبکر، آشکارا و پنهان» مطلبی است و «صحّت عقد خلافت برای او به وسیله اجماع» مطلبی دیگر.

این دو، نه عقلاً و نه شرعاً ملازم یکدیگر نیستند.

زیرا «علی و فرزندانش ائمّه معصومین (علیهم السلام)» در پشتیبانی از «حکومتهای اسلامی» مذهبی معروف و روشی مشخّص داشتند که ما نیز به همان متدیّن هستیم.

من این روش را به عنوان پاسخ به گفته شما برایتان نقل می کنم. خلاصه آن این است که: «امّت اسلامی» بدون دولت و حکومتی که پراکندگی آن را جمع، مشکلات آن را برطرف، مرزهای آن را حفظ، و امور آن را مراقبت نماید، مجد و عظمتی نخواهد داشت؛ و این دولت و «حکومت» بدون داشتن رعایا و ملّتی که با جان و مال از آن پشتیبانی و حمایت کند، برقرار نخواهد گردید. با توجّه به این گفته، اگر امکان داشت که «حکومت» به دست «صاحب اصلی و شرعی و واقعی» آن قرار گیرد، به دست همان کسی که از ناحیه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تعیین شده

{صفحه۲۹۸}

و «نیابت صحیح» را دارا است، چه بهتر، و بر «امّت اسلامی» عمل به دستورات او

به عنوان یک «فریضه دینی» واجب است، و نباید غیر از او را به عنوان «رئیس حکومت» برگزینند.

امّا اگر این امکان نبود، یعنی دیگری بر «حکومت» استیلا یافت که به هیچوجه حاضر نیست آن را در اختیار «صاحب اصلی» آن قرار دهد، و قیام بر ضدّ او موجب تشتّت و از بین رفتن اساس «وحدت مسلمین» و تسلّط بیگانه و نابودی «اسلام» است، در این صورت نیز بر امّت اسلامی واجب است- در اموری که «عزّت و سربلندی اسلام» بر آن متوقّف است- با او همکاری کنند و به پشتیبانی وی برخیزند و همچنین در حفظ اساس «اسلام» باید از او حمایت نمایند.

این، روش «علی علیه السلام و فرزندانش ائمّه طاهرین علیه السلام» است.

ایشان همواره صبر کردند و شکیبائی ورزیدند در حالی که گویا در چشمشان خاشاک و در گلویشان استخوان بود؛ این شکیبائی به خاطر این بود که «امّت» حفظ گردد و «شوکت اسلام» محفوظ ماند؛ آنها در برابر «زمامداران» صبور بودند در حالیکه این وضع و «غصب» و گرفتن حقّشان به کامشان از حَنظَل تلختر بود؛ راههای رشد و پیشرفت را به آنها نشان می دادند در حالیکه قرار گرفتن آنان بر کرسی زمامداری، برای اینان از بُرّندگی و تیزی کارد بر قلب، درآورتر بود.

اینها همه برای اجراء تعهّد و وفای به «پیمان الهی» و قیام به یک «واجب عقلی و شرعی» بود و آن اینکه: «همیشه باید در مقام تعارُض،

{صفحه۲۹۹}

مهمتر را بر مهم، مقدّم داشت».

به این جهت است که «امیرمؤمنان (علیه السَّلام)» نصیحتهای خالصانه و خیرخواهی خود را به هر سه خلیفه می کرد، و در طریق مشورت و راهنمائی آنان سخت

می کوشید. کسی که روش آن حضرت را- در ایّام زمامداری خلفای سه گانه- مورد بررسی قرار دهد می یابد که وی پس از مأیوس شدن از «حقّ» خود در «خلافت بلافصل رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم»، طریق موادعت را هموار، و مسالمت با زمامداران امر را پیش گرفت. و با اینکه می دید کرسی ولایتش- که از جانب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او تفویض شده- در اختیار آنها است، با آنها به نبرد نپرداخت و دست دفاع برنیاورد. این، به خاطر «حفظ امّت»، «نگهداری ملّت»، «بقای دین»، و «مقدّم داشتن آخرت بر ریاست دنیا» بود، در حالی که آن حضرت مبتلا به اموری بود که دیگران نبودند چرا که وی در میان دو خطر و دو مشکل سخت، قرار گرفته بود:

«خلافت» با آن نُصوص و تعهّدات و پیمانهایش از یک طرف، با فریاد، او را می خواند و با ناله ای جانسوز، به سوی خود دعوتش می نمود، با صدائی که قلب را خون می کرد، و با ناله ای که جگر را آتش می زد.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹ و غیر آنها از پانوشتهای مربوطه گذشته و آینده.

و از دیگر طرف، «فتنه و طغیان افراد سرکش معروف» بیم آن را می داد که «جزیره العرب» بر هم بریزد، منقلب شود، انقلاب و اسلام از بین برود؛ و نیز جوّی که برای «منافقان مدینه»- همانها که سخت در نفاق فرو رفته بودند- به وجود آمده بود، و همچنین اوضاع «اعراب» اطراف مدینه- که طبق نصّ قرآن، «منافق» بودند بلکه در

«کفر و نفاق» از همه سخت تر بودند، و از همه سزاوارتر که حدود فرمانهای خدا را ندانند(۱)»- که با این رفتن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، آنها نیرومندتر شده بودند. زیرا مسلمانان پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به گلّه باران خورده ای می ماندند که در شب ظلمانی راه خود را گم کرده از هم پراکنده شوند؛ و در بین گرگهایی متجاوز، و درندگانی سخت زیانبار، و «مسیلمه کذاب»، «طلحه بن خالد دروغگو»، «سجاح دختر حارث»- آن زن دغلباز- و اصحابشان، که همه برای نابودی اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان به پاخاسته بودند؛ و بین «رومیان»، «قیصرها»، و «کسراها» که سخت در کمین بودند؛ و امثال این جُرثومه ها که با شدّت، کینه «محمد» و آل او و اصحابش را در دل گرفته بودند و با بغض و دشمنی به «اسلام» نگاه می کردند، گرفتار بودند.

این جناحها را که برشمردیم، همه می خواستند اساس «اسلام» را از ریشه درآورند، انتقام خود را بگیرند، قلب خود را تشقّی بخشند. آنها

*****

۱- سوره توبه (۹) آیه ۹۷.

{صفحه۳۰۱}

از پیش، نیروی خود را آماده کرده بودند، با سرعت و عجله می شتافتند، می دیدند که اوضاع یکسره به کامشان می شود، فرصت خوبی با رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرا رسیده است، تصمیم داشتند از این «فرصت» بهره گیرند و از این «درهم ریختگی» پیش از اینکه قدرت «اسلام» متمرکز گردد و نیرو و توانش باز پس آید، حداکثر استفاده را ببرند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) بین این دو خطر (عمل به تعهّدات خلافت، و جوّ ناسالم

که نابودی اسلام را دنبال داشت) قرار گرفته بود. طبیعی است، او «حقّ خود» را فدای «حیات اسلام» می کند، و «مصالح عموم مسلمانان» را مقدّم می دارد.

بنابراین، قطع شدن نزاع و برطرف شدن اختلاف بین او و بین «ابوبکر»، فقط به خاطر «حفظ دین» و علاقه به «بقای حوزه مسلمین» بود. او و اهلبیتش همه، وسائر دوستانش از «مهاجر» و «انصار»، به این خاطر شکیبائی ورزیدند، امّا در حالی که گویا در چشمشان خاشاک و در گلویشان استخوان گرفته بود. سخنان آن حضرت پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در طول مدّت حیاتش به همین معنی صراحت دارد و «اخبار» در این باره از طریق عترت پاک علیه السلام «متواتر» است.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به الاحتجاج (طبرسی) ج۱ و ۲ ط نجف، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج ۲۸ باب ۴ ص ۱۷۵ و بعد از آن، تلخیص الشافی (شیخ طوسی) ج۳ ص۴۷- ۵۷ ط الآداب، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۳۰۶۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و به پانوشتهای ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵ نیز مراجعه نمایید!

اما رئیس انصار «سعد بن عباده» با هیچکدام از «ابوبکر» و «عمر» ابداً صلح نکرد و در هیچیک از جماعتهای آنان نه در «عید» و نه در «جمعه» حاضر نشد؛ به اوامر آنها گوش نمی داد و اثری برای امر و نهی آنها قائل نمی شد تا اینکه در زمان زمامداری خلیفه دوم در «حوران» (سرزمین «شام») او را ترور کردند و انتشار دادند که «جن» او را

کشته است(۱)! وی سخنی در «سقیفه» و بعد از آن دارد، که نیازی به ذکر آن نیست.(۲)

*****

۱- سعد بن عباده- ابوثابت- از کسانی است که در «بیعت عقبه» وجود داشته و در «بدر» و نبردهای غیر بدر نیز بوده است. او رئیس و سرپرست طایفه خزرج، زعیم، مرد سخاوتمند و بزرگ انصار بود.

- در رابطه با عدم بیعت وی با ابوبکر، رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۲۲، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۲ ص۴۰، الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج۲ ص۳۰، العقد الفرید (ابن عبد ربّه) ج۴ ص۲۵۹ و ۲۶۰ ط لجنه التألیف والنشر مصر، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۱۰، مروج الذهب (مسعودی) ج۲ ص۳۰۱، اسدالغابه (ابن اثیر) ج۲ ص۲۸۴ و ج۳ ص۲۲۲، ۲۲۳ و ۳۳۱، الکامل (ابن اثیر) ج۳ ص۳۳۱، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۱۰ و ۱۱ نصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۱۸ - ۲۲۲، الکامل (ابن اثیر) ج۲ ص۳۲۸ و ۳۳۱ والامامه والسیاسه (ابن قتیبه دینوری) ج۱ ص۱۰.

{صفحه۳۰۳}

امّا یاران او مانند «حباب بن منذر»(۱) و غیر او از «انصار»، با شدّت و زور، سرفرود آوردند و به وسیله قدرت، تسلیم گردیدند.(۱)

آیا عمل به مقتضای ترس از «شمشیر» و یا تهدید به «سوزاندن با آتش»(۲) ایمان به «عقد بیعت» می شود؟! و مصداق آن «اجماع» می

*****

۱- حباب بن منذر از بزرگان و رؤسای انصار و شجاعان آنها بود. وی در جنگهای «بدر» و «احد» و دیگر نبردها شرکت داشت. او رئیس خزرج و سرپرست آنها و از سخاوتمندان انصار و زعیمشان، به شمار می آمد.

- رجوع کنید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه)

ج۱ ص۵و۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۸ و ۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۲۰ والکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۳ ص۳۲۹ و ۳۳۰.

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۹، ۱۱، ۱۹، ۴۰، ۴۷، ۴۸ و ۴۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۳- تهدید آنها علی علیه السلام را به اینکه خانه و افراد خانه را آتش می زنیم، متواتر و قطعی است.

- رجوع کنید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه دینوری) ج۱ ط مصطفی محمد مصر، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج۴ ص۲۵۹ و ۲۶۰ ط لجنه التألیف والنشر مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۴۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۰۲ والملل والنحل (شهرستانی) در حاشیه الفصل (ابن حزم) ج۱ ص۷۳ ط مصر، و در کتاب عبدالله بن سبأ (علّامه عسکری) ج۱ ص۱۰۸ از: انساب الاشراف (بلاذری) ج۱ ص۵۸۶، تاریخ (ابن شحنه) ص ۱۶۴ در حاشیه الکامل (ابن اثیر) ج۷، و در الغدیر (علّامه امینی) ج۷ ص۷۷ از: تاریخ (ابی الفداء) ص ۱۵۶ و اعلام النساء (عمر رضا کحاله) ج۳ ص۱۲۰۷.

و در رابطه با تأسف ابوبکر بر این موضوع رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج۳ ص۴۳۰ ط دارالمعارف مصر، مروج الذهب (مسعودی) ج۲ ص۳۰۱، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۱۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۵۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والعقد الفرید (ابن عبد ربه) ج۴ ص۲۶۸ط لجنه التألیف والنشر. و در کتاب عبدالله بن سبأ (علّامه عسکری) ج۱ ص۱۰۶ از: کنزالعمال (متقی هندی) ج۳ ص۱۳۵، منتخب الکنز (متقی هندی) حاشیه

مسند احمد بن حنبل ج۲ ص۲۷۱، الأموال (ابوعبیده) ص ۱۳۱، لسان المیزان ج۴ ص۱۸۹، ترجمه ابی بکر از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی)، و تاریخ (ذهبی) ج۱ ص۳۳۸.

{صفحه۳۰۵}

حق جو

چگونه ممکن است «صحابه» نَصّی در مورد «امامت علی علیه السلام» شنیده باشند ولی از آن عُدول نمایند؟!

اهل سنّت «صحابه» را از «مخالفت» با ظواهر اَوامر و نواهی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم منزّه می دانند و جز «تعبّد» به دستورات آن حضرت را بر آنان جایز نمی شمارند. بنابراین، چگونه امکان دارد نصبّی در مورد «امامت علی علیه السلام» شنیده باشند ولی از آن عدول نمایند، آنهم نه یک بار، بلکه سه بار؟!

{صفحه۳۰۶}

حق شناس

۱– توضیحی بر «عُدول صحابه» از بعضی «نُصوص»

۱- شرح حال و تاریخ زندگی بسیاری از صحابه نشان می دهد که آنها «متعبّد به نصّ» بوده اند امّا آن نُصوصی که مخصوص «مسائل تعبّدی» و مختصّ به «شئون اُخروی» باشد همانند نصّ بر روزه ماه رمضان، رو به قبله بودن هنگام نماز، تعداد نمازهای واجب یومیّه، عدد رکعتهای هرکدام، کیفیّت انجام آنها، نصّ بر اینکه طواف اطراف خانه خدا هفت شوط است... و امثال اینها که مخصوص منابع اُخروی و جهان دیگر است.

امّا آنچه متعلّق به «سیاست» بود همچون «حکومت» و «امارت» جایی را به شخص معیّنی سپردن، تدبیر امور «دولت»، پایه ریزی شئون «مملکت» و تجهیز «سپاه»، ... در این موارد، متعبّد به آن نبودند و التزام به نصوص آن را در جمیع احوال، و عمل به مقتضای آن را لازم نمی دانستند، بلکه برای خود نیز محلّ «بحث و گفتگو» و مجال برای «نظر

{صفحه۳۰۷}

۲– دلیل باز نشستن «امام علی علیه السلام» از گرفتن حقّ خود

و اجتهاد» می دیدند؛ یعنی اگر در نظرشان عمل بر «خلاف نصّ»، کیان آنها را بالا می بُرد و یا به ریاست و حکومتشان نفع می بخشید، آن «خلاف» را مرتکب می شدند.

در مورد «خلافت»، گمانشان بر این معنی غلبه داشت که «عرب» تسلیم «علی علیه السلام» نمی شود و متعبّد به «نصّ خلافت» نمی گردد، زیرا او پشت «عرب» را در راه خدا خَم کرده، خون او را در راه «اعلاء کلمه حق» با شمشیرش ریخته، و در راه

«نصـرت و یـاری حق» و مبـارزه در راه آن، نقـاب از چهره برکنـار زده بود تـا آنکه علی رغم خواسـته کافران، «آیین خداونـد» غالب و آشکار گردید؛ بنابراین، آنها جز با زور، مطیع وی نخواهند شد،

و جز به وسیله قدرت، در قابل «نصّ» خاضع نخواهند گردید.

«عرب»- براساس عادت خود در چنین مواردی- «علی علیه السلام» را فردی می دانستند که باید انتقام خونهائی را که «اسلام» ریخته، از او گرفته شود، زیرا پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در قبیله اش- در نظر عرب- کسی که استحقاق گرفتن انتقام آن خونها را از او داشته باشند غیر از «علی علیه السلام» نبود، چرا که آنها انتقام خونهای ریخته شده را از فرد سرشناس طائفه و شخص برتر قبیله می گرفتند، و «علی علیه السلام»- بدون چون و چرا- فرد نمونه «بنی هاشم» و برترین شخصیّت آنها پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود؛ لذا «عرب» برای او نقشه کشید، امور را بر وی دیگرگون کرد، کینه و بغض او و ذریّه اش را در دل پنهان داشت، به هر عنوان که توانستند به

{صفحه۳۰۸}

او حمله کردند، و بالأخره، آنچه انجام دادند گذشت، امّا فضا را پر کرد و مصیبتهای مربوط به او آسمان و زمین را فرا گرفت.

همچنین، «قریش» خصوصاً، و «عرب» عموماً، از «علی علیه السلام»- به خاطر سختگیریش بر دشمنان خدا، و نبرد و کشتارش با کسانی که از حدود خدا تجاوز، و یا حرکتهای الهی را هتك می نمودند- انتقام گرفت. «عرب» از امر به معروف و از نهی از منکرش در هراس بود، از عدالتش بین رعیّت و از رعایت مساوات او در تمام قضایا بین مردم، وحشت داشت. نه کسی می توانست از او چشم طمی داشته باشد و نه خاطرخواهی کسی در او اثر می گذاشت.

نیرومند در پیشگاه او ذلیل بود تا «حق» را از او بستاند، و ضعیف در نزد وی قوی و عزیز بود تا حقّش را بگیرد.

بنابراین، چگونه امکان داشت که از روی رغبت و علاقه در برابرش خضوع کننـد؟! در حالی که قرآن درباره آنها می فرمایـد: «آنها در کفر و نفاق شدیدترند و سزاوارترند که حدود آنچه را خداوند نازل فرموده ندانند(۱)». و نیز می فرماید: «عدّه ای از «مردم مدینه» هستند که سخت در «نفاق» فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما آنها را می شناسیم.»(۲) و در میان آنها افرادی جاسوس و کینه ورزند که از هرگونه شرّ و فسادی در مورد مسلمانان

*****

۱-سوره توبه (۹) آیه ۹۷.

۲- سوره توبه (۹) آیه ۱۰۱.

کوتاهی نمی کنند.

و باز، «قریش» و سایر «عرب» بر او «حَسَد» می بردند که خداوند آن مقدار از فضل خود بر او بخشیده به گونه ای که به مرحله ای از «علم» و «عمل» در پیشگاه خداوند و پیامبران و صاحبان خرد رسیده که همسالان و اقران از رسیدن به آن مقام عاجزند، و همبستگان و همردیفان او از رسیدن به آن موقعیّت نومیدند. با سوابق و خصائصش، از ناحیه خدا و رسولش به مقام و منزلتی دست یافته که گردنهای آرزو به آن سو کشیده می شد، و طمع ها برای رسیدن به «مادون» مقامش به تلاش و تکاپو می افتاد.

بـدین جهـات بود که «عقربهـای حسـد» در قلوب «منافقـان» به جُنب وجوش افتـاد، و بر «نقض عهـد و پیمـان» وی افراد فـاسق، «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» اتّحاد کلمه پیدا کردند. لذا «نصّ پیامبر صلّی الله علیه و آله و

سلّم» را پشت سر گذاشتند و آن را سخت به دست فراموشی سپردند.

همچنین، «قریش» و سایر «عرب» خوشحال بودند که «خلافت» در قبائل آنها به نوبت می گردد، و طمع آنها در این راه به کار افتاده بود. به این قصد، بر «نقض عهد» پرداختند و همّت خود را در «شکستن پیمان» به کار انداختند، دست به دست هم دادند که «نص» را فراموش کنند، با هم «بیعت» کردند که آن را به هیچوجه به یاد نیاورند، و «اجماع» کردند که از همان روز اوّل، «خلافت» را از «ولیّ منصوص از جانب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم»، منصرف سازند. لذا، آن را به «انتخاب» گذاردند تا برای هر

{صفحه ۳۱۰}

کدام از قبائل، آرزوی رسیدن به آن- گرچه پس از مدّتی- فراهم باشد.

اگر به «نصّ» متعبّد می شدند و «علی علیه السلام» را پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مقدّم می داشتند، «خلافت» از «عترت پاک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» بیرون نمی رفت، چرا که در «روز غدیر»- و در موارد دیگر- «اهلبیت» را «همردیف و قرین قرآن» قرار داده بود و آن دو را تا رستاخیز «پیشوای صاحبان عقل» گردانیده بود، امّا «عرب» نمی توانست خلافت را منحصر در خاندان خاصّی ببیند، به ویژه که چشم همه قبائل به سوی آن دوخته شده بود و افرادی از تمام طوائف، در این راه، یکدیگر را حمایت می کردند.

و نیز، کسی که تاریخ «قریش» و «عرب صدر اسلام» را خوب مطالعه کند می داند که آنها در برابر «نبوّت بنی هاشم» خاضع نشدند مگر زمانی که در

هم شکستند و پس از آنکه قوّه و قدرتی برایشان باقی نماند؛ پس چگونه تن به قبول «اجتماع نبوّت و خلافت در بنی هاشم» می توانند بدهند؟ چنانکه «عمر بن خطاب» هم- در گفتگویی که بین او و «ابن عباس» در گرفت- به این مطلب اشاره کرده، گفت: «قریش حاضر نبود نبوّت و خلافت- هردو- در بین شما باشد».(۱)

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۵۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۳ ط دار صادر و تاریخ (طبری) ج۴ ص۲۲۳ ط دارالمعارف مصر.

{صفحه۳۱۱}

۲- «سَلَف صالح» امکان نیافتند که آنان را بر «تعبّد به نصّ» وا دارند از ترس اینکه اگر در «تعبّد به نص» اصرار ورزند و مقاومت به خرج دهند از «اسلام» برگردند. و نیز از سرانجام بد «اختلاف» وحشت داشتند، خصوصاً که با مرگ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، «نفاق» خود را آشکار ساخته بود و شوکت و قدرت «منافقان» بالا گرفته بود؛ کافران در طغیان، ارکان دین متزلزل، و قلوب مسلمانان از جا کنده شده بود؛ «مسلمین» پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم همچون گوسفندان باران زده در شب تیره زمستانی شده بودند که بین گرگهایی متجاوز و درندگانی زیانبار قرار گرفته باشند؛ طائفه های از اعراب، «مرتد» شده بودند و گروهی دیگر تصمیم بر «ارتداد» داشتند- چنانکه قبلاً توضیح دادیم.

«علی علیه السلام» در چنین موقعیّتی، از اظهار اراده و تصمیم برای قیام به امور مردم، وحشت داشت؛ ترس از بالا گرفتن «فتنه» و «فساد» و «به هم ریختن فوری نظام و سامان مسلمین»،

زیرا روحیه مردم آنچنان بود که توصیف کردیم؛ «منافقان» به گونه ای بودند که یادآور شدیم؛ آنها سرانگشت را از سر «غیظ» و «خشم» به دندان می گزیدند؛ «اهل ردّه» و «مرتدّان» به آن نحو که توضیح دادیم؛ و «ملّتهای کفر» بدان ترتیب که در پیش آوردیم؛ «أنصار» با «مهاجران» از در «مخالفت» بیرون آمده بودند و از آنها جدا شده بودند، «انصار» می گفتند: «یک زمامدار از ما

و یکی از شما(۱)» و ...

در چنین هنگامه ای، توجّه آن حضرت به «امر دین» وی را از توجّه به «خلافت» بازداشت؛ او را واداشت تا از «خلافت» کناره گیری کند چرا که می دانست دنبال «خلافت» رفتن موجب خطر برای «امّت» و نابودی «دین» خواهد شد؛ لذا، «بقای اسلام» و «مصلحت عموم مسلمانان» را بر «خلافت» مقدّم داشت، و از بدست آوردن «خلافت» خودداری نمود و «آخرت» را بر «دنیا» ترجیح داد.

ولی در خانه نشست، «بیعت» نکرد تا اینکه او را با «زور» و «جبر» برای «بیعت» بردند(۲) تا «حقّ» خویش را حفظ کند و در برابر کسانی که از او عُدول نموده اند «حجّت» داشته باشد. او اگر با اختیار و فوراً «بیعت» می کرد حجّتش تمام نبود و برهان روشنی نداشت. امّا با این عمل، بین «حفظ دین» و «حفظ حقّ خود» یعنی «خلافت و امارت مؤمنان» جمع نمود. این کار، دلالت بر اصالت رأی و درک، حلم و بردباری، وسعه صدر دارد.

راستی، کجا سراغ دارید شخصی از چنین موقعیّت بلند و امر پر

*****

۱- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج۴ ص۲۱۸، ۲۱۹ و ۲۲۰ ط دار المعارف مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)

ج۶ ص۶ و ۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و تاریخ (یعقوبی) ج۲ ص۱۰۲.

۲- رجوع کنید به العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج۴ ص۳۳۵ ط لجنه التألیف والنشر مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۳ ص۴۱۵ افست بیروت.

ارزشی- که خداوند آن را بالا-ترین موقعیّت دینی شمرده- دست بردارد؟!- البتّه نتیجه این عمل و اختیار این راه از میان «دو طریق»، سودمندترین و پرمنفعت ترین آنها بود، چرا که قرب و نزدیکی به خدای عزّوجل را به همراه داشت.

امّا «خلفای سه گانه» و دوستانشان «نُصوص خلافت» را- به خاطر جهاتی که در پیش گفتیم- «تفسیر و توجیه» نمودند. و هیچ تعجّبی از آنها در این موارد نیست؛ چرا که- برای شما روشن ساختیم- آنها هر نصّی که با «سیاست نصب امراء و فرماندهان»، «تدبیر امور دولت» و «برقراری شئون مملکت» ارتباط داشت، با «اجتهاد» خود می سنجیدند، و آن را «تفسیر و توجیه» می نمودند و شاید برای آنها به اندازه امور دینی- به همان معنی که گذشت- ارزش قائل نمی شدند؛ لذا، «مخالفت» با آنها برایشان آسان بود. و بعد از آنکه کارشان تمام شد و «زمام خلافت» را به دست گرفتند، با تصمیم جدّی آنها را به دست فراموشی سپردند و با کسانی که آن «نصوص» را یادآور می شدند و یا به آنها اشاره می کردند، با «شدّت» رفتار می نمودند. و چون زمانی که بر حفظ نظام توفیق یافتند؛ دین اسلام را نشر دادند؛ کشورهایی را فتح نمودند؛ به ثروت و قدرت دست یافتند؛ و خود را به شهوات آلوده نساختند، کارشان بالا گرفت؛ قدر و منزلشان بلند

گردید؛ مردم به آنها «حُسن ظن» پیدا کردند، و قلبها به آنان محبّت ورزید، مردم نیز در فراموش ساختن و از یاد بردن «نُصوص» در مسیر آنها گام برداشتند.

{صفحه۳۱۴}

پس از آنها، «بنی امیه» آمدند، همانها که نظری جز از بین بردن «اهلبیت علیه السلام» و گرفتن تشفّی قلب خود از آنها نداشتند... امّا با تمام این وضع، نصوص صریح و صحیحی به ما رسیده که- برای اثبات «حق»- ما را کفایت می کند.

{صفحه۳۱۵}

حق جو

درخواست مواردی که «متعبّد» به «نصّ» نشده اند

سخنان اخیرت در تقریب و توضیح آنچه ما بعید می شمردیم معجزه کرده! و در مجسّم ساختن مباحث به آشکارترین صورت، انسان را به حیرت می اندازد! پاک و منزّه است آنکس که شاخه های درخت بُرهان را برایت نرم، و کلیدهای بیان را تسلیم تو ساخته است.

ای کاش به «مواردی که به نصوص صریح، متعبّد نشده اند» اشاره می کردی! تا دلیل محکم آن، آشکار و راه صاف و مستقیم، روشن گردد. بنابراین، من از شما درخواست دارم آنچه در سیره و شرح زندگی آنها آمده و در «کُتُب اخبار» از «طُرُق اهل تسنّن» نگاشته شده، تفصیلاً بیاورید.

{صفحه۳۱۶}

حق شناس

۱- «مصیبت روز پنجشنبه»

۱- مواردی که متعبّد به «نصّ» نشده اند بیش از آن است که احصاء شود(۱)! از میان همه، توجه به مصیبت روز پنجشنبه که از مشهورترین قضایا و بزرگترین مصیبتها است- کفایت می کند.

اصحاب و نویسندگان «صحاح» و سائر نویسندگان «سُنَن» همه این جریان را نقل کرده اند. و نویسندگان «سِیَر» و «اخبار» همگی آن را آورده اند.

از جمله، «بخاری» با سند خود، از «ابن عباس» نقل نموده:

به هنگام احتضار پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عدّه ای از مردان از جمله «عمر بن الخطاب» در خانه آنحضرت بودند، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «هَلُمَّ! اَکتُب

*****

۱- برای آگاهی به حدود یکصد مورد از مواردی که متعبد به نص نشده اند رجوع کنید به کتاب النص والاجتهاد علّامه سیّد شرف الدین موسوی عاملی) و یا ترجمه فارسی آن با عنوان «اجتهاد در مقابل نص».

{صفحه۳۱۷}

۲- علّت عدول پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از آنچه آنها را امر کرده بود.

لَکُم کِتاباً لا تَضِلّوا بَعدَهُ» (بیائید! تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.) «عمر» گفت: «درد بر او غلبه کرده، قرآن نزد شما است، کتاب خدا ما را کفایت می کند.» بین افراد اختلاف افتاد، به نزاع و مخاصمه کشید، بعضی می گفتند: نزدیک شوید! تا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نوشته ای برایتان بنویسد که پس از آن گمراه نگردید، و بعضی گفته «عمر» را تکرار می کردند. پس آنگاه که «سر و صدا» و «اختلاف» نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بالا گرفت به آنها فرمود: «برخیزید!».

«ابن عباس» همواره این سخن را می گفت که: «مصیبت»، «تمام مصیبت» آن وقتی بود که با

اختلاف و سر و صدایشان بین پیامبر و بین آنچه می خواست برای آنها بنویسد حائل شدند.

این حدیث، از احادیثی است که در «صحّت» و «صُدور» آن، هیچ جای سخن و تردید نیست. «بخاری» آن را در چند جای صحیح خود نقل نموده و «مسلم» در صحیح خود آن را آورده است. «احمد» در «مُسند» از «ابن عباس» و همچنین سائر نویسندگان «سنن و اخبار» آن را نقل نموده اند،(۱) امّا در نقل آن- چون نقل به معنی کرده اند- تصرّف نموده اند، زیرا لفظ اصلی که از «عمر» صادر شده، این بوده:

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المرضی باب قول المریض «قوموا عنی» ج۷ ص۱۵۶ ط محمدعلی صبیح و ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) در آخر کتاب الوصیه ج۱۱ ص۹۵ ط مصر با شرح نووی، مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۳۵۶ ح۲۹۹۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر.

{صفحه۳۱۸}

«اِنَّ النَّبِیَّ یَهجُرُ» (پیامبر هذیان می گوید)! امّا آنها بدینگونه آورده اند: «اِنَّ النَّبِیَّ قَد غَلَبَ عَلَیهِ الوَجَعُ» (درد بر پیامبر غالب شده است). این تصرّف به خاطر تهذیب عبارت و کاستن از استهجان آن بوده است.

دلیل این سخن، مطلبی است که «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» در کتاب «سقیفه» از «ابن عباس» آورده که: به هنگام احتضار پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، در خانه مردانی بودند، «عمر بن خطاب» جزو آنان بود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «دوات و صفحه ای بیاورید! تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از من هرگز گمراه نگردید»، «عمر» در این موقع کلمه ای گفت که معنی اش این است:

«درد بر پیامبر غلبه کرده است»، سپس اضافه کرد: «حَسبُنا کِتابُ الله» (کتاب خدا ما را کفایت است.) افرادی که در خانه بودند اختلاف و نزاع نمودند، بعضی می گفتند: بیاورید و نزدیک آیید! تا پیامبر برای شما بنویسد، و بعضی گفته «عمر» را تکرار می کردند. پس آنگاه که «حرفهای ناروا» و «اختلاف» زیاد شد، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خشمگین گردید و فرمود: «قُومُوا!» (از نزد من برخیزید!)(۱)

به روشنی می یابید که «معارضه عمر» را نقل به معنی نموده اند نه عین لفظ آن. و آنچه می تواند شما را به این گفته راهنمائی کند این مطلب است: محدّثاتی که نام شخص مخالف را نیاورده اند به عین لفظ

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۵۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

«معارضه» تصریح کرده اند.

«بخاری» در صحیح خود، از «ابن عباس» آورده که: «یَومُ الخَمیسِ وَما یَومُ الخَمیس!» (روز پنجشنبه، چه روز پنجشنبه ای!) آنگاه «ابن عباس» آنقدر گریه کرد که سنگ ریزه های جلویش تر شد، سپس اضافه کرد: روز پنجشنبه، درد بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم سخت گرفت، فرمود: «کاغذی بیاورید! تا برای شما نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» آنگاه به «نزاع» پرداختند- در حالی که نباید در پیش پیامبر «نزاع» نمود- در این وقت گفتند: «هَجَرَ رَسُولُ اللهِ» (پیامبر عقلش را از دست داده)! پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «دَعُونی فَالَّذی اَنَا فیهِ خَیرٌ مِمَّا تَدعُونی اِلَیهِ» (مرا واگذارید! در همین حالی که هستم برایم بهتر است تا آنچه مرا

بـه آن می خوانیـد.) و پیـامبر بـه سـه چیز هنگـام مرگ وصـیّت کرد، فرمـود: مشـرکان را از «جزیره العرب» اخراج نماییـد! به هیئتهائی که به مدینه می آیند آنطور که من جایزه می دادم جایزه دهید! (راوی گفته است:) سومی را فراموش نموده ام.

این حدیث را «مُسلم» در صحیح خود، آورده و «احمد» در «مُسند» از «ابن عباس» نقل نموده است. سائر محدّثان نیز آن را نقل کرده اند.(۱)

*****

۱- رجوع کنیـد به صـحیح (بخاری) کتاب الجهاد والسـیر باب جوائز الوفد ج۴ ص۸۵ ط مطابع الشـعب، صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج۱۱ ص۸۹- ۹۴ ط مصـر با شـرح نووی، مسـند (احمد بن حنبل) ج۳ ص۲۸۶ ح۱۹۳۵ (با سـند صحیح) و ج۵ ص۴۵ ح۳۱۱۱ ط دار المعارف مصر.

{صفحه ۳۲۰}

«مسـلم» در کتـاب صـحیح خـود، از طریق دیگری نیز از «ابن عبـاس» آن را روایت کرده که گفت: «روز پنجشـنبه، امّـا چه روز پنجشـنبه ای!»- سـپس اشـک از چشـمش جـاری گردیـد و دانه های آن همچون دانه های لؤلؤ به بنـد کشـیده، از گونه هایش سرازیر گردیده، گفت:- پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «دوات و کتف گوسفندی، یا لوح و دواتی بیاورید! تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» امّا گفتند: «اِنَّ رَسُولَ الله یَهجُرُ» (رسول خدا هذیان می گوید)!(۱)

کسـی که در اطراف این «مصیبت بزرگ»، در «صحاح» به مطالعه و تحقیق پردازد، می داند اوّل کسی که آن روز گفت: «هَجَرَ رَسُولُ اللهِ» (رسول خـدا هـذیان می گویـد.)! فقـط «عمر» بوده است، پس از او، دیگران- که همان نظریه او را داشـته انـد- این حرف را تکرار کرده اند؛ زیرا در

حدیث نخست توجّه نمودی که «ابن عباس» گفته: افرادی که در خانه بودند به «جدال و گفتگو» پرداختند، بعضی می گفتند: نزدیک شوید (و کاغذ بیاورید!) تا پیامبر برایتان نوشته ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید، و بعضی گفته «عمر» را می گفتند، یعنی می گفتند: «پیامبر هذیان می گوید»!(۲) در روایتی که «طبرانی»- در کتاب «اوسط»- از

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج۱۱ ص۹۴- ۹۵ ط مصر با شرح نووی، مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص۱۱۶ ح۳۳۳۶ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، تاریخ (طبری) ج۳ ص۱۹۳ ط مصر والکامل (ابن اثیر) ج۲ ص۳۲۰.

۲- در رابطه با «مصیبت روز پنجشنبه» غیر از مدارک گذشته رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب العلم ج۱ ص۳۹ ط مطابع الشعب و صحیح (بخاری) کتاب النبی الی کسری و قیصر باب مرض النبی و وفاته ج۶ ص۱۱ ط مطابع الشعب و تاریخ (طبری) ج۳ ص۱۹۲-۱۹۳ و صحیح (بخاری) کتاب الجزیه باب اخراج الیهود من جزیره العرب ج۴ ص۶۵-۶۶ افست دارلکفر بر ط استامبول و صحیح (بخاری) کتاب الاعتصام بالکتاب والسنه باب کراهیه الخلاف ج۸ ص۱۶۱ افست دارالفکر بر ط استامبول شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۱۳۳ افست بیروت بر ط ۱ مصر، الملل والنحل (شهرستانی) ج۱ ص۲۲ ط بیروت والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۲۴۲-۲۴۴.

و در رابطه با سخن عمر بن خطاب که گفت: «پیامبر هذیان می گوید»! رجوع کنید به تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی ص ۶۲ ط الحیدریه و سرّالعالمین و کشف ما فی الدارین (ابو حامد غزالی) ص۲۱ ط مطبعه النعمان.

{صفحه۳۲۱}

«عمر» آورده، آمده است: هنگامی که پیامبر مریض

شـد، فرمود: «صـفحه و دواتی برایم بیاوریـد! تا مطلبی برایتان بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه نشویـد.» زنان از پشت پرده گفتند: مگر نمی شـنوید پیامبر چه می گوید؟!- «عمر» می گوید:- گفتم: شما همان زنان اطراف «یوسف» هستید، هرگاه پیامبر مریض می شود چشـمان خود را می فشاریـد و هرگـاه بهبودی می یابـد به گردنش سوار می شویـد. پیـامبر فرمود: «آنها را رها کن! که از شما بهترند» (دَعُوهُنَّ فَاِنَّهُنَّ خَیرٌ مِنکُم)(۱)

ملاحظه می فرمایید که در اینجا، «متعبّد» به «نصّ» نشدند. اگر به آن

*****

۱- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۴۲۳- ۴۲۴ و کنزالعمال (متقی هندی) ج۳ ص۱۳۸ ط۱.

متعبّد بودند، از گمراهی در امان می ماندند. وای کاش به عدم امتثال دسـتورش اکتفا می کردند و قول آن حضرت را رد نمی نمودند که: «حَسبُنا کِتابُ اللهِ» (کتاب خدا ما را کافی است). گویا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم موقعیّت کتاب خدا در میان آنها را نمی دانسـته! و یا آنها از پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم به خواصّ و فوائد قرآن آگاهتر بودند! ای کاش به همه اینها اکتفا می کردنـد و او را با آنچنان کلمه ای ناراحت نمی کردنـد که: «رسول خـدا هـذیان می گوید»! در صورتی که در حالت احتضار بین آنها افتاده بود.

آه! چه کلمه ای در پایان زندگی و وداع با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند!!

گویا- با عمل نکردن به این «نصّ» و کتاب خدا را کافی دانسـتن- نشنیده بودند که قرآن، شبانه روز، فریاد می زند: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُم عَنهُ

فَانتَهُوا» (آنچه پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی نمود اجتناب ورزید)(۱) و گویا هنگامی که گفتند: «پیامبر هذیان می گوید»! این آیات را نخوانده بودند که می فرماید: «این سخن فرستاده ای کریم است، نیرومند، و در پیشگاه صاحب عرش منزلت دارد، مُطاع است و امین، صاحب شما مجنون و دیوانه نیست.»(۲)

و نیز گویا این آیات را قرائت نکرده بودند که: «این قول فرستاده ای است کریم، نه قول شاعر، چه کم ایمان دارید! و نه قول کاهن، چقدر کم متذکّر می

*****

۱- سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

۲- سوره تکویر (۸۱) آیات ۱۹-۲۲.

{صفحه۳۲۳}

گردید! تنزیلی است از ناحیه پروردگار عالمیان.»(۱)

و نیز گویا مطالعه نکرده بودند که می فرماید: «صاحب شما گمراه نشده و در بیراهه نیست، و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، آنچه می گوید به او وحی شده، فردی نیرومند و قوی به او تعلیم داده است.»(۲)

و گویا دیگر «آیه های روشن»، امثال این آیات را نشنیده اند که تصریح دارد وی «معصوم» است و سخنانش از «هذیان» و از «کلماتِ بدون فکر» پیراسته است. علاوه، «عقل»، خود مستقلاً دلالت بر «عصمت» وی می کند که «پیامبر» هرگز «بیهوده» نمی گوید.

امّا «حقیقت» این است که آنها می دانستند آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم می خواهد «عهد و پیمان خلافت» را محکمتر کند و «نصّ بر وصایت و خلافت علی علیه السلام بالخصوص و بر ائمّه عترت علیه السلام به طور عموم» را موکّد سازد. لذا، او را از این کار بازداشتند- چنانکه «عمر بن خطّاب» در بحث و گفتگوئی که بین او و

«ابن عباس» در گرفته- به آن، تصریح کرده است.(۳)

*****

۱- سوره حاقه (۶۹) آیات ۴۰-۴۳.

۲- سوره نجم (۵۳) آیات ۲-۵.

۳- در رابطه با اعتراف عمر- به اینکه او از آن نوشته جلوگیری کرد تا پیامبر حکومت را برای علی قرار ندهد- رجوع کنید شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید معتزلی) ج۱۲ ص۷۹ سطر ۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.- پانوشت ۴۲۰ و متن آن را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۳۲۴}

شما هرگاه در این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم: «ایتُونی اَکتُب لَکُم کِتاباً لَن تَضِلّوا بَعدَهُ» (بیائید! تا برایتان مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید) و در فرموده او در «حدیث ثقلین» دقت فرمایید که فرموده: «اِنّی تارِکٌ فیکُم ما اِن تَمَسّکتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی اَهلَ بَیتی» (من در بین شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسّک جوئید هرگز گمراه نمی شوید.: «کتاب خدا»، و «عترتم= اهل بیتم»(۱))، می یابید که هدف این «دو حدیث» یکی است و آن اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در همان حال بیماریش می خواسته تفصیل آنچه در «حدیث ثقلین» بر آنها واجب فرموده، بنویسد.

۲- امّا چرا آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم از نوشتن صرفنظر فرمود؟ به این خاطر بود که پس از صدور آن سخن از آنان، وی ناچار شد صرفنظر کند، زیرا پس از آنچنان سخنی، اثری برای نوشته جز «فتنه و اختلاف» پس از وی باقی نمی ماند و در این باره به «نزاع» پرداخته می شد، «بحث و گفتگو» درمی گرفت که آیا آنحضرت در این نوشته اش العیاذ

بالله! «هذیان» و مطلبی دور از عقل گفته یا نه؟ همانگونه که «اختلاف» کردند و این سخنان ناروا را پیش چشمش گفتند!! در آن روز بیش از این برای آنحضرت چاره ای نبود جز اینکه بفرماید: «از کنارم برخیزید!» و اگر اصرار در نوشتن می فرمود، آنها نیز در اینکه وی «هذیان» می گوید پا

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲، ۳، ۴ و ۵ و مدارک فراوانی که در آنجاها بدان اشاره شده است.

{صفحه۳۲۵}

فشاری و لج می کردند و طرفداران آنها در اثبات دیوانه شدن پیامبر در آخر عمرش- نَعوذُ الله!- سخت به تلاش می افتادند، کتابهائی می نوشتند، و طومارهائی را در ردّ نوشته پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ردّ کسی که به آن «احتجاج و استدلال» می کرد، می نگاشتند.

به این خاطر بود که «حکمت بالغه» آن حضرت اقتضا کرد، از نوشتن صرفنظر کند تا این «مخالفان و اولیاء آنها» بابی را در طعن بر «نبوّت» نگشایند- نَعوذُ بِاللهِ وَ بِهِ نَستَجیر!

از طرفی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می دید که «علی و دوستانش»- که قلبی پاک دارند- در برابر مضمون آن نوشته، خاضعند، چه بنویسد و چه ننویسد. دیگران هم به آن عمل نمی کنند و آن را معتبر نمی شمارند. بنابراین، «حکمت»- در چنین وضعی- اقتضای ترک و عدم نوشتن آن را داشت، زیرا پس از آن «معارضه» و «اختلاف»، اثری جز «فتنه» نمی توانست داشته باشد. این «حقیقت» بر کسی پوشیده نیست.

{صفحه۳۲۶}

حق جو

۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»

۱- جائی برای «شبهه و ایراد» در آنچه ذکر کردید وجود ندارد؛ و راهی برای «شکّ و تردید» در آنچه از

آن بحث نمودید، یافت نمی شود.

۲- درخواست سائر موارد

۲- لطفاً، سائر مواردی که «صحابه» متعبّد به «نُصوص» نشده اند، بیاورید!

{صفحه۳۲۷}

حق شناس

سَرّیه اسامه

خداوند به تو عزّت بخشد! به من امر فرمودی سائر مواردی را که اصحاب «نظریّه خود» را بر «تعبّد به اوامر مقدّس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» مقدّم داشته اند، برایتان بیان نمایم.

کافی است «سریّه اسامه بن زید بن حارثه» را برای جنگ با «روم» مطالعه فرمائی که آخرین سریّه های زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است. سریّه ای که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سخت به آن اهمیّت می داد. اصحابش را بر آمادگی برای آن فرمان داد، آنها را در این راه تحریص نمود و شخصاً آنها را مجهَّز ساخت تا عزمشان محکم و همّتشان بالا گیرد. هیچکدام از وجوه «مهاجران» و «انصار»- همچون «ابوبکر»، «عمر»(۱)، «ابوعبیده»،

*****

۱- نویسندگان تاریخ، سیره و اخبار، اتفاق دارند که ابوبکر و عمر در لشکر بودند. و آن را- به طور مسلّم- در کتب خود آورده اند. این، از مطالبی است که در آن هیچ کس اختلاف ندارد.

- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۱۹۰، تاریخ (یعقوبی) ج۲ ص۷۴ ط بیروت، الکامل (ابن اثیر) ج۲ ص۳۱۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۵۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، سمط النجوم العوالی (عاصمی مکی) ج۲ ص۲۲۴، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۷ والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۳۹. و در کتاب عبدالله بن سبأ (علّامه عسکری) ج۱ ص۷۱ از: کنزالعمال (متقی هندی) ج۵ ص۳۱۲، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۴ ص۱۸۰،

انساب الاشراف (بلاذری) ج۱ ص۴۷۴ و تهذیب (ابن عساکر) ج۲ ص۳۹۱ در شرح حال اسامه.

«سعد» و امثال آنها- نبودند جز اینکه آنها را مهیّا، و به لشکرگاه فرستاد».(۱)

این جریان، چهار روز به آخر ماه صفر سال یازدهم مانده، واقع شد. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آنها را مجهّز ساخت و صبحگاه، «اسامه» را خواست، به او فرمود: «به سرزمینی که پدرت شهادت یافته، رهسپار شو و اسب را بر سرزمین آنها بتاز! من سرکردگی این سپاه را به تو دادم. و صبح هنگام، بر اهل «اُبنی»(۲) حمله

*****

۱- عمر به اسامه می گفت: «پیامبر از دنیا رفت در حالی که تو امیر من بودی.» این مطلب را عده ای از محدّثان و مورّخان نقل کرده اند.- رجوع کنید به السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج۳ ص۲۰۹، کنزالعمال (متقی هندی) ج۵ ص۲۴۱ ح۷۱۰ ط۲ والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۴۱.

۲- ابنی بر وزن «کُبرا» ناحیه ای از سرزمین «سوریه» است که بین «عسقلان» و «رمله» قرار داد و در نزدیکی «موته» است که «زید بن حارثه» و «جعفر بن ابی طالب»- که دارای دو بال در بهشت- در آنجا شهادت یافته اند.

بر و سخت محاصره شان نما! امّا آنچنان به سرعت حرکت کن که پیش از رسیدن خبر به آنها، به محلّ نبرد رسیده باشی! اگر خداوند به تو پیروزی داد در میان آنها کم بمان! همراه خود افراد وارد و کسانی که راه بلند هستند بردار! طلیعه داران و دیده بانان را از پیش بفرست!»

روز ۲۸ صفر، بیماری آن حضرت- که دیگر از آن بهبودی

نیافت- شروع شد، تب و سردرد، وی را فرا گرفت. صبح روز بیست و نهم، مشاهده فرمود که سپاه در حرکت «سستی» می کند. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شخصاً به میان سپاه رفت و آنها را تحریص و تهییج نمود. «پرچم» را با دست خود بست و به «اُسامه» داد تا حمیّتشان تحریک و عزمشان را محکم سازد، سپس خطاب به «اُسامه» فرمود:

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن! و هرکسی که به خدا کافر است از زمین برانداز!» «اُسامه» با پرچم بسته از «مدینه» خارج شد، آن را به دست «بُرَیده» سپرد و در «جرف» لشکرگاه زد. در آنجا نیز در حرکت «کُندی» کردند و حرکت ننمودند با اینکه آن فرمانها و تحریصات را از آنحضرت شنیده بودند و آن «نُصوص صریح» را در وجوب سرعت از وی مشاهده کرده بودند مانند این فرمان: «صبح هنگام بر اهل اُبنی حمله بر!»(۱) و همچون «در سیر،

*****

۱- رجوع کنید به المغازی «واقدی» ج۳ ص۱۱۷، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۱۹۰.

{صفحه ۳۳۰}

سرعت گیر تا پیش از رسیدن اخبار، به محلّ نبرد برسی!»(۱)

تعداد فراوانی از این «اوامر» وجود دارد که در آن «سریّه»، مورد عمل قرار ندادند.

و گروهی از آنان، بخشیدن «ریاست سپاه» به «اُسامه» را مورد طعنه قرار دادند- چنانکه پیش از آن، در مورد «امارتِ» پدرش نیز طعنه زدند و در آن باره، زیاد انتقاد و ایراد کردند- با آنکه دیده بودند پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم «امارت لشکر» را

به او سپرده و به او فرموده است: «ولا-یت و ریاست این سپاه را به تو سپردم»(۲) و دیده بودند که آنحضرت با بدن تب دار، با دست خودش «پرچم» را برای او بست، امّا همه آنچه دیده بودند، آنها را از طعنه زدن باز نداشته بود تا اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر طعنه زنان سخت خشمگین شد و- در حالی که سر خود را با قطیفه ای پیچیده بود و از درد و تب، رنج می برد- از خانه بیرون آمد تا آنان را از این «طریق خلاف» باز دارد.

*****

۱- رجوع کنید به المغازی (واقدی) ج۳ ص۱۱۱۷ و ۱۱۲۳، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۱۹۰.

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۱۵۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المغازی (واقدی) ج۳. ص۱۱۱۷، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۱۹۰.

{صفحه۳۳۱}

و این جریان، روز شنبه ده روز از ماه بیع الاوّل گذشته بود، و دو روز پیش از رحلت آنجناب، اتّفاق افتاد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم- با حالتی خشمگین- به میان آنان آمد و بر منبر رفت، خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس- چنانکه «نویسندگان اخبار» در نقل آن «اجماع» و اهل علم در صدورش «اتّفاق» دارند- فرمود:

«ای مردم! این چه سخنی است که از بعضی از شما در مورد «سپهداری اسامه» به من رسیده؟!

اگر هم اکنون در مورد امارت بخشیدنم به «اسامه» طعنه می زنید، پیشتر در مورد پدرش نیز طعنه زدید. سوگند به خدا! که او سزاوار «امارت و سپهداری» بود چنانکه پسرش نیز پس از وی بدان سزاوار است.»(۱)

آنگاه، آنها را در مبادرت به حرکت، «تحریص» فرمود. سپاهیان، آنحضرت را «وداع» می نمودند و به سوی لشکرگاه «جرف» رهسپار می شدند. و آنجناب همچنان آنها را در تعجیل، «تحریض» می نمود.

*****

۱- هرکدام از محدثان و سیره نویسان که این «سریه» را نقل کرده اند، جریان طعنه آنها در مورد «امارت اسامه» و اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به سختی خشمگین شد و در میان آنها برای توبیخشان آمد- به نحوی که ذکر کردیم- آورده اند و خطبه ای را که آنحضرت در این مورد خوانده نیز نقل کرده اند.

- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۱۵۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المغازی (واقدی) ج۳ ص۱۱۱۹، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره النبویه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۱۹۰.

{صفحه ۳۳۲}

بیماریش شدّت یافت و مکرّر می فرمود:

«سپاه اسامه را مجهّز سازید!»

«سپاه اسامه را حرکت دهید!»

«لشکر اُسامه را گسیل دارید!»

او این فرمانها را تکرار می کرد، امّا آنها در حرکت «کُندی» می ورزیدند! پس آنگاه که روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاوّل شد «اُسامه» از لشکرگاه به خدمت پیامبر مشرَّف شد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمان حرکت را صادر کرده فرمود: «با برکات و رحمت خدا حرکت کن!»(۱)

«اُسامه» با آن حضرت «وداع» نمود، به لشکرگاه رفت،

سپس همراه «عمر» و «ابوعبیده» بازگشت!!! هنگامی نزد آنجناب رسیدند که در «حال رحلت» بود، آنحضرت در همان روز وفات یافت- رُوحی وَ اَرواحُ العالَمینَ لَه الفِداء- و «سپاه اسامه» با «پرچم»، به مدینه طیّبه بازگشت!!!

بعداً، تصمیم گرفتند که فرمان حرکت به سوی این «نبرد» را- به تمام معنی- «لغو» کنند؛ در این باره با «ابوبکر» گفتگو کردند و سخت اصرار نمودند، با اینکه با چشم خود دیده بودند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چقدر در

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۱۶۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المغازی (واقدی) ج۳ ص۱۱۲۰، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۸، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۴۰ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ص۱۹۱.

{صفحه۳۳۳}

این معنی اهتمام داشت! عنایت کاملش در تعجیل و سرعت در حرکت را مشاهده نموده بودند، «نصوص متوالی» وی را در سرعت به سوی این «نبرد»- به گونه ای که پیش از اخبار برسند- همه را دیده و شنیده بودند؛ ملاحظه کرده بودند که آنحضرت شخصاً آنچه می توانست در این باره عمل کرد و در مجهّز ساختن «سپاه» کوشید، مطالب لازم را به «اُسامه» سپرد و با دست خود پرچمش را بست تا که هنگام احتضارش رسید به او فرمود: «با برکت خدا حرکت کن!»- چنانکه گفته شد.

همه آنها در باز کردن «پرچم» و باز داشتن «سپاه» از حرکت به سوی جنگ «اتّفاق نظر» داشتند و تنها «ابوبکر» از این کار ابا ورزید. پس آنگاه که دیدند او تصمیم بر گسیل داشتن سپاه دارد «عمر بن خطاب» پیش وی آمد

و از زبان «انصار» از او می خواست که «اُسامه» را عزل کنـد و دیگری را به جای او نصب نماید!! ولی او حاضـر نشد «اُسامه» را «عزل» کند و خواسـته آنان را قبول نماید؛ چنانکه در اصل گسـیل داشتن «سپاه» نیز پیشنهاد آنان را نپذیرفت و خواسته شان که «سپاه» را نفرستد، اجابت ننمود.

اصرار آنها به گونه ای بود که «ابوبکر» ناراحت شد، پرید و ریش «عمر» را گرفت و گفت: «مادرت به عزایت بنشیند و تو را بر روی زمین نبیند، ای پسر خطّاب! «پیامبر» او را «امیر» قرار داده، تو مرا امر می کنی که او را «عزل»

{صفحه۳۳۴}

نمایم؟!»(۱)

پس آنگاه که «سپاه» حرکت داده شد- در حالی که نمی خواستند چنین شود- «اسامه» با سه هزار نفر جنگجو که هزار نفر آنها سوار بودنـد، حرکت نمود. گروهی از همـان کسانی که «پیامبر» آنها را مجهّز ساخته بود، «تخلّف» ورزیدنـد و با «اُسامه» نرفتند در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده بود:

«لشکر اُسامه را مجهّز سازید!»

«نفرین و لعنت خدا بر کسی که از سپاه اُسامه تخلّف ورزد!»(۲)

شما خوب می دانید که آنها در مرحله نخست، در حرکت «کُندی» کردند، و در مرحله دوم، از سـپاه «تخلّف» ورزیدند، تا پایه های سیاستشان محکم و ستونهای آن را برپا دارند.

در اینجاها «نظریّه» خویش را بر «تعبّد به نَص» ترجیـح دادنـد، زیرا دیدنـد حفظ خواسـته خویش اولی، و رعایت آن سـزاوارتر است، و اگر به فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم متعبّد می شدند، و پیش از رحلت او به «جنگ»

*****

۱- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج۳ ص۲۲۶،

الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۲ ص۳۳۵، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۳ ص۲۰۹ والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج۲ ص۳۴۰.

۲- رجوع کنید به الملل والنحل (شهرستانی شافعی) ج۱ ص۲۰ در حاشیه الفصل (ابن حزم) افست دار المعرفه بیروت. و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۵۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه۳۳۵}

رهسپار می گردیدند، «خلافت» از دستشان می رفت.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز- که پدر و مادرم فدایش باد!- می خواست «مرکز» را از وجود آنان خالی سازد تا با آرامش و طمأنینه «امر خلافت» در اختیار «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام» قرار گیرد و تا آنها باز می گردند «امر خلافت» برای وی «محکم» و ارکان آن برایش «استوار» شده باشد و از «نزاع و مبارزه» برکنار باشند.

و اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم «اُسامه هیفده ساله» را بر آنان «امیر» ساخت(۱)، به خاطر درهم شکستن غرور بعضی، و برگرداندن سرکشی متکبران آنها، و احتیاط در امنیّت از نزاع آینده بود، تا اشخاصی که می خواهند خود را مقدّم دارند، اگر یکی از آنان «امیر» شد که «جوانتر» بود، ناسلوکی نشان ندهند.

امّا آنها این معنی را درک کردند؛ لذا، در امارت اسامه «ایراد» کردند، در حرکت با او «کُندی و سستی» نمودند، حرکت نکردند، تا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به پروردگارش ملحق شد، گاهی تصمیم بر «لغو فرمان» این جنگ و «باز کردن پرچم» گرفتند، و گاهی بر «عزلِ اسامه»، و سپس گروه، زیادی از سپاه او «تخلّف» ورزیده و همراهش حرکت نکردند.

بنابراین، ملاحظه می فرمایید که در همین «سریّه اسامه»، پنج

*****

۱- البته برخی گفته اند که عمر او ۱۸ و به قولی ۱۹ و به قول دیگری ۲۰ سال بوده است ولی هیچکس بیش از ۲۰ سال نگفته است.

{صفحه۳۳۶}

مطلب است که آنها «متعبّد» به «نص» نشدند، و رأی و نظریّه خویش در امور سیاسی، و اجتهاد خویشتن را بر تعبّد به نصوص پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، مقدّم داشتند.

{صفحه۳۳۷}

حق جو

۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»

۱- درباره «سریّه اسامه» سخن به طول انجامید چنانکه در مورد «رزیّه یوم الخمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) نیز سخن طولانی شد، امّا بدانگونه مُبهمات آن روشن گردید که صبح برای «بینایان حقائق» آشکار شد.

۲- درخواست بقیّه موارد

۲- لطفاً بقیّه مواردی که به «نَص» متعبّد نشده اند نیز برای ما بیان فرمایید!

{صفحه۳۳۸}

حق شناس

۱- قسمتی از موارد

۱- کافی است جریان «صلح حُدَیبیّه» ، غنائم «جنگ حُنَین»، گرفتن فداء از «اسیران بدر»، و اوامر آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم به نحر بعضی از شترها هنگامی که در «جنگ تبوک» گرسنگی آنان را فراگرفت، و بعضی شئونشان در «جنگ احد» و شعب آن، و جریان روز «ابوهریره» که با صدای بلند بشارت داد به کسی که خدا را با توحید ملاقات کند، سرگذشت «نماز بر منافق»، و روز «طعنه در صدقات»، و سئوال آنها با «فُحش»، تأویل دو آیه «خُمس» و «زکات»، تأویل دو آیه مربوط به «حج تمتّع» و «ازدواج موقّت»، تأویل آیه «طلاق»، تأویل روایاتی که درباره «نوافل ماه رمضان» وارد شده از نظر کیفیّت و کمیّت، دخالت در «کیفیّت اذان» و اسقاط «حَیّ علی خَیرِ العَمَل»، و در تعداد تکبیر در «نماز میّت»، و موارد دیگری که مقام، گنجایش شمردن آن را ندارد همچون مقابله در جریان «حاطب بن بلتعه»، و معارضه با آنچه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در «مقام

۲- اشاره به نصوصی دیگر که درباره «امام و عترت» است و «صحابه» به آن عمل نکرده اند.

ابراهیم علیه السلام» انجام داد، اضافه کردن خانه های گروهی از مسلمانان به «مسجد»، و حکم بر زیان یَمَنی ها به پرداخت دیه «ابوخراش هذلی»، و همچون تبعید کردن «نصر بن حجّاج سلمی»، و اقامه حدّ بر «جُعده بن سلیم»، گذاردن «خراج» بر اراضی «عراق»، کیفیّت ترتیب «جزیه»، دستور «شُورا» با آن کیفیّت، «شبگردی» برای اطّلاع از حال مردم، و «تجسّس» و تفتیش در روز، و چون «عول در فرائض»(۱)... و تعداد بیشمار دیگری...

کافی است اینها مورد توجّه قرار دهی.

۲- علاوه، نُصوص دیگری از غیر «نُصوص خلافت» درباره «علی علیه السلام و عترت

پاک رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» موجود است که به آن نیز عمل ننموده اند، بلکه درست بر خلاف آن عمل کرده اند- چنانکه افراد محقّق از آن آگاهند.

بنابراین، هیچ جای شگفتی نیست که «نُصوص خلافت» را نیز تأویل کننـد. آیا نمی توانـد این مثل دیگر نُصوصـی که آنها را تأویل نموده و به آن عمل نکرده اند باشد؟ این هم مثل آنها، که عمل به آراء خویش را بر تعبّد به آنها مقدّم داشته اند.

*****

۱- برای آشنائی با همه این موارد و غیر اینها، رجوع کنید به کتاب «اَلنَّصُّ وَالاِجتِهاد» (علّامه سیّد شرف الدین) و یا ترجمه آن به نام «اجتهاد در مقابل نص»، کتاب «الفصول المهمه» (علّامه سیّد شرف الدین) فصل ۸ و یا ترجمه آن به نام «در راه تفاهم»، و کتاب گرانسنگ الغدیر (علّامه امینی) ج۶.

{صفحه ۳۴۰}

حق جو

لطفاً آنها را بطور تفصیل بیاورید!

فرمودیـد: دربـاره «امام و عترت» نُصوصـی غیر از «نُصوص خلافت» است که گذشـتگان به آن عمل نکرده انـد. لطفاً آنها را به طور تفصیل بیاورید!

{صفحه ۳۴۱}

حق شناس

اجابت درخواست

درخواست شـما از تفصـیل مطلب، مصـداق این گفته است: «وَکم سائِلٍ عَن اَمرِهِ وَ هُوَ عـالِمٌ!» (چه بسـیار از پرسـش کننـدگان هستند که خود از مطلب کاملاً آگاهند!).

شما خوب می دانیـد که عـدّه زیادی از «صـحابه» با «علی علیه السـلام» کینه داشـتند و دشـمن بودنـد، از او جُـدا شدند، اذیّتش کردند، دشنامش دادند، ستم درباره اش نمودند، سَبّ و بدگوئی به او را بر خود لازم شمردند، با او جنگیدند، رو در روی او و «اهلبیت» و دوستانش، با شمشیر ایستادند.

تواریخ و اَخبار گذشته، «گواه روشن» این معنی است.

در حالی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «کسی که اطاعت من کند اطاعت خدا کرده و کسی که سر از فرمان من برتابـد سر از فرمان خدا برتافته و کسـی که اطاعت «علی» کند اطاعت من نموده و کسـی که سـر از فرمان «علی» برتابد سر از

فرمان من بر تافته است.»(۱)

*****

۱- رجوع کنید به پانوشت ۱۵۶ و پانوشت ۲۸۸ را نیز ملاحظه نمایید!

باز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده و کسی که از تو «ای علی!» جدا شود از من جدا شده است.»(۱)

و باز فرمود: «ای علی! تو، هم در دنیا سیّد و آقائی و هم در آخرت؛ دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا؛ دشمن تو، دشمنِ من و دشمن من، دشمن خدا است؛ وای بر کسی که

پس از من بر تو خشم گیرد.»(۲)

و نیز فرمود: «کسی که «علی» را سَب کند مرا سَب نموده، و کسی که مرا سَب کند خدا را سَب کرده است.»(۳)

و باز فرمود: «کسی که «علی» را آزار رساند مرا آزرده، و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است.»(۴)

و نیز فرمود: «کسی که «علی» را دوست بدارد مرا دوست داشته، و کسی که بر او خشم گیرد بر من خشم گرفته است.»(۵)

و باز فرمود: «ای علی! غیر از مؤمن، تو را دوست نمی دارد، و به جز مُنافق،

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۱۵۷ و ۲۸۹.

۲- رجوع کنید به پانوشت ۱۶۲.

۳- رجوع کنید به پانوشت ۱۵۸.

۴- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱ ص۳۹۳ ح۵۰۱، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۷، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص۶۵ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۲۰۵ و ۳۰۳ ط اسلامبول.- پانوشت ۱۵۹ را نیز ملاحظه نمایید!

۵- رجوع کنید به پانوشت ۱۶۰.

کینه و خشم تو را بر دل نمی گیرد.»(۱)

*****

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج۵ ص۳۰۶ ح۳۸۱۹ ط دار الفکر، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص۲۷ ط التقدم العلمیه مصر، سنن (نسائی) ج۸ ص۱۱۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۲ ص۱۸۸ ح۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۲ و ۷۰۳، اسدالغابه (ابن اثیر) ج۴ ص۲۶، حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج۴ ص۱۸۵ (آن را صحیح دانسته و از طرق مختلف آورده است)، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۲ ص۴۱، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در

حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۳ ص۳۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج۹ ص۱۳۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲۰ ص ۲۲۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۹۰ ح۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹ و ۲۳۱ ط ۱ تهران، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص۴۷، ۴۸ و ۱۸۲ ط اسلامبول، کنوز الحقائق (مناوی) ص۴۶ و ۱۹۲ ط بولاق مصر، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج۵ ص ۳۰، کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۵۷ ح۴۴۴ ط۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج۲ ص۲۸۴. و در احقاق الحق (قاضی تستری) ج۷ نقل نموده از: مسند (احمد بن حنبل) ج۱ ص۹۵ ط المیمنیه، علل الحدیث (ابو حاتم) ج۲ ص ۴۰۰، سنن (بیهقی) ج۲ ص ۲۷۱ ط المیمنیه، طبقات الحنابله ج۱ ص ۳۲۰، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج۸ ص۴۱۷ و ج۱۴ ص۴۲۶، موضح الجمع والتفریق (بغدادی) ص۴۶۸، معالم التنزیل (بغوی) ج۶ ص ۱۸۰، لسان المیزان (ابن حجر) ج۲ ص۴۴۶، شرح دیوان امیرالمؤمنین (میبدی) ص ۱۹۱ مخطوط، الشفاء (قاضی عیاض) ج۲ ص۴۱، تذکره الحفاظ (ذهبی) ج۱ ص ۱۰، الفتح الکبیر (نبهانی) ج۱ ص۴۴۶، فرائد السمطین (حموینی) ج۱ ص۱۳۳ و غیر آن، پانوشت ۱۶۱ را نیز ملاحظه نمایید!

و باز فرمود: «بار خدایا! دوست بدار کسی که او را دوست دارد! و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد! یاری کننده اش را یاری، و کسی که در صَدَدِ خِذلان و خواری او است، خوار و مخذولش دار!»(۱)

روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نگاهی به «علی»، «فاطمه»، «حسن» و «حسین» افکنده، فرمود: «من در مبارزه ام با کسی که با شما بجنگد، و آشتی هستم با کسی

که با شما صُلح باشد.»(۲)

و در آن هنگـام که «عبـا» بر آنهـا افکنـد، فرمود: «من در جنگم با کسـی که با آنها بجنگـد و صُـلحم با کسـی که با آنها از درِ آشتی درآید، و دشمن هستم با کسی که با آنان دشمنی کند.»(۳)

... و بسیاری دیگر از این قبیل «احادیث»، که بسیاری از «صحابه» به

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۹۰.

۳- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۸۵ و ۱۱۲ ط مصر المیمنیه مصر، الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج۴ ص۳۷۸، ینابیع الموده (قنـدوزی حنفی) ص۲۲۹، ۲۹۴ و ۳۰۹ ط اسـلامبول، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی) ص۲۳۲ و ۲۳۹، مصابیح السنه (بغوی شافعی) ج۲ ص۲۸۰، مشکاه المصابیح (عمری) ج۳ ص۲۵۸، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص۲۳ والریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۹۴.

{صفحه۳۴۵}

آنها عمل نکردنـد بلکه به نقیض و ضـدّ آن عمل نمودنـد، هوا و هوسـهایشان را بر آنها مقدّم داشـتند، و اغراض خود را بر آن «روایات» پیش انداختند.

افرادِ آگـاه می داننـد که سـائر «سُـنَنِ» رسـیده در مورد «فضائـل علی علیه السـلام»- که از صـدها افزون است- دُرست همچون نُصوص صـریحی است که در «وجوب موالات» وی، و حرام بودن دشمنی با آنجناب، رسیده است؛ زیرا هرکدام آنها دلالت بر «جلالـت قـدر»، «عظمت شـأن»، و «علوّ مقام وی در پیشـگاه خداونـد و پیامبرش» می کنـد، که ما- در بیانات گذشـته- قسـمت زیادی از آنها را آوردیم، ولی آنچه را که ما نیاورده ایم چندین برابر مقداری است که آورده ایم.(۱)

*****

۱- رجوع کنید به احقاق الحق (قاضی نورالله تستری) ج۱، ج۲، ج۳، ج۴،

ج۵، ج۶، ج۷، ج۸، ج۹، ج۱۰ و ج۱۱ ط الاسلامیه تهران، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج۱، ج۲ و ج۳ ط بیروت، کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (گنجی شافعی)، الغدیر (علّامه امینی) ج۱ تا ج۱۱، فضائل الخمسه من الصحاح السته (فیروزآبادی) ج۱ تا ج۳، المناقب (خوارزمی حنفی)، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج۱ و ج۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی)، نظم دررالسمطین (زرندی حنفی)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی)، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج۲ ص۲۰۱- ۳۳۴ ط۲ دارالتألیف مصر... و دهها کتاب چاپی و خطی دیگر.

{صفحه۳۴۶}

من اکنون، از شما می پرسم:

آیا هیچکدام از سخنان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با «دشنام» به «علی علیه السلام» و «جنگ» با او توافق دارد؟!

و آیا هیچکدام از آنها با «آزار»، «بُغض و کینه» و «عداوت» با او می سازد؟!

و آیا آنها با «دَرهم شکستن»، «غصب حقوق»، «ستم» بر او، و «سَبِّ وی بر منابِر مسلمانان» به گونه ای که از رُسومات و سنّتهای خُطبا در جمعه ها و اعیاد قرار داده شود، تناسب می تواند داشته باشد؟!

نه، هرگز!

ولی، آنها که چنین خلافتهایی را مرتکب شدند، اهمیّتی به آن «روایات»، نه به «کثرت» و نه به «تواتُرِ» آنها نمی دادند، و هیچکدام از آن «نُصوص» نمی توانست مانع آنچه «مقتضای سیاستشان» بود، بشود.

آنها خوب می دانستند که:

«علی» برادر پیامبر است و ولیّش؛

وارث او است و صاحب نجوایش؛

سیّد و آقای عترت او است و هارون امّتش؛

همتا و کُفوِ پاره جانش است و پدر ذریّه اش؛

نخستین شخص، در اقرار به اسلام

است و با اخلاص ترین فردشان در ایمان؛

دانشمندترین آنها است و عاملترینشان؛

{صفحه۳۴۷}

بزرگترین فردشان در حلم، و محکمترین آنها در یقین؛

بیشتر از همه آنان سختی کشید؛ و از همه نیکوتر از آزمایش بیرون آمد؛

فضل و منقبت او از همه وافرتر، و سوابقش از همه آنان گرامی تر و ارزشمندتر؛

از همه شان به اسلام با احاطه تر، و به رسول خدا نزدیکتر؛

از همه مسلمانان از نظر هدایت، اخلاق و رفتار، و سمت و جهت به پیامبر شبیه تر؛

و از زاویه عمل، سخن... و سکوت... از همه... نمونه تر بود.

آنها خوب می دانستند... امّا اَغراض و خواسته های شخصی... از دلیلی پیش آنها مقدّم تر بود.

بنابراین، چه جای شگفتی است اگر رأیشان در «امامت» را بر «نصّ غدیر» مقدّم دارند؟

و آیا «نصّ غدیر» غیر از یکی از همان «صدها حدیث» است که آن را «تأویل» نموده اند تا آن را «فدای رأی خود» سازند و مصالح خویش را بر آنها مقدّم دارند؟

در حالی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده بود: «من در بین شما چیزی قرار می دهم که اگر به آن متمسّک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، عترتم

{صفحه۳۴۸}

اهلبیتم.»(۱)

و نیز آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده بود: «مَثَل اهلبیت من، مَثَل کشتی نوح است، آن که سوار کشتی شد نجات یافت و آن کس که از آن تخلُّف ورزید غرق گردید. و مَثَل اهلبیت من در میان شما همچون باب حِطَّه بنی اسرائیل است، کسی که از آن درب داخل شد آمرزیده شد.»(۲)

و باز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده بود: «ستارگان، موجب امنیّت اهل

زمین از غرقند و اهلبیت من موجب امنیّت امّتم از اختلاف؛ پس آنگاه که قبیله ای از عرب با آنان مخالفت کند با یکدیگر اختلاف می کنند و حزب ابلیس می گردند.»(۳)

... و بِالاَخره از این ردیف روایتهای صحیحی که رسیده، و آنها... به هیچکدامش تعبُّد نورزیدند!!

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲، ۳، ۴ و ۵.

۲- رجوع کنید به پانوشت ۸.

۳- رجوع کنید به پانوشت ۱۰.

حق جو

۱- «حق»- به روشنی- واضح گردید. «اَلحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمین».

۱- «حق»- به روشنی- واضح گردید. «اَلحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمین».

۲- چرا امام علیه السلام در «روز سقیفه» به «نُصوصِ خلافت و وصایت» استدلال نکرد؟

۲- تنها یک مطلب باقی مانده، که نشانه هایش نامعلوم است و علامتهایش آشکار نیست؛ من آن را یادآورتان می شوم تا پرده از آن برگیرید و پنهانی آن را آشکار سازید. و آن این است که:

چرا «امام علیه السلام»- در «سقیفه» و در برابر «ابوبکر» و بیعت کنندگان با وی- به «نُصوص خلافت و وصایت» استدلال ننمود؟

حق شناس

۱- موانع امام علیه السلام از «احتجاج» در «روز سقیفه»

۱- مردم همه می دانند که «امام علی علیه السلام» و سائر دوستانش- اعمّ از «بنی هاشم» و دیگران- به هنگام «بیعت(!)» حاضر نبودند و در آن روز، داخل «سقیفه» هم نشدند، بلکه از آن و از هرچه در آن می گذشت برکنار بودند. همه آنها به جانب آن امر بزرگی که در اثر وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پیش آمده و مکلَّف به انجام آن بودند، رهسپار شده بودند؛ به امر واجب تجهیز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قیام نموده و به غیر آن نمی اندیشیدند. و هنوز اینها پیامبر صلّی الله علیه و

آله و سلّم را در ضریح مقدّسش پنهان نساخته بودند که «اهل سقیفه» کار خود را تمام، امور «بیعت» را محکم، و پیمان آن را استوار ساخته بودند، و با حَزم و دوراندیشی خاص، با هم متّفق شدند که از هر گفته و هر عملی که موجب سُستی پایه های «بیعت»، یا خدشه این پیمان، و یا تشویش و اضطرابی در آن به وجود آورد، جلوگیری کنند.

بنابراین، «امام علی علیه السلام» در کجا بود تا در برابر «ابوبکر» و بیعت

{صفحه ۳۵۱}

۲- اشاره به «احتجاجات» امام علیه السلام و دوستانش با وجود موانع

کنندگان با وی- در سقیفه- «احتجاج» کند؟ و نیز پس از «بیعت»، چه وقت به او و به دیگران اجازه «استدلال و احتجاج» داده شد؟ در حالی که صاحبان امر و نهی، حزم احتیاط و دوراندیشی را پیش گرفتند و قدرتمندان و زورمندان، آن شدّت و سرسختی را به راه انداختند!

علاوه، «امام علی علیه السلام» برای «احتجاج و استدلال» در آن روز و آن ظروف، اثری جز «فتنه» و از بین رفتن

حقّش نمی دید؛ زیرا آنحضرت برای «اساس اسلام» و «کلمه توحید» بیمناک بود- چنانکه در گذشته هم روشن ساخته، گفتیم:

آن جناب در آن ایّام، گرفتار وضعی شده بود که هیچکس چنین گرفتاری نداشت. او بین «دو مهمِ» گرفتار بود:

«خلافت» با آن نصوص و وصایایش از یک طرف، او را به طوری ندا می کرد و در پیشگاهش شکوه می نمود که قلب، خون می شد، و با آنچنان ناله ای وی را می خواند که جگر می سوخت؛

امّا «فتنه های طغیانگرانه» از ناحیه دیگر، وی را چنین انذار می نمود که «جزیره العرب» به هم می ریزد، «عرب» منقلب و دیگرگون می شود، «اسلام» نابود می گردد.

و نیز وجود «منافقان مدینه» تهدیدش می کرد، چرا که آنها سخت در «نفاق» فرو رفته بودند، و همچنین «اعراب اطراف مدینه» نیز او را تهدید می نمودند، اعرابی که- طبق تصریح قرآن- «منافق» بودند بلکه در «کفر و نفاق» سخت تر بودند و سزاوارتر که حدود فرمانهای نازل

{صفحه ۳۵۲}

شده از طرف خداوند بر پیامبر را ندانند، خصوصاً که شوکت و عظمتشان با «فقدان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» تقویت شده بود.

و مسلمانان همچون گوسفندان باران خورده در شب ظلمانی بودند که در میان گرگان متجاوز و درندگان زیانبار قرار گرفته باشند.

«مُسیلمه کذّاب» از یک طرف، «طُلیحه بن خُوَیلِد» تهمت زن و دروغگو، «سجاح دختر حارث» آن زن دغلباز و اصحابشان از طرف دیگر، همه برای نابودی «اسلام» و درهم کوبیدن «مسلمانان» به پاخاسته بودند.

«روم»، «کسراها» و «قیصرها» و دیگر «زمامداران قدرتمند آن عصر» نیز در کمین مسلمانان نشسته بودند...

و بسیاری دیگر از این عناصر آشوب طلب که

نسبت به «محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم و آل محمّد و اصحابش» سخت کینه ور بودند و با «اسلام» سخت مخالف، آنچنان که علاقه داشتند پایه های آن را فرو ریزند و ریشه های آن را از بیخ برکنند.

این عوامل، با قدرت، سرعت، و با عجله برای مقصود خود بسیج شده بودند؛ خیال می کردند کار، تمام است و فرصت- با پیوستن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به «رفیق اعلی»- فرا رسیده؛ لذا می خواستند از این «فرصت» استفاده کنند و این به هم ریختگی را پیش از آنکه اسلام به قدرت و نظم خود بازگردد، مغتنم شمارند.

«امام علی علیه السلام» بین این «دو مُهِم» قرار گرفته بود؛ طبیعی است که

{صفحه۳۵۳}

«حق خویش» را فدای «حیات مسلمانان» خواهد کرد.(۱) امّا تصمیم گرفت، در عین فدا ساختن، به نحوه ای «حقّ خویش در مورد خلافت» را نیز حفظ کند؛ و آنچنان- در برابر کسانی که از حقّ وی روی گردانده اند- «احتجاج» نماید که به «اتّحاد مسلمانان» لطمه ای وارد نشود، به گونه ای که «فتنه»ای که موجب بهره برداری دشمن می شود، به وجود نیاید؛ لذا، در خانه نشست تا او را با «اجبار» و بدون خونریزی از خانه خارج ساختند؛ چرا که اگر خود به سوی آنها می رفت، حجّتش

*****

۱- آن حضرت خود- در نامه ای که به اهل مصر همراه «مالک اشتر» نوشته- به این معنی تصریح فرموده است. در آن نامه چنین آمده:

«امّا بعد، خداوند سبحان، محمد را مبعوث ساخت که بیم دهنده جهانیان و شاهد و پاسدار پیامبران باشد. پس آنگاه که وی از جهان رخت

بر بست، مسلمانان به نزاع پرداختند. به خدا سوگند! هرگز در قلبم خطور نمی کرد که عرب این امر را پس از او صلّی الله علیه و آله و سلّم از اهلبیتش برگیرند و آن را از من باز دارند (ولی چنین کردند!) مشاهده کردم مردم برای بیعت با فلان هجوم بردند! من دست کشیدم و دخالت نکردم تا آنکه دیدم گروهی از اسلام دست برداشته و مردم را به سوی نابود ساختن دین محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم دعوت می کنند! از این ترسیدم که اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم- با اینکه در آن شکاف و یا نابودی مشاهده می کنم- مصیبت آن بزرگتر را از دست رفتن حکومت بر شما می باشد، چرا که حکومت و ولایت متاعی است ناچیز و چند روز بیش دوام ندارد، همچون سراب و یا همچون ابر به زودی از بین می رود، لذا بود که در آن حوادث به کمکشان قیام نمودم تا باطل از بین رفت و دین آرامش یافت.»- رجوع کنید به نهج البلاغه نامه ۶۲.

{صفحه۳۵۴}

تمام نبود، و شیعیانش نیز بُرهانی نداشتند؛ امّا آنجناب بین حفظ دین و نگهداری حقّش در خلافت مسلمانان، جمع نمود.

«امام علی علیه السلام» در آن هنگام که مشاهده فرمود «حفظ اسلام» و ردّ تجاوز دشمنان آن، بسته به مسالمت و هماهنگی است، طریق مسالمت را پیش گرفت؛ و «صلح با خلفاء» را- به خاطر «حفظ امّت»، «نگهداری ملّت» و «بقاء دین»- برگرفتن حقّش مقدّم داشت. او برای مقدّم داشتن آخرت بر دنیا، و قیام به «یک واجب عقلی و شرعی»، یعنی «مقدّم داشتن اَهَم

بر مُهم در مقام تعارض»، آشتی با آنها را پذیرفت.

بنابراین، اوضاع آن عصر، اجازه مقاومت با «شمشیر» و قیام با «استدلال و احتجاج» را نمی داد.

۲- و با این وصف، او و فرزندانش، و دانشـمندان علاقه مند به وی، همواره «وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» را متذکّر می شدند و «نُصوص آشکار» آن را منتشر می ساختند و به آن «احتجاج» می نمودند. محقّقان و متتبّعان، از این معنی بی اطّلاع نیستند.

{صفحه۳۵۵}

حق جو

چند وقت و کجا چنین احتجاجی نمودند؟

چـه وقـت و کجـا «امـام علی (علیـه السَّلام)» ایـن عمـل را انجـام داد؟ و چـه موقـع و در چه جـائی دوسـتان و بسـتگانش چنین احتجاجی نمودند؟ ما را به قسمتی از آنها واقف سازید!

{صفحه۳۵۶}

حق شناس

۱- پاره ای از مواردِ احتجاجات امام (علیه السلام)

۱- «امـام علی علیه السـلام» در انتشـار «نُصوص»، آرامش را سـخت مراعـات می کرد و- احتیاطاً بر اینکه به «اسـلام» ضـربه ای نرسـد- آنهـا را با تنـدی در برابر دشـمنانش ارائه نمی نمود. و به خاطر «حفظ شوکت مسـلمانان»، حاضـر نبود سـخت به مقابله برخیزد.

گاهی، از سـکوت و عـدم مطالبه حقّش- در آن زمینه- بـدین گونه اعتذار جسـته که: «انسان را بر تأخیر درگرفتن حقّش عیب نمی کنند، عیب بر آن کس گرفته می شود که آنچه حقّش نیست بگیرد.»(۱)

آن حضرت در مورد انتشار نُصوصی که درباره وی رسیده، روش خاصّی داشت که «حکمت» از آن تجلّی می کند.

*****

۱- این، از کلمات قصار آنحضرت است که شامل این معنی می شود و در نهج البلاغه آمده است.

- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۱۸ ص۱۶۸ ط مصـر با تحقیق محمد ابوالفضل، و این همان حکمت ۱۶۶ از نهج البلاغه است.

۲- احتجاج حضرت زهراء (علیها السَّلام)

ملاحظه فرمایید! که در «روز رَحبه»، در ایّام خلافتش، چگونه مردم را برای یادآوری «روز غدیر» جمع فرمود! همه را گرد آورد و به آنها گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم! هر مسلمانی از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده که در «روز غدیر» چه فرمود، به پا خیزد، و آنچه را شنیده شهادت دهد! و به جز کسی که در آن روز، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را می دیده، به پا نخیزد!»

سی نفر از «صحابه»- که دوازده نفر آنها از «اهل بدر» بودند- به پاخاستند و به آنچه در مورد «نصّ غدیر» شنیده و شاهد بودند، شهادت دادند.(۱)

و این، تلاشی بود که

اوضاع دشوار آن روز، در اثر «قتل عثمان و فتنه بصره و شام» به وی اجازه می داد انجام دهد. و سلام بر او با آن مقام بلندش! که «نَصّ غدیر» را که داشت از اذهان محو می گردید و به دست فراموشی سپرده می شد، بار دیگر زنده ساخت. و برای آن جمعیّت عظیمی که در «رَحبه» گرد آمده بودند، موقف رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در «روز

*****

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴ و ۲۲۵.

و در رابطه با اینکه حضرت، مطالبه حقّ خود نمودند رجوع نمایید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۱۱ و ۱۴۳ ط مصطفی محمد مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۱۱-۱۲ و ج۹ ص۳۰۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی) ص۲۲۴ ط الحیدریه و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۳۸۶ ط الحیدریه. و پانوشتهای ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۴۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴ و ۴۱۵ را نیز ملاحظه نمایید!

غدیر خُم» را مجسّم نمود که دست «علی» را گرفته و در حالی که صد هزار یا بیشتر از امّتش به او نگاه می کردند، به آنها ابلاغ فرمود که: «علی» پس از او «ولیّ» آنها خواهید بود.

از این جهت است که «نصّ غدیر» از «آشکارترین مصادیق روایات متواتر» به شمار می رود. حکمت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را بنگر! که این جریان را در حضور همه، اعلام کرد، و به حکمت وصیّش نیز توجّه کن! که چگونه «روز رَحبه» افراد را گردآورد و بدانگونه، آنان را سوگند داد و با

شهادت آنان، «حدیث» را زنده کرد.

بنابراین، آن حضرت علیه السلام با تمام نرمشی که وضع زمان اقتضا داشت، «حق» را «ثابت» فرمود و با تمام آرامشی که «امام علی علیه السلام» همیشه از آن مواظبت می نمود، این عمل را انجام داد.

روش «امام علی علیه السلام» در انتشار «عهد امامت» و نشر «نصّ وصایت» اینگونه بود. وی، افراد غافل را با اُسلوبی بیدار می ساخت که موجب سر و صدا نشود و موجب فرار یکبارگی و تنفّر افراد نگردد.

در این باره، مطالعه احادیثی که «اصحاب سُنَن» از آنحضرت علیه السلام نقل کرده اند، شما را کفایت می کند.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در روزی که طبق فرمان خداوند باید نزدیکانش را اِنذار کند و بیم دهد، آنها را در خانه عمویش- بزرگ اَبطَح «ابوطالب»- در مکه گرد آورده، و آن مطالب را فرموده که خود، حدیثی طولانی و پر ارزش است. مردم همواره آن جریان را از نشانه های نبوّت و آیات

{صفحه۳۵۹}

اسلام می شمردند، زیرا مشتمل بر «معجزه نبوّت» بود، چه اینکه آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم گروه بسیاری را با غذای کمی اطعام فرمود. در پایان این حدیث آمده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دست بر دوش «علی» گذاشت و فرمود: «این، برادر، وصیّ و خلیفه من در میان شما است، از او بشنوید و اطاعتش کنید.»(۱)

«امام علی علیه السلام» فراوان می گفت که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره اش فرمود: «اَنتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی» (تو ولیّ تمام مؤمنان پس از من هستی.»(۲)

کراراً این «حدیث» را از قول رسول

خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می کرد، که به او فرموده است: «اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارُونَ مِن مُوسی» (تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به موسایی.)(۳)

و چقدر این «حدیث» را بازگو کرد! که «روز غدیر» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «اَلَستُ اَولی بِالمُؤمِنینَ مِن اَنفُسِهِم؟ قالُوا: بَلی! قالَ: مَن کُنتُ وَلِیَّهُ فَهذا عَلِیٌّ وَلِیُّهُ» (آیا من نسبت به جان مؤمنان از خودشان «اولی» نیستم؟ گفتند: بلی، فرمود: هرکس من ولیّ او هستم این «علی» ولیّ او است.)(۴)

و بسیاری دیگر از احادیثی که قابل انکار نیست، که آنحضرت آنها را

*****

۱- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۰۰ ح۲۸۶ ط۲.- این حدیث را به طور کامل قبلًا بیان نمودیم. به آنجا و مدارک فراوانش در پانوشت ۹۱ مراجعه کنید!

۲- به پانوشت ۹۴ مراجعه کنید!

۳- به پانوشتهای ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱ مراجعه نمایید!

۴- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج۱۵ ص۱۱۵ ح۳۳۳ ط۲ حیدرآباد.

{صفحه ۳۶۰}

بین «افراد موثّق و ارزشمند» انتشار داد. و این، همان است که در آن اوقات، امکانات، به وی اجازه اعلامش را می داد. و «ابلاغ» به اندازه لازم بود ولی بر افراد اثری نبخشید! (حِکمَهٌ بالِغَهٌ فَما تَغنِ النُّذُر)

وی در «روز شورا» اتمام حجّت کرد، «اهل شورا» را انذار فرمود، و با تمام خصائص و مناقبش با آنان «احتجاج» نمود.(۱)

در ایّام خلافتش نیز بسیار با مظلومیّت، «احتجاج» فرمود و بر منبر، «شکایت» را سر داد تا آنجا که فرمود: «سوگند به خدا! فلانی (ابن ابی قُحافه) ردای «خلافت» را بر تن پوشید، در حالی که خوب می دانست من نسبت

به خلافت همچون محور سنگ آسیایم، سیل علوم از وجود من سرچشمه می گیرد، و مرغ فکر هیچکس به قلّه فضائلم راه نمی یابد. آنگاه من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن فرا پیچیدم. می اندیشیدم آیا با دست تنها به پا خیزم؟ یا در دلِ این ظلمتی به وجود آمده شکیبائی ورزم؟- (در وضعی) که بزرگسال را از کار می اندازد، و طفل صغیر را پیر می نماید، و فرد مؤمن را آنچنان بهرنج وا می دارد تا به پروردگارش ملحق شود!- دیدم، صبر و شکیبائی عاقلانه تر است. صبر کردم، امّا چون کسی بودم که خاشاک در چشمش، و استخوان در گلویش گرفته باشد! می

*****

۱- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص۱۱۲- ۱۱۸ح۱۵۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۲۲۲- ۲۲۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۸۶ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج۱ ص۴۴۲ و فرائدالسمطین (حموینی شافعی) ج۱ ص۳۲۰- ۳۲۲.

{صفحه۳۶۱}

دیدم «میراثم» به غارت می رود!...»- تا پایانِ «خُطبه شقشقیّه».(۱)

*****

۱- این خطبه، خطبه سوم نهج البلاغه است.

- نهج البلاغه مجموعه ای از خطبه ها، نامه ها و حکمتهای کوتاه حضرت علی علیه السلام که در اواخر قرن چهارم هجری توسط «سیّد رضی»- متولد ۳۵۹ و متوفای ۴۰۶ هـ.- گردآوری شده است. در رابطه با صحّت نسبت این کتاب به شریف رضی رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج۴ ص۱۸۶- ۱۹۸.

البته این خطبه در مصادر و منابع دیگری از شیعه و سنی قبل از سید رضی و بعد از او وجود داشته و دارد.- در این باره رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج۷ ص۸۲- ۸۵ (که ۲۸

مصـدر و منبع برای آن ذکر نموده)، کتـاب مصـادر نهـج البلاـغه (عبـدالزهراء حسـینی خطیب) ج۲ ص۲۰-۳۱، مـدارک نهج البلاـغه (کاشف الغطاء) ص ۲۳۷، شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۲۰۵ ط مصـر با تحقیق محمد ابوالفضل، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۲۴، علل الشرایع (شیخ صدوق- متوفای ۳۸۱ ه_) ج۱ ص ۱۵۰ باب ۱۲۲ رقم ۱۲، معانی الاخبار (صدوق) ج۲ ص۳۴۳، الارشاد (شیخ مفید- متوفای ۴۱۳ ه_) ص۱۶۷، کتاب الجمل (شیخ مفید) ص۶۲، الامالی (شیخ طوسـی- متوفای ۴۶۰ ه_) ج۱ ص۳۸۲-۳۸۴ (از غیر طریـق سـید رضـی)، تلخیص الشـافی (شـیخ طوسـی) ج۳ ص۵۳-۵۷، الاحتجاج (طبرسی) ج۱ ص۲۸۱، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۸ ص۱۵۹ ط قدیم.

و کتابهـای لغت به این خطبه اشـاره نمـوده انـد.- رجوع کنیـد به لسـان العرب (ابن منظور) ج۱۲ ص۵۳، النهـایه (ابن اثیر) ج۲ ص۴۹۰، القاموس (فیروزآبادی) ج۳ ص۲۵۱ ط دارالعلم- همگی-، مجمع الامثـال (میـدانی). در این باره نیز و رجوع کنیـد به کتاب ما هو نهج البلاغه (سید هبه الدین شهرستانی) ط النعمان.

{صفحه۳۶۲}

چقـدر! آن حضـرت می گفت: «خـدایا! من از تو در برابر «قریش» و کسـی که آنهـا را اِعـانت می کنـد اسـتعانت و کمک می جویم. آنها خویشاونـدی مرا قطع کردند، مقام بلند و ارجمند مرا کوچک شـمردند، و در مبارزه با من در مورد «امرِ (خلافت)» کـه مربـوط بـه مـن بـود متّحـد شدنـد، آنگـاه گفتنـد: حقّی اسـت کـه بایـد آن را گرفـت و حقّی اسـت کـه بایـد آن را ترک نمودا!...»(۱)

و آن هنگام که شخصـی به او گفت: ای پسر ابوطالب! تو در مورد «امر (خلافت)» حریص هستی، فرمود: «به خدا سوگند! شما حریصترید (چرا که) من «حقّی» را مطالبه

می کنم که از آنِ خودم است و شما بین من و آن حائل می شوید.»(۲)

و نیز فرمود: «به خدا سوگند! از هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم قبض روح شده تا هم امروز، همچنان من از «حقِّ» خود، دور مانده ام و مستبدّانه با من رفتار شده است.»(۳)

و بار دیگر فرمود: «ما حقّی» داریم، اگر دادند، وگرنه صبر خواهیم کرد،

*****

۱و۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷ ج۲ ص۳۰۰ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۱ ص۱۰۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۱۴۴ ط مصطفی محمد مصر.

۳- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۶ ج۱ ص۴۳ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۲۲۳ و ج۹ ص۳۰۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و مصادر نهج البلاغه (عبدالزهراء حسینی خطیب) ج۲ ص۴۵ ط القضاء نجف.

{صفحه۳۶۳}

گرچه طولانی شود.»(۱)

و نیز در نامه ای که به «عقیل»- برادرش- نوشت چنین، فرمود: «خداوند از ناحیه من «قریش» را جزا بدهد! که خویشاوندیم را بریدند و «حکومت» و قدرت فرزند مادرم را از من سلب کردند.»(۲)

و چندین بار فرمود: «نگاه کردم، دیدم یاوری جز اهلبیتم ندارم؛ بر مرگ آنها بُل ورزیدم؛ چشمها را بر خاشاک فروبستم؛ با گلوی استخوان گرفته، نوشیدنی را نوشیدم؛ و بر فرو خوردن خشم و تلختر از «حنظل» شکیبائی ورزیدم.»(۳)

هنگامی که بعضی از یارانش از او پرسیدند: چگونه خویشاوندان شما این «مقام» را از شما گرفتند، با اینکه از همه سزاوارتر بودید؟ فرمود: «ای برادر اسدی! تو مردی متزلزل هستی، در جائی که نباید، و بی موقعیّت، می پرسی؛ ولی

با این همه، پیمان خویشاوندی و حقّ پاسخ سئوال را داری، پرسیدی پس بدان! اینکه می بینی با ما مستبدّانه رفتار شده و «حق» ما را گرفته اند در

*****

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، حکمت ۲۱ ص۵۶۲ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۸ ص۱۳۲ و ج۹ ص۳۰۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ (طبری) ج۴ ص۲۳۶ والکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۳ ص۷۴.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، ج۳ ص۴۸۸ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۶ ص۱۴۸ و ج۹ ص۳۰۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۳- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲۶ ج۱ ص۶۸ ط۱ مصر، شرح نهج ابلاغه (ابن ابی الحدید) ج۲ ص۲۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج۱ ص۱۴۴ ط مصطفی محمد مصر.

حالی که نَسَب ما والاتر و رابطه ما به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سخت نزدیکتر است، بدین جهت است که این امتیازی بود که «حسدِ» عدّه ای را برانگیخت، و سخت به آن «حرص» ورزیدند و عدّه ای دیگر (به خاطر مصالحی) خود را به آن متمایل نساختند و سخاوتمندانه از آن گذشتند. و حکم و داور خدا است، و بازگشت به سوی او در قیامت است.»(۱)

و باز آنجناب فرمود:

«کجایند غیر از ما کسانی که به ادّعا می گفتند: ما راسخان علم هستیم؟! این دروغی بود که بر ضدّ ما ساختند و ستمی بود که بر ما روا داشتند. کجایند ببینند خداوند ما را بالا برده و آنها را پست ساخته، به ما عطا کرده و آنها را محروم ساخته است، ما را

داخـل نعمت و لطف خود سـاخته و آنهـا را خـارج نموده است. به وسـیله مـا مردم هـدایت می شونـد، و کور بینائی می گیرد. «پیشوایان و ائمّه» از قریشـند که در این نسل «هاشم» قرار داده شده، دیگران صـلاحیّت ندارند، و نباید «زمامداران و رهبران» از غیر آنان باشند.»(۲)

این سـخن نیز- که در بعضی از خطبه های آن حضرت آمده- شما را کفایت می کند: «تا آندم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم قبض روح شد، عدّه ای به عقب بازگشتند، هوا و هوسها آنان را گمراه ساخت، به مکر و خدعه پناه بردند، با غیر

*****

۱- رجوع کنیـد به نهـج البلاغه، کلام ۱۶۱ ح۲ ص۲۸۱ ط مصـر، شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۲۴۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنیـد به نهـج البلاغه، خطبه ۱۴۳ ج۲ ص۲۴۹ ط مصـر، شـرح نهـج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۸۴ ط مصـر با تحقیق محمد ابوالفضل.

خویشاوندان پیوند و ارتباط برقرار کردند، از سببی که مأمور به مودّتش بودند دوری گزیدند و بنا و «ساختمان (خلافت)» را از محلّ و پایه های اصـلیش منتقل ساخته و در غیر موضع خود، یعنی در معدن تمام خطاها و درگذرگاههای گمراهی قرار دادند و در میان کسانی که در کینه و حسادت فرو رفته بودند، کسانی که خود در حیرت مانده و در سُکر و مستی هوا و هوسها غرق گردیـده بودنـد، افرادی که بر همـان روش آل فرعون قرار داشـتند که یا از همه چیز بریـده به دنیا پیوسـته و یا آشـکارا از دین جدائی گزیده بودند.»(۱)

و در خطبه ای که پس از «بیعت»

ایراد فرمود- که از خطبه های درخشانِ «نَهجُ البلاغه» است- می فرماید: «هیچیک از این امّت را با آل محمَّد (صلّی الله علیه و آله و سلّم) مقایسه نمی توان کرد؛ و هیچگاه نمی توانند کسانی که مشمول نعمت ایشان بوده اند با آنان در یک ردیف باشند. آنها اساس دینند و ستونهای یقین. غلوکنندگان، به سوی آنها باز می گردند؛ و عقب ماندگان، به آنان ملحق می شوند. خصائص و ویژگیهای «ولایت»، «وصایت» و «وراثت» در بین آنان می باشد. هم اکنون «حق» به اهلش بازگشته و به جائی که از آن منتقل شده بود عودت نموده است.»(۲)

و در خطبه ای دیگر، آن حضرت از مخالفان خود، اظهار شگفتی

*****

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹ ج۲ ص۲۵۶ ط مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۹ ص۱۳۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲ ج۱ ص۳۲ ط مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱ ص۱۳۸-۱۳۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل

می کند که: «من در شگفتم- و چرا در شگفتی و تعجّب نباشم؟- از اشتباه این گروهها، با اختلاف دلیل و حجّتهایشان در دینشان، که نه از پیامبری تبعیّت می کنند و نه به عمل «وصیّی» اقتداء می نمایند!»(۱)

۲- حضرت زهراء (علیها السّلام) در این باره، ادلّه رسائی اقامه فرموده است. دو خطبه ای که آنحضرت ایراد فرموده مشهور است و سینه به سینه می چرخد، و «اهل بیت علیه السلام» فرزندان خویش را مجبور می ساختند که این دو خطبه را حفظ کنند، درست همانطور که آنها را در «حفظ قرآن» مُلزم می

نمودنـد. در این خطبه هـا به آنـان که بنای «خلافت» را از جای خود منتقل ساختنـد و به غیر جای خودش قرار دادنـد، اعتراض شده، فرموده است:

«وای بر آنهـا! «خلافـت» را از «قلّه هـای بلنـد و کوههای اسـتوار رسالت»، «قواعـد و سـتونهای نبوّت» و «مَهبَط روحُ الامین» دور ساختنـد؛ از کسـی آن را برگرفتنـد که «خـبیر و آگـاه به امور دین و دنیـا» بود. این جز خُسـران آشـکار چیز دیگری نمی تواند باشد. و چه عیبی از «ابوالحسن» می توانسـتند بگیرند؟! و چرا از او ناراحت بودند؟ به خدا سوگند! از شمشیرش، از سرسختیش در کارها، از شدّتش در صحنه های نبرد، از خشم و غضبش در مورد فرمانهای خداوند.

*****

۱- رجوع کنیـد به نهـج البلاغه، خطبه ۸۷ ج۱ ص۱۵۱ ط مصـر و شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۳۸۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.- پانوشت ۳۴۶ نیز ملاحظه گردد!

{صفحه۳۶۷}

به خدا سوگند! اگر در برابر «زمام امور امّت که رسول خدا به دسـتش سپرده بود»، همه تسـلیمش می شدند، آن را سخت نگاه می داشـتو سـیر روشن و زنـدگی پر آسایشـی را برایشـان تـأمین می ساخت که در آن هیـچ ناراحتی وجود نـداشت؛ احـدی به زحمت نمی افتاد؛ و آنها را به سـر منزلی می رسانـد که آب گوارای حیات از آن فَوَران می نمود و نهرهای آن بالا می آمـد و مالامـال از آب زلال و صاف بود؛ و در آن هیـچ گونه کـدری وجود نـداشت؛ آنها را همواره سـیر نگاه می داشت؛ آشـکارا و پنهان نصیحتشان می کرد؛ و جز با فرونشاندن تشنگی آنان به چیزی راضی نمی شد؛ جز با درهم

شکستن سدّ گرسنگی مطلبی برایشان نمی خواست؛ و درهای برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می گشت.

به زودی، خداوند کیفر آنان را در مورد کارهائی که انجام دادند خواهد داد. بیا و بشنو! که آنچه زندگی کنی، روزگار شگفتیهائی را به تو می نمایاند و اگر در شگفت مانی، حادثه دیگری شگفتی بیشتری برایت به همراه می آورد! راستی، به چه پناهگاهی پناهنده شدند؟! و به چه دستگیره ای متمسّک گردیدند؟! چه بد مولی و سرپرستی و چه بد عشیره و قبیله ای (انتخاب کردند)! و ستمگران چه بد معامله ای انجام دادند! شاهپَرها را از دست دادند و پرهای آخر و دنباله را گرفتند! و به جای چسبیدن به یالِ اسب به دُم آن متوسّل شدند!

بینیِ جمعیّتی به خاک مالیده باد! که خیال می کنند کار خوب انجام می دهند در حالی که مُفسدند و شعورشان به آن نمی رسد؛ وای بر آنها! آیا «کسی که مردم را به حق هدایت می کند» سزاوارتر به تبعیّت است یا آنکس که هدایت نشده، باید

{صفحه۳۶۸}

هدایتش کنند؟! شما را چه می شود؟! چگونه حکم می کنید؟!...»(۱)

این، نمونه ای بود از سخنِ «عترت پاک». در این باره، بقیّه را بر این، قیاس کن!

*****

۱- در رابطه با «خطبه حضرت زهراء سلام الله علیها در مسجد» رجوع کنید به بلاغات النساء (ابوالفضل احمد بن ابی طیفور- متوفای ۲۸۰ هـ) ص۱۲-۱۹ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۶ ص۲۱۱-۲۱۳ و ص۲۴۹-۲۵۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و اعلام النساء (عمر رضا کحاله) ج۳ ص۱۲۰۸.

و درباره خطبه دوّم حضرت زهراء سلام الله علیها، رجوع کنید به بلاغات النساء

(ابن ابی طیفور) ص۱۹-۲۰ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۶ ص۲۳۳-۲۳۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و اعلام النساء (عمر رضا کحاله) ج۳ ص۱۲۱۹.

{صفحه ۳۶۹}

حق جو

درخواست احتجاجات دیگران

مستدعی است، این بهره و استفاده را تکمیل فرمایید! و «استدلال و احتجاج» غیر حضرت امیر و حضرت زهراء (علیهما السّلام) را نیز نقل نمایید! فضل و برتری از آنِ شما است.

{صفحه ۳۷۰}

حق شناس

۱- احتجاج ابن عباس

۱- توجّه شما را به مباحثه طولانی که بین «ابن عباس» و «عمر» واقع شده، جلب می کنم. در آنجا آمده: «عمر» به «ابن عباس» گفت: ابن عباس! می دانی چرا خویشاوندانتان پس از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم شما را از (خلافت) منع کردند؟

«ابن عباس» می گوید: من دوست نداشتم پاسخش را بگویم، لذا گفتم: اگر من ندانم امیرالمؤمنین می داند.

«عمر» گفت: آنها کراهت داشتند «نبوّت» و «خلافت» هر دو در شما جمع شود آن وقت اجحاف کنید و خوشحالی و فرح به خرج دهید. به این جهت، قریش «خلافت» را برای خود برگزید، به آن رسید

{صفحه ۳۷۱}

۲- احتجاج امام حسن و امام حسین (علیهما السَّلام)

و موفّق شد.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: اگر اجازه سخن می دهی و خشم خود را از من باز می داری، پاسخ می دهم. گفت: بگو!

گفتم: امّا این گفته ات که «قریش آن را برای خود برگزید و به آن رسید و موفّق شد»، اگر این انتخاب و برگزیدگی از این جهت بود که خداوند آن را برایشان قرار داد، عمل صحیحی انجام داده اند و نباید از آنها بازپس گرفته شود و مورد حسد قرار گیرند.

و امّیا این گفته ات که «آنها نمی خواستند «نبوّت» و «خلافت» هر دو برای شما باشد»، در این صورت، آنها مشمول این آیه

خواهند بود: «ذلِکَ بِاَنَّهُم کَرِهُوا ما اَنزَلَ اللهُ فَاَحبَطَ اَعمالَهُم» (آنها از آنچه خداوند نازل فرموده ناراحت بودند، لذا خداوند اعمالشان را «حبط» نموده و از بین بُرد).(۱)

«عمر» گفت: هیهات ای پسر عباس! از ناحیه تو مطالبی به من گزارش کرده اند که من نمی خواستم خود به آن اقرار کنی و سبب شود

که موقعیّت در پیشگاه من از بین برود.

گفتم: آن مطالب چه بوده؟ اگر «حق» گفته ام که سزاوار نیست موقعیّتم در نزد تو از بین برود و اگر باطل بوده که شخصی همچون من باطل را از خود دور ساخته است.

«عمر» گفت: به من خبر داده اند که تو گفته ای: «خلافت» را از روی «حسد»

*****

۱- سوره محمد (۴۷) آیه ۹.

{صفحه ۳۷۲}

۳- احتجاج بزرگان شیعه که جزو «صحابه» بودند

و «بَغی و ستم» از مرکزِ خود منحرف داشته اند.

گفتم: امّا اینکه از روی «ستم» که بر نادان و عاقل روشن است، و امّا از روی «حسد» که آدم مورد حسد قرار گرفت و ما فرزندانش نیز مورد حسد هستیم.

«عمر» گفت: هیهات! هیهات! به خدا سوگند! قلبهای شما «بنی هاشم» پر از حسدی است که از بین نخواهد رفت.

«ابن عباس» می گوید، گفتم: ای امیرمؤمنان! قلبهائی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها زدوده و آنها را پاک قرار داده(۱)، چنین توصیف مکن!(۲)

بار دیگر، مباحثه ای بین این دو درگرفت، «عمر» پرسید: پسر عمویت چگونه است؟

«ابن عباس» می گوید: خیال کردم منظورش «عبدالله بن جعفر» است، گفتم: او با همردیفانش به سر می برد.

گفت: منظورم او نیست، مقصودم «بزرگ شما اهل بیت» است.

گفتم: او را با دَلوَ که مشغول «کشیدن آب» بود واگذاشتیم در حالی که مشغول «قرائت قرآن» بود.

گفت: خون تمام شتران قربانی به گردن تو باشد اگر آنچه می پرسم از من کتمان کنی! آیا هنوز آرزوی «خلافت» در دلش هست؟

*****

۱- اشاره است به سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

۲- رجوع کنیـد به الکامل (ابن اثیر) ج۳ ص۶۳، شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۵۳-۵۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل،

و تاریخ (طبری) ج۴ ص۲۲۳.

{صفحه۳۷۳}

۴- اشاره به احتجاج آنان به «وصایتِ» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

گفتم: بلی.

گفت: آیا می پندارد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تصریح کرده که او «خلیفه» باشد؟

«ابن عباس» می گوید: گفتم: بالاتر بگویم: من از پدرم در مورد این «ادّعای نصّ بر خلافت» پرسیدم، پدرم گفت: راست می گوید.

«عمر» گفت: پیامبر در گفته هایش «مقام بلندی» را برای او قائل بود امّا این گفته ها موجب اثبات حجّتی و یا قطع عُذری نبود؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گاهی می خواست امّت را در مورد او و واگذاردن «امر خلافت» به عهده اش بیازماید؛ و تصمیم داشت به هنگام بیماریش تصریح به نام او کند ولی من نگذاشتم.(۱)

و بار سوّمی با «ابن عباس» گفتگویشان درگرفت، به «ابن عباس» گفت: رفیقت را «مظلوم» می بینم.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: پس آنچه به «ستم» از او گرفته شده به او باز پس ده! «عمر» دستش را از دستم کشید و رفت، و تا ساعتی بعد با خود «همهمه» می کرد، سپس ایستاد، من به او رسیدم، گفت: ابن عباس! من گمان نمی کنم علّت بازداشتن وی از «خلافت» چیزی جز این بود که خویشاوندانش او را کوچک شمردند.

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۲۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل- به نقل از تاریخ بغداد (امام ابوالفضل احمد بن ابی طاهر) (با سند معتبر).- پانوشت ۳۶۸ و متن آن را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۳۷۴}

گفتم: ولی سوگند به خدا! که خدا و رسولش او را به هنگامی که فرمانش دادند «سوره برائت» را از رفیقت بگیرد او را کوچک نشمردند.

«عمر» از من

اِعراض کرد و به سرعت رفت، و من باز گشتم.(۱)

برای حبر و عـالم امّت، زبان هاشـمیها، پسـر عمّ رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم، «عبـدالله بن عباس»، از این «مباحثات» فراوان پیش آمـده است، که قبلاً- «احتجـاج» او را با گروهی که نسـبت به «علی علیه السـلام» بـد بودنـد، با شـمردن بیش از ده خصـلت نیک برای آن حضـرت در- حـدیثی طولانی- بیان نمودیم، که در آن آمده بود: پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم به عموزادگانش فرمود: کـدامیک از شـما حاضـر است در دنیا و آخرت با من همکاری و همراهی کنـد؟ هیچکـدام جواب مثبت ندادند و «علی علیه السـلام» گفت: من در دنیا و آخرت با شـما همراهی می کنم. آنحضـرت به «علی علیه السلام» فرمود: «اَنتَ وَلِیّی فِی الـدُّنیا وَالآـخِرَهِ» (تو ولیّ من در دنیا و آخرت هستی)- تا به اینجا که «ابن عباس» گفت:- رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم برای «جنـگ تبوک» از مـدینه بیرون آمـد و مردم نیز خارج شدنـد. «علی علیه السـلام» عرض کرد: من نیز همراهت برای جنگ حرکت کنم؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: نه!

*****

۱- رجوع کنید به شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۴۶ و ج۶ ص۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و قول عمر به ابن عبـاس که: «لقـد کـان علیٌّ فیکُم اَولی بهـذا الاـمر منی و من ابی بکر» (به راستی که علی در میان شـما اولی و سـزاوارتر است به این امر (خلافت) از من و از ابوبکر) در محاضرات (راغب اصفهانی) ج۷ ص۲۱۳ وجود دارد چنانکه در

الغدیر (علّامه امینی) ج۱ ص۳۸۹ و ج۷ ص۸۰ ط بیروت آمده است.

«علی علیه السلام» گریه کرد، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود: «آیا راضی نیستی تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست. سزاوار نیست که من بروم جز اینکه تو «خلیفه» و جانشین من باشی.»

«ابن عباس» اضافه کرد: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود: «تو ولیّ تمام مؤمنان پس ز من خواهی بود» و نیز اضافه نمود که آنحضرت فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فإنَّ عَلیّاً مَولاهُ»(۱)

۲- تعداد زیادی از «بنی هاشم» در آن زمان، امثال این «احتجاجات» را داشته اند حتّی «حسن بن علی علیه السلام» هنگامی که «ابوبکر» روی منبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود، پیش او آمد و گفت: از جای پدرم پایین بیا!(۲) «حسین علیه السلام» نیز چنین جریانی به هنگامی که «عمر» بر منبر بود، با او داشته است.(۳)

*****

۱- تمام این حدیث را- با ذکر مدارک- قبلاً ذکر نمودیم؛ پانوشت ۹۴ و متن آن مراجعه کنید!

۲- ابوبکر گفت: سوگند به خدا! راست گفتی؛ این، جای پدر تو است.

در این باره رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۱۰۵ ط المیمنیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۴۲-۴۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرسول الأعظم مع خلفائه (...) ص۳۵ ط بیروت والاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی) ص۷.

۳- عمر گفت: منبر پدر تو است نه منبر پدر من.

- در این باره، رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۱۰۵ ط المیمنیه مصر.

۳- کتابهای شیعه

«احتجاجاتِ» زیادی را که هاشمی ها و دوستانشان از «صحابه» و «تابعین» در این باره داشته اند، ثبت نموده اند. «خالد بن سعید بن عاص اموی»، «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری»، «عمّار یاسر»، «مقداد»، «بُرَیده اسلمی»، «ابوالهیثم بن تیهان»، «سهل بن حنیف»، «عثمان بن حنیف»، «خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین»، «ابیّ بن کعب»، «ابو ایّوب انصاری» و ... دیگران در این باره «احتجاجات» و استدلالاتی دارند.- کسانی که مایل به آگاهی از آنها باشند باید به مظانّ آن مراجعه کنید.(۱)

کسی که اخبار «اهل بیت علیه السلام» و شرح حال دوستان آنها را مطالعه کند، می یابد که آنها هیچ فرصتی را از دست نمی دادند، هرکجا فرصتی می یافتند، به هرگونه می شد، تصریح یا اشاره، با شدّت یا نرمش، سخنرانی یا نوشتن، شعر یا نثر، هرگونه می شده، در آن شرایط سخت، با مخالفانشان «احتجاج» می کردند.

۴- آنها در موارد بسیار «وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» را یادآور می شدند و به آن «احتجاج» می نمودند- چنانکه متتبّعان می دانند.

*****

۱- رجوع کنید به «کتاب سلیم بن قیس هلالی تابعی» (متوفای سال ۹۰ ه_) ص۸۸-۹۳ ط نجف، الاحتجاج (طبرسی) ج۱ ص۹۷-۱۰۴ ط النعمان، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۲۸ ص۱۸۹-۲۰۲ و ص۲۰۸-۲۱۹ ط جدید، الیقین (ابن طاووس) ص۱۰۸-۱۱۳ ط الحیدریه، الخصال (شیخ صدوق) ص ۴۲۹-۴۳۴ و رجال (برقی- متوفای حدود ۲۷۴ ه_) ص۶۳ ط ایران. پانوشت ۲۱۵ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۳۷۷}

حق جو

کجا و چه وقت به «وصیّت» احتجاج نموده اند؟

در کجا و چه وقت «وصیّت» نسبت به «امام علی علیه السلام» را یادآور شده، و چه موقع به آن «احتجاج» نموده اند؟

{صفحه۳۷۸}

حق شناس

بعضی از موارد استدلال به «وصیّت»

آری «امیرمؤمنان علی علیه السلام» خود، مسأله «وصیّت» را در منبر، مورد بحث قرار داده.- ما قبلاً عین سخن آن حضرت را برایتان آوردیم.(۱)

از طرفی، هرکس «حدیث یوم الدار» را نقل کرد، آن را به «علی علیه السلام» اسناد داده و از او نقل کرده است. ما سابقاً آن را

آوردیم که با صراحت «وصایت» و «خلافتِ» آن حضرت را بیان می داشت.(۲)

علاوه، سیّد جوانان اهل بهشت «امام حسن مجتبی علیه السلام» پس از شهادت «امیرمؤمنان علی علیه السلام»، در آن سخنرانی پر ارزش خود، به این «حقیقت» اشاره کرده فرمود: «من فرزند پیامبرم، فرزند وصیّ او هستم.»(۳)

«امام صادق علیه السلام» فرموده است: «علی، پیش از بعثت، همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود، نور رسالت را می دید و صدای فرشته را می شنید. («امام» اضافه نموده که:) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به آنحضرت فرموده است: اگر نه این بود که من خاتم

*****

۱- به پانوشتهای ۴۱۴ و ۴۱۵ و متن آنها مراجعه نمایید!

۲- به پانوشتهای ۹۱ و ۹۲ و متن آنها مراجعه نمایید!

۳- رجوع کنید به ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۳۸.

پیامبرانم، تو در نبوّت شریک من بودی، و حال اگر پیامبر نیستی، وصیّ پیامبر و وارث او هستی.»(۱)

این معنی از همه «اهلبیت علیه السلام» به طور «تواتر» رسیده است. این، از «ضروریّات» است، هم نزد «ائمّه اهلبیت علیه السلام»، و هم نزد دوستانشان، از عصر صحابه تا... امروز.

«سلمان فارسی» نقل می

کند: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم همواره می فرمود: «وصیّ و مرکز اسرارم، و بهترین کسی که پس از خود باقی می گذارم که وعده هایم را منجز می سازد و بدهکاریهایم را اداء می نماید علیّ بن ابیطالب است.»(۲)

«ابو ایّوب انصاری» نقل کرده که شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا خبر نداری که خداوند توجّهی به ساکنان زمین فرموده، از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را پیامبر قرار داد، سپس بار دوّم به آنها توجّه کرد همسرت را برگزید، و به من وحی فرمود، آنگاه من او را همسر تو قرار دادم و وصیّ خویش انتخاب کردم.»(۳)

«بُرَیده اسلمی» نقل نموده که از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم می فرمود: «هر پیامبری وصیّ و وارثی دارد، وصیّ و وارث من علیّ بن ابیطالب است.»(۴)

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۱۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به پانوشت ۲۶۳.

۳- رجوع کنید به پانوشت ۲۶۵.

۴- رجوع کنید به پانوشت ۲۶۲.

{صفحه ۳۸۰}

«جابر بن یزید جعفی» هرگاه از «امام باقر علیه السلام» حدیثی نقل می کرد، می گفت: این حدیث را «وصیّ اوصیاء» برایم فرمود (حَدَّثَنی وَصِیُّ الاَوصِیاءِ).(۱)

«امّ الخیر دختر حریش بارقی»- در آن خطبه و سخنرانی پر طنینش که در «میدان صفّین» کوفیان را به نبرد با «معاویه» تشویق می کرد،- از جمله سخنانش این بود:

«هَلُمُّوا- رَحِمَکُمُ اللهُ- اِلی الاِمامِ العادِل الوَصِیِّ الوفِیِّ وَالصِّدّیقِ الاَکبر...»

(خدای شما را رحمت کند! به سوی «امام عادل»، «وصیّ وفادار» و «صدّیق اکبر» بشتابید!).(۲)

... این قسمتی

بود از آنچه گذشتگان در خطبه ها و احادیث خود درباره «وصایت» گفته اند.

کسی که در شرح حال گذشتگان تتبع کند، متوجّه می شود که «وصیّ» را فقط به «امیرمؤمنان علی علیه السلام» می گفته اند، درست همچون اسمی که برای شخص معیّنی قرار داده است. حتّی مؤلّف کتاب «تاج العروس» (کتاب لغت معروف به زبان عربی) در مادّه

*****

۱- رجوع کنید به میزان الاعتدال (ذهبی) ج۱ ص۳۸۳.

۲- رجوع کنید به بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص۳۷-۳۸ ط نجف.

{صفحه۳۸۱}

«وصیّ» می نویسد: «وصیّ- چون غنیّ- لقب علی (رضی الله عنه) می باشد.(۱)

امّا اشعاری که رسیده و در آنها «مسأله وصایت» را مطرح ساخته اند، به اندازه ای است که قابل احصاء نیست. به کتب مربوط به آن مراجعه نمایید.(۲)

*****

۱- رجوع کنید به تاج العروس (زبیدی حنفی)، مادّه «وصیّ» ج۱۰ ص۳۹۲.

۲- رجوع کنید به خود کتاب المراجعات (علّامه سیّد شرف الدین موسوی) و یا ترجمه آن= رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنّت (محمد جعفر امامی). برخی از مدارک آن اشعار، این است: کتاب وقعه صفین (نصر بن مزاحم- متوفای ۲۱۲ ه_) ص۱۸، ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۹، ۱۳۷، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۱۶ و ۴۳۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل ج۱ ص۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۰ و ج۶ ص۳۱ و ۳۵ و ج۱۳ ص۲۳۱ و ۲۳۲، الغدیر (علّامه امینی) ج۲ ص۲۸، ۴۳، ۷۷، ۱۱۴، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۵۰ و ۳۸۲ و ج۳ ص۹، ۲۹، ۶۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۳۵۳،

۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۳ و ۴۰۴ و ج۴ ص۳، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۲۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۷ و ۴۰۸. (و بقیه اجزاء الغدیر که فراوان از شعر وصیّت و غیر آن از کتب ادب نقل شده است)، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۰۴، ۱۲۷، ۱۹۲، ۴۴۶ و ۵۵ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۸۵، ۱۰۸ و ۲۹۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۳۸، ۶۵، ۱۳۴، ۲۸۸ و ۲۸۹، مروج الذهب (مسعودی) ج۲ ص۴۲۸، العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج۴ ص۴۱۱ و ۳۴۴، الفصول المختاره (سیّد مرتضی) ص ۲۳۵، الکامل (مبرّد)- همراه با شرحش رغبه الامل- ج۷ ص۱۳۳، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۳ ص۱۸۹، آثار ذوات السوار (حنفی صیداوی) در حاشیه ص ۶۵، بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص ۶۳ ط الحیدریه، شرح هاشمیات «کمیت بن زید اسدی» (محمد محمود رافعی) ص ۲۹، ۳۰ و ۳۲، دیوان (ابی تمام طائی) ص۱۴۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۸ و فرائدالسمطین (حموینی) ج۱ ص۲۳ و ۳۲۶ و ج۲ ص۱۶۴ ح۴۵۱.

{صفحه۳۸۲}

حق جو

درخواست ادلّه «صحّت اسناد مذهب شیعه به ائمّه اهلبیت علیه السلام»

در پایان «مبحث اوّل» از این «گفت و شنودها» به شما گفتیم: بعضی از متعصّبان و مخالفان شیعه در «صحّت اِسناد مذهب شیعه- هم در اصول و هم در فروع- به ائمّه اهل بیت علیه السلام» ایراد می کنند؛ و ما به خود وعده داده بودیم که در این باره با شما

«گفت و شنود» نماییم؛ که هم اکنون زمان آن فرا رسیده است. آیا ممکن است لطف فرموده، پاسخی دهید که ایراد آنها برطرف گردد؟

{صفحه۳۸۳}

حق شناس

۱– «تَواتُر مذهب شیعه» از ناحیه «ائمّه اهلبیت علیه السلام»

۱- افراد آگاه، کاملاً، و بدون هیچ تردید، و به طور ضروری می دانند که «شیعه امامیّه»، همواره در اصول دین و فروع آن به «عترت پاک رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» وابسته بوده و از آنها یک ذرّه هم جدا نشده است. بنابراین، «رأی و نظریّه شیعه» تابع «رأی ائمّه عترت علیه السلام» است هم در اصول دین، هم در فروع دین، و هم در سائر علومی که از قرآن و سنّت گرفته می شود و یا به آنها تعلّق دارد. در هیچیک از این قسمتها جز به «ائمّه اهل بیت علیه السلام» اعتماد نمی کنند و به دیگری در این باره مراجعه نمی نمایند.

بنابراین، آنها متدیّن به آیین خداوند هستند و به او تقرّب می جویند ولی فقط از طریقِ «مذهب اهلبیت علیه السلام». راهی برای انصراف از آنها

{صفحه۳۸۴}

۲– تقدّم «شیعه» در تدوین علوم، از همان زمان صحابه

برای خود نمی بینند و دیگری را به جای آنان هرگز نمی پذیرند.

بر همین منوال، «گذشتگان صالح شیعه» گذرانده اند. آنها از زمان «امام امیرمؤمنان، امام حسن، امام حسین و امامان نه گانه از نسل امام حسین (علیهم السَّلام)» ... تا هم اکنون و این عصر، زندگی خویش را بدینگونه سپری نموده اند.

از هرکدام از «ائمّه علیه السلام» عدّه فراوانی از «ثِقات» و «حُفّاظ شیعه»، اصول و فروع مذهب خود را فرا گرفته اند. از این جمعیّت، تعداد آنها که اهل «وَرَع»، «ضَبط» و «اِتقان» هستند بیش از «حدِّ تواتُر» است؛ و اینان برای کسانی که باقی مانده اند طبق «تواترِ قطعی» مطالب را نقل نموده اند؛ این نسل نیز برای کسانی که پس از آن می زیسته اند همینگونه

نقل کرده است؛ همچنان هر نسلی برای نسل بعد از خود، ... تا به ما رسیده که همچون خورشید هنگام ظهر- که پرده و حجابی بر آن نیست- می درخشد.

بنابراین، «ما، هم اکنون در فروع و اصول بر همانیم که ائمّه آل رسول (علیهم السَّلام) بر آن بودند.»

این «مذهب» را با تمام ریزه کاریهایش، تمام پدران ما برای ما از همه پدرانشان نقل نموده اند و آنها همه از جمیع نیاکانشان؛ این وضع همچنان در تمام نسلها... تا زمان «امام عسکری، امام هادی، امام جواد، امام رضا، امام کاظم، امام صادق، امام باقر، امام سجاد، امام حسین، امام حسن و امیرمؤمنان (علیهم السَّلام) یکنواخت به پیش می رود.

{صفحه ۳۸۵}

۳- نویسندگانِ «شیعه» در زمان تابعین و تابعینِ تابعین

ما هم اکنون به تمام افراد از «پیشینیان شیعه»، که از «صحابه ائمّه» بوده اند و «احکام دین» را از آنها شنیده و «علوم اسلام» را از آنان فرا گرفته و نگهداری کرده اند، احاطه نداریم چرا که تلاش و کوشش وسیع، قدرت استقصاء و شمارش آنها را ندارد. (۱) کافی است به آنچه از قلمهای «اَعلام و بزرگانِ» آنها تراوش کرده، یعنی، به نوشته های آنها مراجعه شود، با توجه به اینکه شمارش آنها در اینجا ممکن نیست.(۲)

و بدون تردید توجّه دارید که این نوشته ها را همه از «نور دانش ائمّه هُدی، آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم» اقتباس کرده اند و با پیمانه وجود خود از اقیانوس علوم آنها برداشت نموده، از دهان آنها شنیده و از دو لب آنان گرفته اند. بنابراین، این نوشته ها دفتر دانش آنان و عناوین حُکمشان می باشد که در عهد خودشان نگاشته شده(۳) و پس

از آن

*****

۱- در رابطه بـا نامها و شـرح حالشان رجوع کنیـد به رجال (نجاشـی- متوفای ۴۶۳ ه_)، الفهرست (شـیخ طوسی- متوفای ۴۶۰ ه_)، رجـال (شـیخ طوسـی)، اختیار معرفه الرجال= رجال (کشـی)، رجال (برقی- متوفای حـدود ۲۷۴ ه_)، رجـال (ابن داوود- متولد ۶۴۷ ه_)، الخلاصه (علامه حلّی- متوفای ۷۲۶ ه_) والفهرست (شیخ منتجب الدین).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشـی)، الفهرست (شـیخ طوسـی)، معالم العلماء (ابن شـهر آشوب)، مؤلّفوا الشیعه فی صدر الاسلام (سیّد شرف الدین) والذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۳- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشـیعه (شـیخ آغا بزرگ تهرانی) ج۲ مادّه «اصل»، تأسـیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص۲۷۸-۲۹۱ و کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۱ ص۵۴۶-۵۵۵.

بزرگواران، «مرجع و مَدرک برای شیعه» گشته است.

به این وسـیله، «امتیـاز مـذهب اهـل بیت علیه السـلام» از مـذاهب سایر مسـلمین آشـکار می گردد، زیرا ما حتّی یک شـخص از «مقلّدان ائمّه اربعه اهل سـنّت» را نمی شناسـیم که در عهد خود آنها کتابی درباره مذهبشان نگاشـته باشد، بلکه مردم با مذهب آنها اُلفت گرفته و کم کم پس از مرگ آنها بر تعـدادشان افزوده شد.(۱) و این افزونی به این خاطر بود که «از ناحیه حکومت زمان، تقلید را به یکی از چهار مذهب، منحصر کردند» و پیشوائی در فروع مذهب به این چهار نفر اختصاص یافت، وگرنه این چهار نفر نیز در عصـر خود همچون سائر فقهاء و محدّثان معاصـر خود بودند و بر آنها امتیازی نداشـتند. از این جهت، در عصر خودشان کسی نبود که به تدوین اقوال آنها اهمیّت دهد.

ولی «شیعه، از اوّل در تدوین اقوال ائمّه معصومین (علیهم

السَّلام) اهتمام می ورزید» زیرا در مسائل دینی و مذهبی، جز رجوع به اینان را جائز نمی دانست. و لذا، سخت اطراف آنان را گرفت و در گرفتن «دستورات دینی»، تنها به آنها مراجعه نمود، و قدرت و تلاش خود را در تدوین آنچه از آنها شنید به کار برد، و آنچنان همّت و عزم

*****

۱- رجوع کنید به کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۱ ص ۳۱۰ و ج۳ ص۱۹۴ و ج۴ ص۴۷۴.

{صفحه۳۸۷}

خود را در این راه به کار انداخت که بیش از آن امکان پذیر نبود. «و این، به خاطر حفظ و نگهداری علم و دانشی بود که- طبق نظریّه شیعه- غیر از آن در پیشگاه خدا، قابل قبول نیست.»

کافی است بدانی، تنها در «عصر امام صادق علیه السلام» چهارصد «اصل» نوشته شده که به «اصول اربعمأه» معروف است. و این «چهارصد اصل» چهارصد کتاب بود که چهارصد نویسنده آنها را نوشته اند. این نوشته ها «فتاوای امام صادق علیه السلام» در عصر خود بوده است.(۱) «اصحاب امام صادق علیه السلام» غیر از این «چهارصد اصل» چندین برابر دیگر نوشته دارند که تفصیل آن را به زودی خواهی دانست- اِن شاء الله.

امّا «ائمّه چهارگانه اهل سنّت»، در پیشگاه هیچکس آن منزلت و مقامی را که «ائمّه اهلبیت علیه السلام» در نزد «شیعه» دارند، ندارند؛ بلکه در زمان حیات خود، این مقامی را که پس از مرگشان برایشان انتخاب کرده اند، نداشته اند- چنانکه «ابن خلدون» در «مقدّمه» خود در فصلی که برای «علم فقه» گشوده، به آن اعتراف نموده(۲)، و عدّه ای دیگر از «اَعلام اهل سنّت» نیز به این معنی اذعان کرده

اند.- و ما با همه اینها، تردید نداریم که مذهب آنها همین مذهبی است که اتباع آنها دارند،

*****

۱- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج۲ مادّه «اصل» و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱.

۲- رجوع کنید به مقدمه (ابن خلدون) ص۴۱۰-۴۱۷.

{صفحه۳۸۸}

و مدار عملشان در هر نسلی می باشد و در کتابهای خویش تدوین نموده اند. زیرا اتباع هر مذهبی به مذهب خویش آشنا ترند. چنانکه «شیعیان» نیز «به مذهب ائمّه خویش آگاهترند»، همان مذهبی که خداوند را بر مقتضای آن، عبادت می کنند و قصد تقرّب به خداوند در غیر این صورت، از آنها محقّق نمی شود.

۲- اهل بحث و تحقیق به روشنی می دانند که «شیعه در تدوین علوم اسلامی از دیگران پیشقدم تر بوده است» زیرا در عصر نخستین، غیر از «علی علیه السلام و شیعیان دانشمندش» کسی تصدّی این کار را به عهده نگرفت.(۱)

و شاید سرّ این مطلب، همان «اختلاف صحابه» بود که «نوشتن علوم مباح است یا نه؟»- چنانکه «عسقلانی» در «مقدّمه فتح الباری» و دیگران نیز نقل کرده اند که:- «عمر بن خطّاب» و عدّه ای دیگر نوشتن آن را خوشایندشان نبود، از ترس اینکه «احادیث» با «قرآن» مخلوط گردد(۲)، امّا «امام علی علیه السلام» و فرزند و جانشینش «امام مجتبی علیه السلام»

*****

۱- در رابطه با «تقدم شیعه در تدوین علوم» رجوع کنید به تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر)، الشیعه و فنون الاسلام (علّامه صدر) والامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۴ ص۵۴۶-۵۵۵

۲- رجوع کنید به مقدمه فتح الباری (ابن حجر) ص۴، تنویر الحوالک شرح موطّأ (مالک) ج۱ ص۴ والامام

الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۴ ص۵۴۳.

و گروهی از صحابه، آن را مُباح می شمردند.

اوضـاع، بر همین حـال بود،... تـا اینکه در «قرن دوّم»، اواخر عصـر تـابعین، «اجمـاع» بر «اباحه» آن، مقرّر گشت و بر مُباح بودن آن، اتّفاق نظر پیدا نمودند. و این هنگام بود که «ابن جریح» کتاب «تاریخ» خود را به نقل از «مجاهد» و «عطاء» تالیف نمود که این، نخستین کتابی است که از طریق «غیر شیعه» در اسـلام نوشـته شده است. و پس از آن «کتاب معتمر بن راشد صنعانی» در «یَمَن» نوشـته شده و سپس «کتاب مُوَطّأ مالک» می باشد. در «مقدّمه فتح الباری» آمده که «ربیع بن صبیح» نخستین کسی است که نوشته ای را جمع آوری کرده است، وی در آخر «عصر تابعین» می زیسته است.

به هر حال، «اجماع» منعقد است که غیر از «شیعه»، مسلمانان دیگر، در عصر نخست تألیفی نداشته اند.(۱)

امّا «علی علیه السـلام و شـیعیانش» در همان «عصـر اوّل» متصـدّی این کار شدند. و نخستین چیزی که «امیرمؤمنان علیه السـلام» تـدوین و جمع آوری نمود «قرآن» بود؛ زیرا او پس از فراغ از تجهیز و دفن پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم، سوگند یاد کرد! که جز برای نماز، عبا بر دوش ننهد تا «قرآن» را جمع

*****

۱- رجوع کنیـد به تنویر الحوالـک شـرح موطأ (مالک) ج۱ ص۵، الامـام الصادق والمـذاهب الاربعه (علامه اسـد حیـدر) ج۴ ص۵۴۴ ط بیروت و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص۲۷۸.

نمایـد. و آن را به «ترتیب نزول» جمـع آوری نمود. و در، آن به «عـامّ و خـاص»، «مطلق و مقیّـد»، «محکم و متشـابه»، «ناسـخ و منسوخ»،

«واجبات» و آنچه ترکش «جائز» است، «سُنَن» و آدابش اشاره فرمود. و ضمناً «اسباب نزول آیات» را نیز آورد و بعضی از مطالب که از جهاتی مشکل بود توضیح داد.

«ابن سیرین» همواره می گفت:

اگر به آن «قرآن» دست می یافتم، به علوم واقعی دست یافته بودم.(۱)

البتّه افراد دیگری از «قُرّاء صحابه» تصمیم بر «جمع قرآن» گرفتند امّا نتوانستند آن را بر «طبق نزول» جمع نمایند. و مقدورشان نشد که هیچکدام از مطالب و رُموزی که به آن اشاره کردیم، در آن بیاورند.(۲)

بنابراین، قرآنی که «امام علی علیه السلام» جمع آوری نموده به «تفسیر» بیشتر شباهت دارد.

پس از فراغتِ از جمع «قرآن»، کتابی را برای «فاطمه زهراء علیها السلام» تألیف فرمود که نزد فرزندان پاک آن بانوی بزرگ، «مُصحَف

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمنیه، التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج۱ ص۲۷۷، آلاء الرحمن (بلاغی) ج۱ ص۱۸ در حاشیه، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ق۲ ص ۱۰۱ والاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۲ ص۲۵۳.

۲- رجوع کنید به التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج۱ ص۲۲۵ و بعد از آن، و آلاء الرحمن (بلاغی) ج۱ ص۱۸.

فاطمه علیها السلام» معروف گردید. این کتاب، متضمّن «حکمتها»، «امثال»، «مواعظ و پندهای عبرت آمیز»، «اخبار» و مطالب نمونه ای بود که موجب تسلّی آنحضرت در برابر مرگ پدرش رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می شد.(۱)

سپس کتابی درباره «دیات» (دِیه هائی که در اثر ضرب و جرح و قتلها باید پرداخت) تألیف فرمود و نام آن را «صحیفه» گذارد.

این کتاب را «ابن سعد» در آخر کتاب معروف خود «الجامع»- با اسناد

به امیرمؤمنان علیه السلام آورده است.

«بخاری» و «مسلم» متذکّر این «صحیفه» می شوند و در چند مورد از صحیح خود، مطالبی از آن نقل می کنند. و «احمد بن حنبل» در «مُسنَد» از این «صحیفه» فراوان نقل کرده است.(۲)

و در روایتی از «صفار» از «عبدالملک» آمده که «ابو جعفر علیه السلام»،

*****

۱- رجوع کنید به الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج۱ ص۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱ ط۳ الحیدریه

۲- از جمله، رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الفرائض باب اثم من تبرأ من موالیه ج۸ ص۱۹۲ ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الحج باب فضل المدینه ج۱ ص۵۷۲ ط عیسی الحلبی، مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۱۲۱ ح۷۸۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص۱۱۵ ط شرکه الاعلانات. و نسخه ای از «صحیفه» نزد «علّامه سید حسن صدر» موجود بوده چنانکه در تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ص ۲۷۹ ط شرکه الطباعه عراق متذکر شده است.

«کتاب علی» را خواست و «جعفر علیه السلام» برایش آورد، آن کتاب پیچیده شد و به ضخامت ران یک انسان بود... «امام ابوجعفر علیه السلام» فرمود: سوگند به خدا! این، «خطّ علی» و «اِملاء رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» است.(۱)

گروهی از «شیعیان» به «امیر مؤمنان علیه السلام» اقتدا نموده و در همان عصر، مشغول تالیف شدند. از جمله- چنانکه «ابن شهر آشوب» گفته- «سلمان» و «ابوذر» می باشند. وی می گوید: نخستین کسی که در «اسلام» کتاب نوشت «علی بن ابی طالب علیه السلام» بود، آنگاه «سلمان فارسی» و سپس «ابوذر».(۲) و نفر بعد، «ابو رافع»، آزاد شده رسول خدا صلّی الله

علیه و آله و سلّم و رئیس بیت المال «امیر مؤمنان علیه السلام» که از خواصّ دوستان «امام» و آشنای به شأن آنحضرت بود. وی کتاب «سنن، احکام و قضایا» را از «احادیث علی علیه السلام» گرد آورده بود. این کتاب، در پیشگاه اَسلاف ما دارای مقامی بلند و عظیم بود، که اصحاب ما آن را به طُرُق خود به او اِسناد داده اند.(۳)

یکی دیگر از اینان، «علی بن ابی رافع» می باشد. وی- چنانکه در شرح حالش در کتاب «الاصابه» آمده است- در عصر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به

*****

۱- رجوع کنید به بصائر الدرجات (صفّار) ص ۱۶۵.

۲- رجوع کنید به معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص۲ و تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۴ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۰.

{صفحه۳۹۳}

دنیا آمده و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم وی را «علی» نام گذارده است. وی کتابی در «فنون فقه»- طبق مذهب اهلبیت علیه السلام- دارد. «ائمّه (علیهم السَّلام)» این کتاب را بزرگ می داشتند و «شیعیان» خویش را به آن ارجاع می دادند.(۱)

یکی دیگر از این گروه، «عبیدالله بن ابی رافع»- نویسنده و دوستدار «علی علیه السلام» است. «ابن حجر» وی را در قسمت اوّل کتاب «الاصابه» به نام «عبیدالله بن اسلم» آورده، زیرا نام پدرش «اسلم» بوده است. «عبیدالله» کتابی را درباره آندسته از «اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» در «جنگ صفّین» حضور یافته اند تألیف نموده است. «ابن حجر» در «الاصابه» فراوان از این کتاب نقل می کند.(۲)

از این

گروه، «ربیعه بن سمیع» را باید نام برد. او کتابی درباره «زکات حیوانات» دارد. احادیث آن، احادیثی است که «علی علیه السلام» از «رسول

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۵ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۹۸.

۲- رجوع کنید به الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج۱ ص۱۴۶، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۹۲، ۳۳۶، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۰۳، ۵۱۷ و ۵۶۰ و ج۲ ص۱۷۴ و ۴۷۷ افست بر ط السعاده، و اسد الغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر) ج۱ ص۲۶۷ و ج۲ ص۲۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۳ و ۲۲۰ افست ط مصر.

{صفحه۳۹۴}

خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» نقل نموده است.(۱)

از این گروه، باید «عبدالله بن حُرّ فارسی» را برشمرد. او کتابی در حدیث دارد. در این کتاب، احادیثی که «علی علیه السلام» از «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» نقل نموده، جمع آوری کرده است.(۲)

از این افراد، «اصبغ بن نباته»- یار پاکباخته «امیر مؤمنان علیه السلام» و از پیوستگان سخت به آن حضرت- می باشد. همو که «عهد نامه مالک اشتر» و «وصیّت امام علی علیه السلام به فرزندش محمّد» را نقل نموده است. اصحاب ما، این دو را با «سند صحیح» از نامبرده نقل می نمایند.(۳) از جمله این افراد، «سلیم بن قیس هلالی»- یار «امیر مؤمنان علیه السلام»- است. «سلیم» از «امام علیه السلام» و از «سلمان فارسی» نقل حدیث نموده. وی کتابی درباره «امامت» دارد که «امام محمد بن ابراهیم نعمانی» در کتاب «الغیبه» از آن نام برده و گفته است: در این «حقیقت» بین تمام دانشمندان و علمای «شیعه» و ناقلان حدیث، گفتگوئی نیست که «کتاب

سلیم بن قیس» یکی از «کُتُب اصلی» است که حاملان علم و راویان «احادیث اهلبیت علیه السلام»- از همان قدیم الایّام- آن را نقل نموده و مورد اعتمادشان بوده است.

این کتاب، یکی از همان «کتابهای اصلی» است که «شیعه» به آن مراجعه می کند و مورد اعتمادش می باشد.(۴)

*****

۱و۲ و۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۶.

۴- رجوع کنید به کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۲ ط عراق.

{صفحه۳۹۵}

در مورد افرادی که در آن عصر، دارای کتاب بوده اند، عدّه ای از اصحاب ما، جمع آوری نامهایشان را به عهده گرفته اند و در این زمینه تألیفاتی دارند. کسانی که خواهان آن هستند به کتابهای «فهرست» و «رجال» مراجعه می نمایند.(۱)

۳- امّا مؤلّفان پیشین ما، در «طبقه دوّم»- یعنی در بین «تابعین»-، باید اعتراف کنیم که اکنون برای ما میسور نیست که بتوانیم آنها را برشماریم؛ و مدرک و مرجع برای شناسائی آنها و شناسائی نوشته های آنان و اسناد آن نوشته ها- به طور تفصیل- همان کتابهای «فهرست» علمای ما و نوشته های آنها در «شرح حال رجال» است.(۲)

در عصر این طبقه، «نور اهلبیت علیه السلام» درخشش نمود، در حالی که پیشتر با ابرهای تیره ستم ستمگران پوشیده بود. و این درخشش به این خاطر بود که «فاجعه طَفّ» (نبرد خونین کربلا) «دشمنان آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم» را مفتضح ساخت؛ آنها را از چشم افراد عاقل و آگاه انداخت؛ توجّه محقّقان را به «مصائب اهلبیت علیه السلام» جلب نمود،

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص۲-۷، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱، مؤلّفوا الشیعه فی

صدر الاسلام (سیّد شرف الدین موسوی عاملی) والذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، الفهرست (منتجب الدین)، الذریعه الی تصانیف الشیعه (- که تاکنون ۲۵ جلد آن چاپ شده است.-) و غیر آنها از کتب فهرست و شرح حال.

{صفحه۳۹۶}

توجّه به مصائبی که از «زمان فقدان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» شروع شده بود. این «فاجعه»- با همان کوبندگیش- مردم را ناچار ساخت تا در باره «اساس این مصیبت» به بحث و کاوش پردازند؛ آنها را واداشت تا از «ریشه ها و اسباب» آن جستجو به عمل آورند، که بالاخره بَذر و نهالهای آن را شناختند، و متوجّه شدند که این «مصائب» از «کُجا!» شروع شده است. بدین خاطر بود که مسلمانانی که رگ مردانگی در بدنشان بود، برای «حفظ مقام اهلبیت علیه السلام» و یاری آنها به پا خاستند، چرا که فطرت و سرشت بشری علاقه مند به یاری «مظلوم» است و از «ستمگر و ظالم» متنفّر.

گویا مسلمانان، پس از این «فاجعه»، در دوره ای جدید قرار گرفتند؛ لذا، به موالات و دوستی «امام علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السلام» پرداختند و برای آگاهی از «اصول و فروع دین» به او پیوستند. همچنین در تمام مطالبی که از «قرآن و سنّت» گرفته می شود، یعنی سائر «فنون اسلامی»، به او مراجعه نمودند و پس از او به فرزندش «امام باقر علیه السلام» روی آوردند. لذا، اصحاب این دو امام (امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام)- که از «اَسلاف شیعه» به شمار می آیند-

هزاران نفر بودنـد که شـمارش آنهـا ممکن نیست. امّا کسانی که نامهای آنها و شـرح حالشان در کتابهای «رجال» آمـده، یعنی آنها که از «علمای اصـحاب» به شمار می آمدند قریب «چهار هزار» نفرند و تعداد کتابهائی که نوشته اند «ده هزار» یا بیشتر می باشد. این کتابها را هرکدام از

{صفحه۳۹۷}

اصحاب ما، از نسل پیش از خود، با «اسناد صحیح» نقل نموده اند.

گروهی از اعلاـم این جمعیّت به خـدمت این دو امام و به خـدمت «امام صادق علیه السـلام» فائز شـده انـد؛ و حظّ و بهره کامل برای کسـانی از اینان بود که از پیمانه پُری از دانش و عمل برخوردار گردیدنـد. یکی از این جمعیّت، «ابو سـعید اَبان بن تغلب بن ریاح جریری» است. همان کس که هم به «قرآن» وارد بود، هم «فقیه»، هم «محدّث»، هم «مفسّر» و هم «آگاه از علم اصول»؛ یعنی، همان «لُغَوی مشهور». او «از موثّق ترین مردم» بود. هر سه امام (علیهم السَّلام) را ملاقات نموده و دانش فراوان و احادیث بسـیاری را از آنان فراگرفته و نقل نموده است. همین بس که بدانی، او تنها از امام صادق علیه السـلام- آنطور که میرزا محمد (دانشـمند معروف «علم رجـال») در کتـاب «منهـج المقال» در شـرح حال «ابان» با اِسـناد به «ابان بن عثمان» از «امام صادق علیه السلام» آورده- «سی هزار حدیث» نقل کرده است.(۱)

وی در پیشـگاه این امامان (علیهم السَّلام) دارای سابقه ای درخشان و مقامی بلند است. می بینیم «امام محمّد باقر علیه السلام»- در آن هنگامی که هر دو در مدینه هستند- به او می فرماید:

*****

۱- بزرگان این فن بر این معنی تصریح کرده اند

همچون «شیخ بهائی» در کتاب «وجیزه» و تعداد دیگری از بزرگان امّت.

رجوع کنید به منهج المقال (میرزا محمد استرآبادی)- در شرح حال ابان- و رجال (نجاشی) ص ۹.

{صفحه۳۹۸}

«اِجلِس فِی المَسجِدِ وَاَفتِ النّاسَ فَاِنّی اُحِبُّ اَن یُری فی شیعَتی مِثلُکَ» (در مسجد بنشین و برای مردم «فتوا بده!» که من دوست دارم در شیعیانم مثل تو دیده شود.)(۱)

و امام صادق علیه السلام به او فرموده:

«ناظِر اَهلَ المَدینَهِ فَاِنّی اُحِبُّ اَن یَکُونَ مِثلُکَ مِن رُواتی وَ رِجالی» (با اهل مدینه «بحث کن!» من دوست دارم مانند توئی از راویان حدیث و رجالم به شمار آیند.)(۲)

«اَبان» هنگامی که وارد مدینه می شد، به او توجّه می کردند، از گرد علمای دیگر- که جلسات درس داشتند فاصله- می گرفتند و «ستون مخصوص پیامبر

حق شناس

۱- احتجاج ابن عباس

۱- توجّه شما را به مباحثه طولانی که بین «ابن عباس» و «عمر» واقع شده، جلب می کنم. در آنجا آمده: «عمر» به «ابن عباس» گفت: ابن عباس! می دانی چرا خویشاوندانتان پس از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم شما را از (خلافت) منع کردند؟

«ابن عباس» می گوید: من دوست نداشتم پاسخش را بگویم، لذا گفتم: اگر من ندانم امیرالمؤمنین می داند.

«عمر» گفت: آنها کراهت داشتند «نبوّت» و «خلافت» هر دو در شما جمع شود آن وقت اجحاف کنید و خوشحالی و فرح به خرج دهید. به این جهت، قریش «خلافت» را برای خود برگزید، به آن رسید

{صفحه ۳۷۱}

۲- احتجاج امام حسن و امام حسین (علیهما السَّلام)

و موفّق شد.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: اگر اجازه سخن می دهی و خشم خود را از من باز می داری، پاسخ می دهم. گفت: بگو!

گفتم: امّا این گفته ات که «قریش آن را برای خود برگزید و به آن رسید و موفّق شد»، اگر این انتخاب و برگزیدگی از این

جهت بود که خداوند آن را برایشان قرار داد، عمل صحیحی انجام داده اند و نباید از آنها بازپس گرفته شود و مورد حسد قرار گیرند.

و امّا این گفته ات که «آنها نمی خواستند «نبوّت» و «خلافت» هر دو برای شما باشد»، در این صورت، آنها مشمول این آیه خواهند بود: «ذلِکَ بِاَنَّهُم کَرِهُوا ما اَنزَلَ اللهُ فَاَحبَطَ اَعمالَهُم» (آنها از آنچه خداوند نازل فرموده ناراحت بودند، لذا خداوند اعمالشان را «حبط» نموده و از بین بُرد).(۱)

«عمر» گفت: هیهات ای پسر عباس! از ناحیه تو مطالبی به من گزارش کرده اند که من نمی خواستم خود به آن اقرار کنی و سبب شود

که موقعیّت در پیشگاه من از بین برود.

گفتم: آن مطالب چه بوده؟ اگر «حق» گفته ام که سزاوار نیست موقعیّتم در نزد تو از بین برود و اگر باطل بوده که شخصی همچون من باطل را از خود دور ساخته است.

«عمر» گفت: به من خبر داده اند که تو گفته ای: «خلافت» را از روی «حسد»

*****

۱- سوره محمد (۴۷) آیه ۹.

{صفحه ۳۷۲}

۳- احتجاج بزرگان شیعه که جزو «صحابه» بودند

و «بَغی و ستم» از مرکزِ خود منحرف داشته اند.

گفتم: امّا اینکه از روی «ستم» که بر نادان و عاقل روشن است، و امّا از روی «حسد» که آدم مورد حسد قرار گرفت و ما فرزندانش نیز مورد حسد هستیم.

«عمر» گفت: هیهات! هیهات! به خدا سوگند! قلبهای شما «بنی هاشم» پر از حسدی است که از بین نخواهد رفت.

«ابن عباس» می گوید، گفتم: ای امیرمؤمنان! قلبهائی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها زدوده و آنها را پاک قرار داده(۱)، چنین توصیف مکن!(۲)

بار دیگر، مباحثه ای بین این دو درگرفت، «عمر» پرسید: پسر عمویت چگونه است؟

«ابن عباس» می گوید: خیال کردم منظورش «عبدالله بن جعفر» است، گفتم: او با همردیفانش به سر می برد.

گفت: منظورم او نیست، مقصودم «بزرگ شما اهل بیت» است.

گفتم: او را با دَلوَ که مشغول «کشیدن آب» بود واگذاشتیم در حالی که مشغول «قرائت قرآن» بود.

گفت: خون تمام شتران قربانی به گردن تو باشد اگر آنچه می پرسم از من کتمان کنی! آیا هنوز آرزوی «خلافت» در دلش هست؟

*****

۱- اشاره است به سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

۲- رجوع کنید به الکامل (ابن اثیر) ج۳ ص۶۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۵۳-۵۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل،

و تاریخ (طبری) ج۴ ص۲۲۳.

{صفحه۳۷۳}

۴- اشاره به احتجاج آنان به «وصایتِ» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

گفتم: بلی.

گفت: آیا می پندارد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تصریح کرده که او «خلیفه» باشد؟

«ابن عباس» می گوید: گفتم: بالاتر بگویم: من از پدرم در مورد این «ادّعای نصّ بر خلافت» پرسیدم، پدرم گفت: راست می گوید.

«عمر» گفت: پیامبر در گفته هایش «مقام بلندی» را برای او قائل بود امّا این گفته ها موجب اثبات حجّتی و یا قطع عُذری نبود؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گاهی می خواست امّت را در مورد او و واگذاردن «امر خلافت» به عهده اش بیازماید؛ و تصمیم داشت به هنگام بیماریش تصریح به نام او کند ولی من نگذاشتم.(۱)

و بار سوّمی با «ابن عباس» گفتگویشان درگرفت، به «ابن عباس» گفت: رفیقت را «مظلوم» می بینم.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: پس آنچه به «ستم» از او گرفته شده به او باز پس ده! «عمر» دستش را از دستم کشید و رفت، و تا ساعتی بعد با خود «همهمه» می کرد، سپس ایستاد، من به او رسیدم، گفت: ابن عباس! من گمان نمی کنم علّت بازداشتن وی از «خلافت» چیزی جز این بود که خویشاوندانش او را کوچک شمردند.

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۲۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل- به نقل از تاریخ بغداد (امام ابوالفضل احمد بن ابی طاهر) (با سند معتبر).- پانوشت ۳۶۸ و متن آن را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه۳۷۴}

گفتم: ولی سوگند به خدا! که خدا و رسولش او را به هنگامی که فرمانش دادند «سوره برائت» را از رفیقت بگیرد او را کوچک نشمردند.

«عمر» از من

اِعراض کرد و به سرعت رفت، و من بازگشتم.(۱)

برای حبر و عـالم امّت، زبان هاشـمیها، پسـر عمّ رسول خـدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، «عبـدالله بن عباس»، از این «مباحثات» فراوان پیش آمـده است، که قبلاًـ «احتجـاج» او را با گروهی که نسـبت به «علی علیه السـلام» بـد بودنـد، با شـمردن بیش از ده خصـلت نیک برای آن حضـرت در- حـدیثی طولانی- بیان نمودیم، که در آن آمده بود: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به عموزادگانش فرمود: کـدامیک از شـما حاضـر است در دنیا و آخرت با من همکاری و همراهی کنـد؟ هیچکـدام جواب مثبت ندادند و «علی علیه السـلام» گفت: من در دنیا و آخرت با شـما همراهی می کنم. آنحضـرت به «علی علیه السلام» فرمود: «اَنتَ وَلِیّی فِی الـدُّنیا وَالآـخِرَهِ» (تو ولیّ من در دنیا و آخرت هستی)- تا به اینجا که «ابن عباس» گفت:- رسول خـدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای «جنـگ تبوک» از مـدینه بیرون آمـد و مردم نیز خارج شدنـد. «علی علیه السـلام» عرض کرد: من نیز همراهت برای جنگ حرکت کنم؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: نه!

*****

۱- رجوع کنید به شـرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۲ ص۴۶ و ج۶ ص۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و قول عمر به ابن عبـاس که: «لقـد کـان علیٌّ فیکُم اَولی بهـذا الاـمر منی و من ابی بکر» (به راستی که علی در میان شـما اولی و سـزاوارتر است به این امر (خلافت) از من و از ابوبکر) در محاضرات (راغب اصفهانی) ج۷ ص۲۱۳ وجود دارد چنانکه در

الغدير (علّامه امینی) ج۱ ص۳۸۹ و ج۷ ص۸۰ ط بیروت آمده است.

{صفحه۳۷۵}

«علی علیه السلام» گریه کرد، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود: «آیا راضی نیستی تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست. سزاوار نیست که من بروم جز اینکه تو «خلیفه» و جانشین من باشی.»

«ابن عباس» اضافه کرد: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به او فرمود: «تو ولیّ تمام مؤمنان پس ز من خواهی بود» و نیز اضافه نمود که آنحضرت فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فإنَّ عَلیّاً مَولاهُ»(۱)

۲- تعداد زیادی از «بنی هاشم» در آن زمان، امثال این «احتجاجات» را داشته اند حتّی «حسن بن علی علیه السلام» هنگامی که «ابوبکر» روی منبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود، پیش او آمد و گفت: از جای پدرم پایین بیا!(۲) «حسین علیه السلام» نیز چنین جریانی به هنگامی که «عمر» بر منبر بود، با او داشته است.(۳)

*****

۱- تمام این حدیث را- با ذکر مدارک- قبلاً ذکر نمودیم؛ پانوشت ۹۴ و متن آن مراجعه کنید!

۲- ابوبکر گفت: سوگند به خدا! راست گفتی؛ این، جای پدر تو است.

در این باره رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۱۰۵ ط المیمنیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۶ ص۴۲-۴۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرسول الأعظم مع خلفائه (...) ص۳۵ ط بیروت والاتحاف بحبّ الاشراف (شبراوی) ص۷.

۳- عمر گفت: منبر پدر تو است نه منبر پدر من.

- در این باره، رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص۱۰۵ ط المیمنیه مصر.

{صفحه۳۷۶}

۳- کتابهای شیعه

«احتجاجاتِ» زیادی را که هاشمی ها و دوستانشان از «صحابه» و «تابعین» در این باره داشته اند، ثبت نموده اند. «خالد بن سعید بن عاص اموی»، «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری»، «عمّار یاسر»، «مقداد»، «بُرَیده اسلمی»، «ابوالهیثم بن تیهان»، «سهل بن حنیف»، «عثمان بن حنیف»، «خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین»، «ابیّ بن کعب»، «ابو ایّوب انصاری» و ... دیگران در این باره «احتجاجات» و استدلالاتی دارند.- کسانی که مایل به آگاهی از آنها باشند باید به مظانّ آن مراجعه کنید.(۱)

کسی که اخبار «اهل بیت علیه السلام» و شرح حال دوستان آنها را مطالعه کند، می یابد که آنها هیچ فرصتی را از دست نمی دادند، هرکجا فرصتی می یافتند، به هرگونه می شد، تصریح یا اشاره، با شدّت یا نرمش، سخنرانی یا نوشتن، شعر یا نثر، هرگونه می شده، در آن شرایط سخت، با مخالفانشان «احتجاج» می کردند.

۴- آنها در موارد بسیار «وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» را یادآور می شدند و به آن «احتجاج» می نمودند- چنانکه متتبّعان می دانند.

*****

۱- رجوع کنید به «کتاب سلیم بن قیس هلالی تابعی» (متوفای سال ۹۰ ه_) ص۸۸-۹۳ ط نجف، الاحتجاج (طبرسی) ج۱ ص۹۷-۱۰۴ ط النعمان، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج۲۸ ص۱۸۹-۲۰۲ و ص۲۰۸-۲۱۹ ط جدید، الیقین (ابن طاووس) ص۱۰۸-۱۱۳ ط الحیدریه، الخصال (شیخ صدوق) ص ۴۲۹-۴۳۴ و رجال (برقی- متوفای حدود ۲۷۴ ه_) ص۶۳ ط ایران. پانوشت ۲۱۵ را نیز ملاحظه نمایید!

حق جو

کجا و چه وقت به «وصیّت» احتجاج نموده اند؟

در کجا و چه وقت «وصیّت» نسبت به «امام علی علیه السلام» را یادآور شده، و چه موقع به آن «احتجاج» نموده اند؟

حق شناس

بعضی از موارد استدلال به «وصیّت»

آری «امیرمؤمنان علی علیه السلام» خود، مسأله «وصیّت» را در منبر، مورد بحث قرار داده.- ما قبلاً عین سخن آن حضرت را برایتان آوردیم.(۱)

از طرفی، هرکس «حدیث یوم الدار» را نقل کرد، آن را به «علی علیه السلام» اسناد داده و از او نقل کرده است. ما سابقاً آن را

آوردیم که با صراحت «وصایت» و «خلافتِ» آن حضرت را بیان می داشت.(۲)

علاوه، سیّد جوانان اهل بهشت «امام حسن مجتبی علیه السلام» پس از شهادت «امیرمؤمنان علی علیه السلام»، در آن سخنرانی پر ارزش خود، به این «حقیقت» اشاره کرده فرمود: «من فرزند پیامبرم، فرزند وصیّ او هستم.»(۳)

«امام صادق علیه السلام» فرموده است: «علی، پیش از بعثت، همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود، نور رسالت را می دید و صدای فرشته را می شنید. («امام» اضافه نموده که:) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به آنحضرت فرموده است: اگر نه این بود که من خاتم

*****

۱- به پانوشتهای ۴۱۴ و ۴۱۵ و متن آنها مراجعه نمایید!

۲- به پانوشتهای ۹۱ و ۹۲ و متن آنها مراجعه نمایید!

۳- رجوع کنید به ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۳۸.

{صفحه۳۷۹}

پیامبرانم، تو در نبوّت شریک من بودی، و حال اگر پیامبر نیستی، وصیّ پیامبر و وارث او هستی.»(۱)

این معنی از همه «اهلبیت علیه السلام» به طور «تواتر» رسیده است. این، از «ضروریّات» است، هم نزد «ائمّه اهلبیت علیه السلام»، و هم نزد دوستانشان، از عصر صحابه تا... امروز.

«سلمان فارسی» نقل می

کنـد: پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم همواره می فرمود: «وصـیّ و مرکز اسـرارم، و بهـترین کسـی که پس از خود بـاقی می گذارم که وعده هایم را منجز می سازد و بدهکاریهایم را اداء می نماید علیّ بن ابیطالب است.»(۲)

«ابو ایّوب انصاری» نقل کرده که شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا خبر نداری که خداوند توجّهی به ساکنان زمین فرموده، از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را پیامبر قرار داد، سـپس بار دوّم به آنها توجّه کرد همسرت را برگزید، و به من وحی فرمود، آنگاه من او را همسر تو قرار دادم و وصیّ خویش انتخاب کردم.»(۳)

«بُرَیده اسـلمی» نقل نموده که از پیامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم شـنیدم می فرمود: «هر پیامبری وصیّ و وارثی دارد، وصیّ و وارث من علیّ بن ابیطالب است.»(۴)

*****

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج۱۳ ص۲۱۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به پانوشت ۲۶۳.

۳- رجوع کنید به پانوشت ۲۶۵.

۴- رجوع کنید به پانوشت ۲۶۲.

{صفحه ۳۸۰}

«جـابر بن یزیـد جعفی» هرگاه از «امام باقر علیه السـلام» حـدیثی نقل می کرد، می گفت: این حـدیث را «وصـیّ اوصـیاء» برایم فرمود (حَدَّثَنی وَصِیُّ الاَوصِیاءِ).(۱)

«امّ الخیر دختر حریش بـارقی»- در آن خطبه و سـخنرانی پر طنینش که در «میـدان صـفّین» کوفیان را به نبرد با «معاویه» تشویق می کرد،- از جمله سخنانش این بود:

«هَلُمُّوا- رَحِمَکُمُ اللهُ- اِلی الاِمامِ العادِلِ الوَصِیِّ الوفِیِّ وَالصِّدّیقِ الاَکبرِ...»

(خدای شما را رحمت کند! به سوی «امام عادل»، «وصیّ وفادار» و «صدّیق اکبر» بشتابید!).(۲)

... این قسمتی

بود از آنچه گذشتگان در خطبه ها و احادیث خود درباره «وصایت» گفته اند.

کسی که در شرح حال گذشتگان تتبع کند، متوجّه می شود که «وصیّ» را فقط به «امیرمؤمنان علی علیه السلام» می گفته اند، درست همچون اسمی که برای شخص معیّنی قرار داده است. حتّی مؤلّف کتاب «تاج العروس» (کتاب لغت معروف به زبان عربی) در مادّه

*****

۱- رجوع کنید به میزان الاعتدال (ذهبی) ج۱ ص۳۸۳.

۲- رجوع کنید به بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص۳۷-۳۸ ط نجف.

{صفحه ۳۸۱}

«وصیّ» می نویسد: «وصیّ- چون غنیّ- لقب علی (رضی الله عنه) می باشد.(۱)

امّا اشعاری که رسیده و در آنها «مسأله وصایت» را مطرح ساخته اند، به اندازه ای است که قابل احصاء نیست. به کتب مربوط به آن مراجعه نمایید.(۲)

*****

۱- رجوع کنید به تاج العروس (زبیدی حنفی)، مادّه «وصیّ» ج۱۰ ص۳۹۲.

۲- رجوع کنید به خود کتاب المراجعات (علّامه سیّد شرف الدین موسوی) و یا ترجمه آن= رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنّت (محمد جعفر امامی). برخی از مدارک آن اشعار، این است: کتاب وقعه صفین (نصر بن مزاحم- متوفای ۲۱۲ ه_) ص۱۸، ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۹، ۱۳۷، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۱۶ و ۴۳۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل ج۱ ص۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۰ و ج۶ ص۳۱ و ۳۵ و ج۱۳ ص۲۳۱ و ۲۳۲، الغدیر (علّامه امینی) ج۲ ص۲۸، ۴۳، ۷۷، ۱۱۴، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۵۰ و ۳۸۲ و ج۳ ص۹، ۲۹، ۶۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۳۵۳،

۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۳ و ۴۰۴ و ج۴ ص۳، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۲۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۷ و ۴۰۸. (و بقیه اجزاء الغدیر که فراوان از شعر وصیّت و غیر آن از کتب ادب نقل شده است)، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص۱۰۴، ۱۲۷، ۱۹۲، ۴۴۶ و ۵۵ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص۸۵، ۱۰۸ و ۲۹۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص۳۸، ۶۵، ۱۳۴، ۲۸۸ و ۲۸۹، مروج الذهب (مسعودی) ج۲ ص۴۲۸، العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج۴ ص۴۱۱ و ۳۴۴، الفصول المختاره (سیّد مرتضی) ص ۲۳۵، الکامل (مبرّد)- همراه با شرحش رغبه الامل- ج۷ ص۱۳۳، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج۳ ص۱۸۹، آثار ذوات السوار (حنفی صیداوی) در حاشیه ص ۶۵، بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص ۶۳ ط الحیدریه، شرح هاشمیات «کمیت بن زید اسدی» (محمد محمود رافعی) ص ۲۹، ۳۰ و ۳۲، دیوان (ابی تمام طائی) ص۱۴۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص۸ و فرائدالسمطین (حموینی) ج۱ ص۲۳ و ۳۲۶ و ج۲ ص۱۶۴ ح۴۵۱.

{صفحه۳۸۲}

حق جو

درخواست ادلّه «صحّت اسناد مذهب شیعه به ائمّه اهلبیت علیه السلام»

در پایان «مبحث اوّل» از این «گفت و شنودها» به شما گفتیم: بعضی از متعصّبان و مخالفان شیعه در «صحّت اِسناد مذهب شیعه- هم در اصول و هم در فروع- به ائمّه اهل بیت علیه السلام» ایراد می کنند؛ و ما به خود وعده داده بودیم که در این باره با شما

«گفت و شنود» نماییم؛ که هم اکنون زمان آن فرا رسیده است. آیا ممکن است لطف فرموده، پاسخی دهید که ایراد آنها برطرف گردد؟

{صفحه۳۸۳}

حق شناس

۱- «تَواتُر مذهب شیعه» از ناحیه «ائمّه اهلبیت علیه السلام»

۱- افراد آگاه، کاملاً، و بدون هیچ تردید، و به طور ضروری می دانند که «شیعه امامیّه»، همواره در اصول دین و فروع آن به «عترت پاک رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» وابسته بوده و از آنها یک ذرّه هم جدا نشده است. بنابراین، «رأی و نظریّه شیعه» تابع «رأی ائمّه عترت علیه السلام» است هم در اصول دین، هم در فروع دین، و هم در سائر علومی که از قرآن و سنّت گرفته می شود و یا به آنها تعلّق دارد. در هیچیک از این قسمتها جز به «ائمّه اهل بیت علیه السلام» اعتماد نمی کنند و به دیگری در این باره مراجعه نمی نمایند.

بنابراین، آنها متدیّن به آیین خداوند هستند و به او تقرّب می جویند ولی فقط از طریقِ «مذهب اهلبیت علیه السلام». راهی برای انصراف از آنها

{صفحه۳۸۴}

۲- تقدّم «شیعه» در تدوین علوم، از همان زمان صحابه

برای خود نمی بینند و دیگری را به جای آنان هرگز نمی پذیرند.

بر همین منوال، «گذشتگان صالح شیعه» گذرانده اند. آنها از زمان «امام امیرمؤمنان، امام حسن، امام حسین و امامان نه گانه از نسل امام حسین (علیهم السَّلام)» ... تا هم اکنون و این عصر، زندگی خویش را بدینگونه سپری نموده اند.

از هرکدام از «ائمّه علیه السلام» عدّه فراوانی از «ثِقات» و «حُفّاظ شیعه»، اصول و فروع مذهب خود را فرا گرفته اند. از این جمعیّت، تعداد آنها که اهل «وَرَع»، «ضَبط» و «اِتقان» هستند بیش از «حدِّ تواتُر» است؛ و اینان برای کسانی که باقی مانده اند طبق «تواترِ قطعی» مطالب را نقل نموده اند؛ این نسل نیز برای کسانی که پس از آن می زیسته اند همینگونه

نقـل کرده است؛ همچنـان هر نسـلی برای نسـل بعـد از خود، ... تـا به مـا رسـیده که همچون خورشـید هنگـام ظهر- که پرده و حجابی بر آن نیست- می درخشد.

بنابراین، «ما، هم اکنون در فروع و اصول بر همانیم که ائمّه آل رسول (علیهم السَّلام) بر آن بودند.»

این «مـذهب» را با تمام ریزه کاریهایش، تمام پـدران ما برای ما از همه پدرانشان نقل نموده اند و آنها همه از جمیع نیاکانشان؛ این وضع همچنـان در تمام نسـلها... تا زمان «امام عسـکری، امام هادی، امام جواد، امام رضا، امام کاظم، امام صادق، امام باقر، امام سجاد، امام حسین، امام حسن و امیرمؤمنان (علیهم السَّلام) یکنواخت به پیش می رود.

{صفحه ۳۸۵}

۳- نویسندگانِ «شیعه» در زمان تابعین و تابعینِ تابعین

ما هم اکنون به تمام افراد از «پیشـینیان شیعه»، که از «صحابه ائمّه» بوده اند و «احکام دین» را از آنها شنیده و «علوم اسلام» را از آنان فرا گرفته و نگهداری کرده اند، احاطه نداریم چرا که تلاش و کوشـش وسیع، قدرت اسـتقصاء و شـمارش آنها را ندارد.(۱) کافی است به آنچه از قلمهای «اَعلام و بزرگانِ» آنها تراوش کرده، یعنی، به نوشته های آنها مراجعه شود، با توجه به اینکه شمارش آنها در اینجا ممکن نیست.(۲)

و بدون تردید توجّه دارید که این نوشته ها را همه از «نور دانش ائمّه هُدی، آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم» اقتباس کرده انـد و بـا پیمـانه وجود خود از اقیانوس علوم آنها برداشت نموده، از دهان آنها شـنیده و از دو لب آنان گرفته انـد. بنابراین، این نوشته ها دفتر دانش آنان و عناوین حُکمشان می باشد که در عهد خودشان نگاشته شده(۳) و پس

از آن

*****

۱- در رابطه با نامها و شرح حالشان رجوع کنید به رجال (نجاشی- متوفای ۴۶۳ هـ)، الفهرست (شیخ طوسی- متوفای ۴۶۰ هـ)، رجال (شیخ طوسی)، اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی)، رجال (برقی- متوفای حدود ۲۷۴ هـ)، رجال (ابن داوود- متولد ۶۴۷ هـ)، الخلاصه (علامه حلّی- متوفای ۷۲۶ هـ) والفهرست (شیخ منتجب الدین).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، مؤلّفوا الشیعه فی صدر الاسلام (سیّد شرف الدین) والذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۳- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج۲ مادّه «اصل»، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص۲۷۸-۲۹۱ و کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۱ ص۵۴۶-۵۵۵.

بزرگواران، «مرجع و مَدرک برای شیعه» گشته است.

به این وسیله، «امتیاز مذهب اهل بیت علیه السلام» از مذاهب سایر مسلمین آشکار می گردد، زیرا ما حتّی یک شخص از «مقلّدان ائمّه اربعه اهل سنّت» را نمی شناسیم که در عهد خود آنها کتابی درباره مذهبشان نگاشته باشد، بلکه مردم با مذهب آنها اُلفت گرفته و کم کم پس از مرگ آنها بر تعدادشان افزوده شد.(۱) و این افزونی به این خاطر بود که «از ناحیه حکومت زمان، تقلید را به یکی از چهار مذهب، منحصر کردند» و پیشوائی در فروع مذهب به این چهار نفر اختصاص یافت، وگرنه این چهار نفر نیز در عصر خود همچون سائر فقهاء و محدّثان معاصر خود بودند و بر آنها امتیازی نداشتند. از این جهت، در عصر خودشان کسی نبود که به تدوین اقوال آنها اهمیّت دهد.

ولی «شیعه، از اوّل در تدوین اقوال ائمّه معصومین (علیهم

السَّلام) اهتمام می ورزید» زیرا در مسائل دینی و مذهبی، جز رجوع به اینان را جائز نمی دانست. و لذا، سخت اطراف آنان را گرفت و در گرفتن «دستورات دینی»، تنها به آنها مراجعه نمود، و قدرت و تلاش خود را در تدوین آنچه از آنها شنید به کار برد، و آنچنان همّت و عزم

*****

۱- رجوع کنید به کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۱ ص ۳۱۰ و ج۳ ص۱۹۴ و ج۴ ص۴۷۴.

{صفحه۳۸۷}

خود را در این راه به کار انداخت که بیش از آن امکان پذیر نبود. «و این، به خاطر حفظ و نگهداری علم و دانشی بود که- طبق نظریّه شیعه- غیر از آن در پیشگاه خدا، قابل قبول نیست.»

کافی است بدانی، تنها در «عصر امام صادق علیه السلام» چهارصد «اصل» نوشته شده که به «اصول اربعمأه» معروف است. و این «چهارصد اصل» چهارصد کتاب بود که چهارصد نویسنده آنها را نوشته اند. این نوشته ها «فتاوای امام صادق علیه السلام» در عصر خود بوده است.(۱) «اصحاب امام صادق علیه السلام» غیر از این «چهارصد اصل» چندین برابر دیگر نوشته دارند که تفصیل آن را به زودی خواهی دانست- اِن شاء الله.

امّا «ائمّه چهارگانه اهل سنّت»، در پیشگاه هیچکس آن منزلت و مقامی را که «ائمّه اهلبیت علیه السلام» در نزد «شیعه» دارند، ندارند؛ بلکه در زمان حیات خود، این مقامی را که پس از مرگشان برایشان انتخاب کرده اند، نداشته اند- چنانکه «ابن خلدون» در «مقدّمه» خود در فصلی که برای «علم فقه» گشوده، به آن اعتراف نموده(۲)، و عدّه ای دیگر از «اَعلام اهل سنّت» نیز به این معنی اذعان کرده

اند.- و ما با همه اینها، تردید نداریم که مذهب آنها همین مذهبی است که اتباع آنها دارند،

*****

۱- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج۲ مادّه «اصل» و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱.

۲- رجوع کنید به مقدمه (ابن خلدون) ص۴۱۰-۴۱۷.

{صفحه۳۸۸}

و مدار عملشان در هر نسلی می باشد و در کتابهای خویش تدوین نموده اند. زیرا اتباع هر مذهبی به مذهب خویش آشنا ترند. چنانکه «شیعیان» نیز «به مذهب ائمّه خویش آگاهترند»، همان مذهبی که خداوند را بر مقتضای آن، عبادت می کنند و قصد تقرّب به خداوند در غیر این صورت، از آنها محقّق نمی شود.

۲- اهل بحث و تحقیق به روشنی می دانند که «شیعه در تدوین علوم اسلامی از دیگران پیشقدم تر بوده است» زیرا در عصر نخستین، غیر از «علی علیه السلام و شیعیان دانشمندش» کسی تصدّی این کار را به عهده نگرفت.(۱)

و شاید سرّ این مطلب، همان «اختلاف صحابه» بود که «نوشتن علوم مباح است یا نه؟»- چنانکه «عسقلانی» در «مقدّمه فتح الباری» و دیگران نیز نقل کرده اند که:- «عمر بن خطّاب» و عدّه ای دیگر نوشتن آن را خوشایندشان نبود، از ترس اینکه «احادیث» با «قرآن» مخلوط گردد(۲)، امّا «امام علی علیه السلام» و فرزند و جانشینش «امام مجتبی علیه السلام»

*****

۱- در رابطه با «تقدم شیعه در تدوین علوم» رجوع کنید به تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر)، الشیعه و فنون الاسلام (علّامه صدر) والامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۴ ص۵۴۶-۵۵۵

۲- رجوع کنید به مقدمه فتح الباری (ابن حجر) ص۴، تنویر الحوالک شرح موطّأ (مالک) ج۱ ص۴ والامام

الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حيدر) ج۴ ص۵۴۳.

{صفحه۳۸۹}

و گروهی از صحابه، آن را مُباح می شمردند.

اوضاع، بر همین حال بود،... تا اینکه در «قرن دوّم»، اواخر عصر تابعین، «اجماع» بر «اباحه» آن، مقرّر گشت و بر مُباح بودن آن، اتّفاق نظر پیدا نمودند. و این هنگام بود که «ابن جریح» کتاب «تاریخ» خود را به نقل از «مجاهد» و «عطاء» تالیف نمود که این، نخستین کتابی است که از طریق «غیر شیعه» در اسلام نوشته شده است. و پس از آن «کتاب معتمر بن راشد صنعانی» در «یَمَن» نوشته شده و سپس «کتاب مُوَطّأ مالک» می باشد. در «مقدّمه فتح الباری» آمده که «ربیع بن صبیح» نخستین کسی است که نوشته ای را جمع آوری کرده است، وی در آخر «عصر تابعین» می زیسته است.

به هر حال، «اجماع» منعقد است که غیر از «شیعه»، مسلمانان دیگر، در عصر نخست تألیفی نداشته اند.(۱)

امّا «علی علیه السلام و شیعیانش» در همان «عصر اوّل» متصدّی این کار شدند. و نخستین چیزی که «امیرمؤمنان علیه السلام» تدوین و جمع آوری نمود «قرآن» بود؛ زیرا او پس از فراغ از تجهیز و دفن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، سوگند یاد کرد! که جز برای نماز، عبا بر دوش ننهد تا «قرآن» را جمع

*****

۱- رجوع کنید به تنویر الحوالک شرح موطأ (مالک) ج۱ ص۵، الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علامه اسد حیدر) ج۴ ص۵۴۴ ط بیروت و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص۲۷۸.

{صفحه۳۹۰}

نماید. و آن را به «ترتیب نزول» جمع آوری نمود. و در، آن به «عامّ و خاص»، «مطلق و مقیّد»، «محکم و متشابه»، «ناسخ و منسوخ»،

«واجبات» و آنچه ترکش «جائز» است، «سُنَن» و آدابش اشاره فرمود. و ضمناً «اسباب نزول آیات» را نیز آورد و بعضی از مطالب که از جهاتی مشکل بود توضیح داد.

«ابن سیرین» همواره می گفت:

اگر به آن «قرآن» دست می یافتم، به علوم واقعی دست یافته بودم.(۱)

البتّه افراد دیگری از «قُرّاء صحابه» تصمیم بر «جمع قرآن» گرفتند امّا نتوانستند آن را بر «طبق نزول» جمع نمایند. و مقدورشان نشد که هیچکدام از مطالب و رُموزی که به آن اشاره کردیم، در آن بیاورند.(۲)

بنابراین، قرآنی که «امام علی علیه السلام» جمع آوری نموده به «تفسیر» بیشتر شباهت دارد.

پس از فراغتِ از جمع «قرآن»، کتابی را برای «فاطمه زهراء علیها السلام» تألیف فرمود که نزد فرزندان پاک آن بانوی بزرگ، «مُصحَف

*****

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمنیه، التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج۱ ص۲۷۷، آلاء الرحمن (بلاغی) ج۱ ص۱۸ در حاشیه، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج۲ ق۲ ص ۱۰۱ والاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج۲ ص۲۵۳.

۲- رجوع کنید به التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج۱ ص۲۲۵ و بعد از آن، و آلاء الرحمن (بلاغی) ج۱ ص۱۸.

فاطمه علیها السلام» معروف گردید. این کتاب، متضمّن «حکمتها»، «امثال»، «مواعظ و پندهای عبرت آمیز»، «اخبار» و مطالب نمونه ای بود که موجب تسلّی آنحضرت در برابر مرگ پدرش رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می شد.(۱)

سپس کتابی درباره «دیات» (دِیه هائی که در اثر ضرب و جرح و قتلها باید پرداخت) تألیف فرمود و نام آن را «صحیفه» گذارد.

این کتاب را «ابن سعد» در آخر کتاب معروف خود «الجامع»- با اسناد

به امیرمؤمنان علیه السلام آورده است.

«بخاری» و «مسلم» متذکّر این «صحیفه» می شوند و در چند مورد از صحیح خود، مطالبی از آن نقل می کنند. و «احمد بن حنبل» در «مُسنَد» از این «صحیفه» فراوان نقل کرده است.(۲)

و در روایتی از «صفار» از «عبدالملک» آمده که «ابو جعفر علیه السلام»،

*****

۱- رجوع کنید به الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج۱ ص۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱ ط۳ الحیدریه

۲- از جمله، رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الفرائض باب اثم من تبرأ من موالیه ج۸ ص۱۹۲ ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الحج باب فضل المدینه ج۱ ص۵۷۲ ط عیسی الحلبی، مسند (احمد بن حنبل) ج۲ ص۱۲۱ ح۷۸۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص۱۱۵ ط شرکه الاعلانات. و نسخه ای از «صحیفه» نزد «علّامه سید حسن صدر» موجود بوده چنانکه در تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ص ۲۷۹ ط شرکه الطباعه عراق متذکر شده است.

{صفحه۳۹۲}

«کتاب علی» را خواست و «جعفر علیه السلام» برایش آورد، آن کتاب پیچیده شد و به ضخامت ران یک انسان بود... «امام ابوجعفر علیه السلام» فرمود: سوگند به خدا! این، «خطّ علی» و «اِملاء رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» است.(۱)

گروهی از «شیعیان» به «امیر مؤمنان علیه السلام» اقتدا نموده و در همان عصر، مشغول تالیف شدند. از جمله- چنانکه «ابن شهر آشوب» گفته- «سلمان» و «ابوذر» می باشند. وی می گوید: نخستین کسی که در «اسلام» کتاب نوشت «علی بن ابی طالب علیه السلام» بود، آنگاه «سلمان فارسی» و سپس «ابوذر».(۲) و نفر بعد، «ابو رافع»، آزاد شده رسول خدا صلّی الله

علیه و آله و سلّم و رئیس بیت المال «امیر مؤمنان علیه السلام» که از خواصّ دوستان «امام» و آشنای به شأن آنحضرت بود. وی کتاب «سنن، احکام و قضایا» را از «احادیث علی علیه السلام» گرد آورده بود. این کتاب، در پیشگاه اَسلاف ما دارای مقامی بلند و عظیم بود، که اصحاب ما آن را به طُرُق خود به او اِسناد داده اند.(۳)

یکی دیگر از اینان، «علی بن ابی رافع» می باشد. وی- چنانکه در شرح حالش در کتاب «الاصابه» آمده است- در عصر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به

*****

۱- رجوع کنید به بصائر الدرجات (صفّار) ص ۱۶۵.

۲- رجوع کنید به معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص۲ و تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۴ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۰.

دنیا آمده و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم وی را «علی» نام گذارده است. وی کتابی در «فنون فقه»- طبق مذهب اهلبیت علیه السلام- دارد. «ائمّه (علیهم السَّلام)» این کتاب را بزرگ می داشتند و «شیعیان» خویش را به آن ارجاع می دادند.(۱)

یکی دیگر از این گروه، «عبیدالله بن ابی رافع»- نویسنده و دوستدار «علی علیه السلام» است. «ابن حجر» وی را در قسمت اوّل کتاب «الاصابه» به نام «عبیدالله بن اسلم» آورده، زیرا نام پدرش «اسلم» بوده است. «عبیدالله» کتابی را درباره آندسته از «اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم» در «جنگ صفّین» حضور یافته اند تألیف نموده است. «ابن حجر» در «الاصابه» فراوان از این کتاب نقل می کند.(۲)

از این

گروه، «ربیعه بن سمیع» را باید نام برد. او کتابی درباره «زکات حیوانات» دارد. احادیث آن، احادیثی است که «علی علیه السلام» از «رسول

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۵ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۹۸.

۲- رجوع کنید به الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج۱ ص۱۴۶، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۹۲، ۳۳۶، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۰۳، ۵۱۷ و ۵۶۰ و ج۲ ص۱۷۴ و ۴۷۷ افست بر ط السعاده، و اسد الغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر) ج۱ ص۲۶۷ و ج۲ ص۲۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۳ و ۲۲۰ افست ط مصر.

{صفحه۳۹۴}

خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» نقل نموده است.(۱)

از این گروه، باید «عبدالله بن حُرّ فارسی» را برشمرد. او کتابی در حدیث دارد. در این کتاب، احادیثی که «علی علیه السلام» از «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» نقل نموده، جمع آوری کرده است.(۲)

از این افراد، «اصبغ بن نباته»- یار پاکباخته «امیر مؤمنان علیه السلام» و از پیوستگان سخت به آن حضرت- می باشد. همو که «عهد نامه مالک اشتر» و «وصیّت امام علی علیه السلام به فرزندش محمّد» را نقل نموده است. اصحاب ما، این دو را با «سند صحیح» از نامبرده نقل می نمایند.(۳) از جمله این افراد، «سلیم بن قیس هلالی»- یار «امیر مؤمنان علیه السلام»- است. «سلیم» از «امام علیه السلام» و از «سلمان فارسی» نقل حدیث نموده. وی کتابی درباره «امامت» دارد که «امام محمد بن ابراهیم نعمانی» در کتاب «الغیبه» از آن نام برده و گفته است: در این «حقیقت» بین تمام دانشمندان و علمای «شیعه» و ناقلان حدیث، گفتگوئی نیست که «کتاب

سلیم بن قیس» یکی از «کُتُب اصلی» است که حاملان علم و راویان «احادیث اهلبیت علیه السلام»- از همان قدیم الایّام- آن را نقل نموده و مورد اعتمادشان بوده است.

این کتاب، یکی از همان «کتابهای اصلی» است که «شیعه» به آن مراجعه می کند و مورد اعتمادش می باشد.(۴)

*****

۱و۲ و۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۶.

۴- رجوع کنید به کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۲ ط عراق.

{صفحه۳۹۵}

در مورد افرادی که در آن عصر، دارای کتاب بوده انـد، عدّه ای از اصـحاب ما، جمع آوری نامهایشان را به عهده گرفته اند و در این زمینه تألیفاتی دارند. کسانی که خواهان آن هستند به کتابهای «فهرست» و «رجال» مراجعه می نمایند.(۱)

۳- امّـا مؤلّفان پیشـین ما، در «طبقه دوّم»- یعنی در بین «تابعین»-، بایـد اعتراف کنیم که اکنون برای ما میسور نیست که بتوانیم آنها را برشـماریم؛ و مدرک و مرجع برای شـناسائی آنها و شـناسائی نوشـته های آنان و اسـناد آن نوشـته ها- به طور تفصـیل- همان کتابهای «فهرست» علمای ما و نوشته های آنها در «شرح حال رجال» است.(۲)

در عصر این طبقه، «نور اهلبیت علیه السلام» درخشش نمود، در حالی که پیشتر با ابرهای تیره ستم ستمگران پوشیده بود. و این درخشـش به این خـاطر بود که «فاجعه طَفّ» (نبرد خونین کربلا) «دشـمنان آل محمّـد صلّی الله علیه و آله و سلّم» را مفتضـح ساخت؛ آنها را از چشم افراد عاقل و آگاه انداخت؛ توجّه محقّقان را به «مصائب اهلبیت علیه السلام» جلب نمود،

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص۲-۷، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱، مؤلّفوا الشیعه فی

صدر الاسلام (سیّد شرف الدین موسوی عاملی) والذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، الفهرست (منتجب الدین)، الذریعه الی تصانیف الشیعه (- که تاکنون ۲۵ جلد آن چاپ شده است.-) و غیر آنها از کتب فهرست و شرح حال.

{صفحه۳۹۶}

توجّه به مصائبی که از «زمان فقدان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» شروع شده بود. این «فاجعه»- با همان کوبندگیش- مردم را ناچار ساخت تا در باره «اساس این مصیبت» به بحث و کاوش پردازند؛ آنها را واداشت تا از «ریشه ها و اسباب» آن جستجو به عمل آورند، که بالاخره بَذر و نهالهای آن را شناختند، و متوجّه شدند که این «مصائب» از «کُجا!» شروع شده است. بدین خاطر بود که مسلمانانی که رگ مردانگی در بدنشان بود، برای «حفظ مقام اهلبیت علیه السلام» و یاری آنها به پا خاستند، چرا که فطرت و سرشت بشری علاقه مند به یاری «مظلوم» است و از «ستمگر و ظالم» متنفّر.

گویا مسلمانان، پس از این «فاجعه»، در دوره ای جدید قرار گرفتند؛ لذا، به موالات و دوستی «امام علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السلام» پرداختند و برای آگاهی از «اصول و فروع دین» به او پیوستند. همچنین در تمام مطالبی که از «قرآن و سنّت» گرفته می شود، یعنی سائر «فنون اسلامی»، به او مراجعه نمودند و پس از او به فرزندش «امام باقر علیه السلام» روی آوردند. لذا، اصحاب این دو امام (امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام)- که از «اَسلاف شیعه» به شمار می آیند-

هزاران نفر بودنـد که شـمارش آنهـا ممکن نیست. امّا کسانی که نامهای آنها و شـرح حالشان در کتابهای «رجال» آمـده، یعنی آنها که از «علمای اصـحاب» به شمار می آمدند قریب «چهار هزار» نفرند و تعداد کتابهائی که نوشته اند «ده هزار» یا بیشتر می باشد. این کتابها را هرکدام از

{صفحه۳۹۷}» را در مسجد برای او خالی و مهیّا می نمودند.

«امام صادق علیه السـلام» به «سلیم بن ابی حبه» فرمود: «پیش اَبان بن تغلب برو! که از من احادیث فراوانی شنیده است؛ آنچه او برای تو نقل نمود، تو شخصاً می توانی از زبان من نقل کنی.)(۳)

و نیز آنحضرت به «اَبان بن عثمان» فرمود: «اَبان بن تغلب سی هزار حدیث از من روایت کرده؛ تو هم آنها را فراگیر و از او نقل کن!»(۴)

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی). ص۷ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۳۱ ط۲.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی).

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۱۰ و اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی) ص ۳۳۱ ح۶۰۴.

۴- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۹.

{صفحه۳۹۹}

و هرگاه بر «امام صادق علیه السلام» وارد می شد، آن حضرت با وی مصافحه و معانقه می نمود و دستور می داد بالش و پشتی برای او بگذارند و خود، درست روبروی او می نشست.(۱)

هنگامی که مرگ او را به «امام علیه السـلام» گزارش کردند، فرمود: «اَما واللهِ لَقَد اَوجَعَ قَلبی مَوتُ اَبان» (سوگند به خدا! مرگ اَبان، قلب مرا درد آورد.)(۲)

«اَبان» در سال ۱۴۱ هجری قمری، چشم از جهان فرو بست.(۲)

«اَبـان» از «انس بـن مالـک»، «اعمش»، «محمـد بـن منکـدر»، «سـماک بن حرب»، «ابراهیم نخعی»، «فضـیل بن عمرو»، و «حکم» روایاتی

نقل کرده. و «مسلم» و اصحاب سنن اربعه- «ابو داود»، «ترمذی»، «نسائی» و «ابن ماجه»- به احادیث او استدلال نموده اند.(۳)

و اگر «بخاری» از او نقل حدیث نکرده، به او زیانی وارد نمی سازد؛ زیرا وی به «ائمّه اهلبیت» یعنی امام صادق»، «امام کاظم»، «امام رضا»،

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۷، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۱ ط۲ و اختیار معرفه الرجال= رجال)کشی) ص ۳۳۰ ح ۶۰۱.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۱۰ والفهرست (شیخ طوسی) ص۴۲.

۴- «ذهبی» در میزان الاعتدال- ج۱ ص۵- وی را از کسانی شمرده که مسلم و نویسندگان سُنَن اربعه- ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه- به روایاتش استدلال می کنند، زیرا در مقابل نام وی، رموز آنان را قرار داده است.

{صفحه ۴۰۰}

«امام جواد» و «امام حسن عسکری» _علیهم السّلام) اقتدا کرده است و «بخاری» از این بزرگواران نیز روایتی نقل ننموده، بلکه از سبط اکبر، سیّد جوانان بهشت «امام حسن مجتبی علیه السلام» نیز چیزی نیاورده است. بلی، او از «مروان بن حکم»، «عمران بن حطان»، «عکرمه بربری» و از امثال اینان نقل خبر نموده است(۱)- «اِنّا للهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ».

«ابان» نوشته های پرارزشی دارد که می توان «تفسیر غریب القرآن» را از آنها به شمار آورد، که در آن برای استشهاد درباره کلماتی که در قرآن آمده- از جنبه های ادبی آن- از «اَشعار عَرب» گواه فراوان اقامه کرده است.(۲)

«عبدالرحمان بن محمّد اَزدی کوفی»، بعداً آمده و «کتاب ابان» و «کتب محمد بن سائب کلبی» و «کتاب ابن روق، عطیه بن حارث» را جمع کرده، و همه را یک کتاب قرار داده

است، سپس موارد اختلاف و اتّفاق آنها را توضیح داده است. بنابراین، گاهی «کتاب اَبان» به تنهائی مشاهده می شود و گاهی همراه با کتابی دیگر؛ و این، به خاطر همان کاری است که «عبدالرحمان» انجام داده است.

اصحاب ما، هرکدام از این دو کتاب را با «سند معتبر» و از طرق

*****

۱- رجوع کنید به کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل (سید محمد بن عقیل) ص۵۸ ط بیروت.

۲- رجوع کنید به الفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۱.

{صفحه۴۰۱}

مختلف، نقل کرده اند.

«اَبان» دو کتاب دیگر به نام «الفضائل» و «صفّین» نیز دارد. و او دارای یک «اصل» نیز هست؛ یعنی، یکی از همان «چهارصد اصل» یا چهار صد کتابی که به «اصول اربعمأه» معروف است، که مورد اعتماد و مراجعه شیعه در «احکام شرعی» می باشد

تمام کتابهای وی با اسناد از او نقل شده که تفصیل آن را باید در «کُتُب رجال» خواند.(۱)

از این گروه، «ابوحمزه ثمالی، ثابت بن دینار» را باید نام برد. وی از افراد موثّق و بزرگان پیشینیان «شیعه» به حساب می آید. او از «امام زین العابدین»، از «امام باقر» و از «امام صادق» (علیهم السَّلام) علم فرا گرفته، سخت به آنها پیوسته و در پیشگاه آنها مقرّب بوده است.(۲)

«امام صادق علیه السلام» او را چنین ستوده است:

«ابوحمزه در زمان خود، همچون سلمان فارسی در زمانش می باشد.»(۳)

و امام رضا علیه السلام درباره اش فرموده: «ابوحمزه در زمان خود، همچون لقمان در زمان خویش است.»(۴)

وی کتابی در «تفسیر قرآن» دارد که «امام طبرسی» در «تفسیر مجمع

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۱ ط۲.

۲- رجوع کنید به رجال

(نجاشی) ص۸۳ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۶۶ ط ۲.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص۸۳.

۴- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی) ص۲۰۳ ح۳۵۷.

البیان» از او نقل می کند(۱). و نیز کتابی به نام «نوادر» و کتابی در «زهد» دارد. کتاب «رساله الحقوق» را او از «امام زین العابدین علیه السلام» روایت کرده است.(۲) «دعای سحر ماه رمضان» آنحضرت را نیز او نقل نموده که از خورشید و ماه درخشندگیش بیشتر است.

وی از «انس» و «شعبی» نقل روایت نموده، و از طرفی «وکیع»، «ابونعیم»، و عدّه ای دیگر از این طبقه- چه از شیعه و چه دیگران- از او نقل حدیث نموده اند.(۳)

قهرمانان علمی دیگری وجود دارند که به خدمت امام سجّاد علیه السلام مشرّف نشده اند ولی محضر امام باقر و امام صادق (علیهما السّلام) را درک کرده اند.

از این جمعیّتند: «ابوالقاسم برید بن معاویه عجلی»، «ابو بصیر لیث بن مراد بختری مرادی»، «ابو الحسن زراره بن اعین»، «ابو جعفر

*****

۱- به تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه (قُل لاـ اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلاّـ المَوَدَّهَ فی القُربی) در سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ مراجعه فرمایید، می یابید که از تفسیر ابوحمزه نقل می کند.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸۳- ۸۴ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۶۶ ط ۲.

۳- «ذهبی» در میزان الاعتدال- ج۱ ص۳۶۳- وی را از کسانی شمرده که ترمذی به روایاتش استدلال می کند، زیرا در مقابل نام وی، رمز ترمذی را گذارده است. علاوه، رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب بدء الخلق باب صفه النبی ج۴ ص۱۶۷ و سنن (ابی داود) ج۴ ص۲۳۷ ح۴۷۴۶.

محمد بن مسلم بن رباح کوفی طائفی ثقفی»... و گروهی

دیگر از اعلام و نشانه های هدایت و چراغهای تاریکی، که مقام، گنجایش استقضاء آنها را ندارد.(۱)

ولی این چهار نفر، به آنچنان مرتبه ای نائل شده اند، به پیمانه پری دست یافته اند، و به مقام بلندی رسیده اند که «امام صادق علیه السلام» هنگامی که آنان را یاد کرد، درباره شان فرمود:

(هؤُلاءِ اُمَناءُ اللهِ عَلی حَلالِهِ وَ حَرامِهِ» (اینان امینان خداوند بر حلال و حرامش هستند.»(۱)

و نیز فرمود: «ما اَجِدُ اَحَداً اَحیی ذِکرَنا اِلّا زُرارَهَ، وَ اَبُو بَصیر لَیث، وَ مُحَمّدَ بنَ مُسلِم، وَ بُرَید، وَلَو لا هؤُلاءِ ما کانَ اَحَدٌ یَستَنبِطُ هذا.»

(من احدی را نیافتم که یاد ما را زنده بدارد جز «زراره»، «ابو بصیر لیث»، «محمد بن مسلم»، و «بُرَید». و اگر اینها نبودند، احکام را کسی «استنباط» نمی کرد.)

سپس درباره آنان فرمود: «هؤُلاءِ حُفّاظُ الدّینِ، وَ اُمَناءُ اَبی عَلی حَلالِ اللهِ وَ حَرامِهِ، وَهُمُ السّابِقُونَ اِلَینا فِی الدُّنیا والسّابِقُونَ اِلَینا فِی الآخره».

(اینان، حافظان دین، امینان پدرم بر حلال و حرام خدا، و سبقت جویان به ما در

*****

۱- رجوع کنید به رجال (برقی) ص۹-۱۸ ط ایران و رجال (شیخ طوسی) ص۱۰۲-۳۴۲.

۲- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی) ص ۱۷۰ ح۲۸۶.

{صفحه۴۰۴}

دنیا و سبقت گیرندگان به سوی ما در آخرت هستند.)(۱)

باز «امام علیه السلام» فرمود: «خاشعان را به بهشت بشارت ده!» سپس نام این چهار نفر را برد.(۲)

و در سخنی طولانی، که آنان را در آن یاد نمود، فرمود: «پدرم آنها را در حلال و حرام خدا امین می شمرد؛ آنها ظرف دانشش بودند، و همینگونه امروز، آنها رازداران من هستند. آنها اصحاب راستین پدرم، و ستارگان درخشنده در میان شیعیان من،

هم در حال زنـدگی و هم پس از مرگ می باشـند. به وسیله اینان، خداوند هر بدعتی را برملا می کند و از بین می برد. اینان، نقشه هـای باطـل کـاران را از این دین، برطرف و نقش برآب می کننـد، و تفسـیر و تأویـل کسانی را که درباره امامان غُلو می کنند، از بین می برند.»(۳)

... و سـخنان پر ارج دیگری از این «امـام علیه السـلام» درباره این افراد، که فضل، کرامت و ولایت آنها را ثابت می سازد... که عبارتی گنجایش بیان آنها را ندارد.

در ایّام حیات «امام صادق علیه السلام» آنقدر «عِلم» منتشر شد که بالاتر از آن تصوّر نمی رفت؛ و شیعیان پدرش از تمام اماکن به سرعت به او روی آوردند؛ آنحضرت نیز با آغوش باز از آنان استقبال کرد؛ و با آنان مأنوس

*****

۱- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی) ص۱۳۶ ح۲۱۹.

۲- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی) ص ۱۷۰ ح۲۸۶.

۳- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال= رجال (کشی) ص ۱۳۷ ح ۲۲۰.

{صفحه۴۰۵}

گردید؛ و از هیچ تلاشی در آگاه ساختن آنان خودداری نکرد؛ و ذرّه ای از امکانات خویش، در راه آشنائیها از اسرار علوم، از آنان دریغ نفرمود؛ «اسرار علوم»، «دقیق و ریزه کاریهای حکمت» و «حقایق امور» را تعلیمشان داد.

«ابوالفتح شهرسـتانی» در کتاب خود «المِلل والنِحل»- در آنجا که از «امام صادق علیه السـلام» نام می برد- به این معنی اعتراف کرده، گفته است:

«او دارای علوم فراوان در دین، ادب کاملی در حکمت، زهدی بالغ در دنیا، و ورع تامّی در برابر شهوات بود.» سپس اضافه می کند: «او مدّتی در مدینه، شیعیان منسوب به خود

را از «علوم» بهره مند می ساخت و بر دوستانش باران اسرار و رموز علوم می بارید.»(۱)

جمع زیادی و گروه کثیری از «اصحاب امام صادق علیه السلام» مقام علم و عمل خود را به آنچنان مرحله ای از بروز رسانیدند که خود، جزو پیشوایان هدایت، چراغهای تاریکی، دریاهای دانش، و ستارگان روشنی بخش و رهنما قرار گرفتند.

از این عدّه، آنها که نام و شرح حالشان در «کتابهای تَراجِم و رجال» آمده، «چهار هزار» به شمار می آیند. اینان از اهل «عراق»، «حجاز»، «فارس» و «سوریه» می باشند، و دارای مصنَّفات و کتابهائی هستند که در نزد «شیعه» معروف و مشهور است و «اصول اربعمأه» از میان نوشته

*****

۱- رجوع کنید به الملل والنحل (شهرستانی) ج۱ ص۱۶۶ ط دارالمعرفه بیروت.

{صفحه۴۰۶}

های همین افراد، برگزیده شده است.

«اصول اربعمأه» چهارصد کتاب است که چهارصد نفر از اصحاب و شاگردان آن حضرت نوشته اند. در آنها «فتاوای امام صادق علیه السلام» آمده است و «مَدار علم و عمل» پس از آنحضرت قرار گرفته است. سپس گروهی از اَعلام امّت، و وکلای ائمّه، آنها را تلخیص نموده، و در کتابهای خاصّی یکجا گرد آوردند، تا بر طالبان آسان شود و زودتر به خواسته های خود برسند. از میان این کتابهای جمع آوری شده «کُتُب اربعه» بهترین است که از صدر اوّل... تا هم اکنون، «مرجع و مدرک شیعه اثنا عشری در اصول دین و فروع آن» بوده است.

«کُتُب اربعه» عبارتند از: «کافی»، «تهذیب»، «استبصار» و «من لا یحضره الفقیه»(۱). این کتابها «مُتواتر» هستند و «صحّت مضامین» آنها (که از این نویسندگان بوده و دست تحریف در آنها دخالت نداشته) قطعی است.

از این

میان، کتابی «کافی» از بقیّه قدیمی تر، با عظمت تر، احسن و متقن تر است. در این کتاب، ۱۶۱۹۹ حدیث، موجود است. یعنی، بیش از «صحاح ستّه» (کتابهای ششگانه اهل تسنّن) حدیث دارد-

*****

۱- کتب اربعه عبارتند از: ۱- «الکافی» از ثقه الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ ه_) در ۸ جلد (الاصول والفروع والروضه). ۲- «من لا یحضره الفقیه» از شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه_) در ۴ جلد، ۳- «تهذیب الاحکام» از شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه_) در ۱۰ جلد، ۴- «الاستبصار» از شیخ طوسی نیز در ۴ جلد.

{صفحه۴۰۷}

چنانکه مرحوم شهید در کتاب «ذِکری»(۱) و عدّه ای دیگر از اعلام، تصریح نموده اند.

«هشام بن حکم»- از اصحاب «امام صادق علیه السلام» و «امام کاظم علیه السلام»- کتابهای فراوانی نوشته که ۲۹ کتابش معروف است. این ۲۹ کتاب را اصحاب م،ا با «سند»، از خود وی نقل کرده اند.(۲)

کتابهای «هشام بن حکم» کتابهائی بس مفید و در روشنی بیان و درخشندگی استدلالاتش تلألؤ خاصّی دارد. این کتابها درباره اصول و فروع دین، در توحید و فلسفه عقلی و ردّ بر تمام زنادقه، مُلحدان، طبیعی مسلکها، معتقدان به قضا و قدر، جبریها، غُلو کنندگان درباره «علی علیه السلام و اهلبیت»، ردّ بر خوارج و ناصبیها، ردّ بر منکران «وصایت علی علیه السلام و ائمّه پس از او»، و در ردّ بر مبارزه کنندگان با آنحضرت- یعنی کسانی که قائل به جواز تقدّم «مفضول» بر «فاضل» هستند- و غیر از این گروهها، بحث و استدلال و تحقیق می کند.

«هشام» در میان مردم «قرنِ دوّم» در «علم کلام»، «حکمت الهی»، و سائر «علوم» و «فنون» پیشگام بوده است. او

از کسانی است که «علم کلام» در مورد «امامت» را شکافت و «حقیقت» درون آن را آشکار

*****

۱- رجوع کنید به الذکری (شهید اوّل) ص ۶ ط ایران.

۲- رجـوع کنیـد بـه رجال (نجاشـی) ص۳۰۴، الفهرست (شـیخ طوسی) ص۲۰۴ و مختصـرالکلام فی مـؤلّفی الشـیعه من صدرالاسلام (علّامه سیّد شرف الدین موسوی عاملی).

{صفحه۴۰۸}

نموده، و «مذهب» را با دقّت و نظر و تفکّر، مهذّب ساخت.(۱)

او از «امام صادق» و «امام کاظم» (علیهما السّلام) حدیث نقل می کند و در پیشگاه آنان مقام و منزلتی داشته که در توصیف نمی گنجد. وی از ناحیه آنها طوری ستوده شده که ارزش و قدرش را در «مَلأ اَعلی» بالا می برد.

او در آغـاز از «جهمیّه» (یکی از فرقه هـای گمراه) بود ولی در ملاقـات با «امام صادق علیه السـلام» هـدایت یافت و به او ملحق گردید. وی پس از آنحضرت به «امام کاظم علیه السلام» پیوست و بر همه اصحاب این دو بزرگوار، فائق آمد.

در عصـر «امام کاظم»، «امام رضا»، «امام جواد»، «امام هادی» و «امام عسـکری» (علیهم السّلام) تألیفات بسیار و کتابهای فراوانی نوشته شد. و راویانی که از آنها مستقلاً و یا از شاگردان آنها روایت می کردند در شهرها منتشر شدند؛ بازوی توانای اجتهاد را آنچنان در تحقیق گرفتنـد که آن را خسـته نمودنـد؛ دامن تلاش و رنـج و جدیّت را به کمر زدند؛ در دریای علوم فرو رفتند؛ و در اعماق اسرار آن به غوّاصی پرداختند؛ مسائل آن را احصاء نموده، و حقائق آن را از نادرستیها جدا

*****

۱- رجوع کنیـد به هشام بن الحکم (شـیخ عبـدالله نعمه)، فلاسـفه الشیعه (شـیخ عبدالله نعمه) ص۵۶۲ ط بیروت، اختیـار معرفه الرجال=

رجال (کشی) ص۲۵۵- ۲۸۰ والامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج۳ ص۷۹ -۱۱۰.

{صفحه۴۰۹}

ساختند؛ در تدوین مباحث و فنون مختلف از هیچ کوششی باز نایستادند؛ و در جمع آوری معارف پرکنده از به کار انداختن هیچ امکانی دریغ ننمودند.

«محقّق»- که خدا مقاش را بالا برد!- در کتاب «معتبر» می گوید: «در میان شاگردان «امام جواد علیه السلام» فضلائی وجود داشته اند همچون «حسین بن سعید»، برادرش «حسن»، «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی»، «احمد بن محمد بن خالد برقی»، «شاذان»، «ابوالفضل العمی»، «ایّوب بن نوح»، «احمد بن محمد بن عیسی» و غیر از اینها که تعداد و شمارش آنها به طول می انجامد.»

«محقّق» اضافه می کند: «کتابهای آنها- که تا هم اکنون بین ما رواج دارد- دلالت بر علم و دانش فراوان آنها می کند.»(۱)

کافی است بدانی که «کتابهای برقی» از «یکصد کتاب» متجاوز است.(۲) «بزنطی» کتاب بزرگی دارد که به «جامع بزنطی» معروف است. و «حسین بن سعید ۳۰ کتاب نوشته است.»(۳)

امکان ندارد در اینجا تمام آنچه شاگردان این «امامان علیه السلام»- که از فرزندان «امام صادق علیه السلام» هستند- تألیف کرده اند، اِحصاء کرد. لذا، شمارا به کتابهای «تَراجم» (شرح حال راویان) و «فهرست»ها ارجاع می

*****

۱- رجوع کنید به المعتبر (محقّق حلّی) ص۵ ط ایران، رجال (برقی) ص۵۵ ط ایران و رجال (شیخ طوسی) ص ۳۹۷.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص۵۵- ۵۶ والفهرست (شیخ طوسی) ص۴۴- ۴۶ ط ۲.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص۴۳ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۸۳.

{صفحه ۴۱۰}

دهم(۱). لطفاً در آن کتابها، برای آگاهی بیشتر، به شرح حال این افراد، مراجعه فرمایید:

«محمد بن سنان»، «علی بن مهزیار»، «حسن بن محبوب»،

«حسن بن محمّد بن سماعه»، «صفوان بن یحیی»، «علی بن یقطین»، «علی بن فضال»، «عبدالرحمان بن نجران»، «فضل بن شاذان»- که دارای «۲۰۰ کتاب» است(۲)-، «محمد بن مسعود عیاشی»- که بیش از «۲۰۰ تألیف» دارد(۳)-، «محمد بن ابی عمیر»، «احمد بن محمد بن عیسی»،- که خود، از ۱۰۰ نفر از اصحاب «امام صادق علیه السلام» نقل روایت می کند(۴)، «محمد بن علی بن محبوب»، «طلحه بن طلحه بن زید»، «عمّار بن موسی ساباطی»، «علی بن نعمان»، «حسین بن عبدالله»، «احمد بن عبدالله بن مهران- که به «ابن خانه» معروف است-، «صدقه بن منذر قمی»، «عبیدالله بن علی حلبی» - که کتاب خویش را به «امام صادق علیه السلام» عرضه داشت و «امام» آن را «صحیح» دانست و به نیکی یاد نمود

*****

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب) والفهرست (منتجب الدین).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص۲۱۷، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۵۰ و معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص ۹۰.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۲۸۴، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۶۳-۱۶۵ و معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص ۹۹ ط۲.

۴- رجوع کنید به الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۶۸.

{صفحه۴۱۱}

و فرمود: «آیا برای اینان (اهل تسنّن) مثل این، کتاب می بینی؟!(۱)-، «ابو عمرو طبیب»، «عبدالله بن سعید»- که کتاب خویش را به «امام رضا علیه السلام» عرضه نمود- و «یونس بن عبدالرحمن» که او نیز کتاب خویش را بر «امام حسن عسکری علیه السلام» عرضه داشت.(۲)

کسی که در شرح حال پیشینیان «شیعه» تتبع کند؛

اصحاب هرکدام از «ائمّه نهگانه از اولاد حسین علیه السلام» را بررسی نماید؛

تألیفات آنها در همان «عصر

ائمّه» را احصاء نماید؛

وضع کسانی که این کتابها را از آنها روایت کرده اند مورد مطالعه قرار دهد- یعنی، وضع همانها که «حامل احادیث آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم» در مورد «اصول» و «فروع» بودند، که هزاران نفرند؛

سپس به جمع آوری و دقّت در شرح حال حاملان این علوم در هر طبقه بپردازد- که این علوم را از هر طبقه دیگر و دست به دست از «زمان ائمّه معصومین علیه السلام»... تا به امروز گرفته اند؛

برای او «قطع» حاصل می شود که:

مذهب ائمّه اهلبیت علیه السلام «متواتر» است.

*****

۱- رجوع کنید به الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۳۲ و رجال (نجاشی) ص ۱۶۰.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۳۱۲.

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهتَدی لَو لا اَن هَدانَا اللهُ.

{صفحه۴۱۲}

و تردید نمی کند که: فروع و اصول و آنچه ما به آن معتقدیم، از خاندان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گرفته شده است.

و این «حقیقت» را جز شخص مُعاند، لجوج، و کسی که نمی خواهد «حق» را بپذیرد، و یا شخص جاهل کودن، انکار نمی کند.

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهتَدی لَو لا اَن هَدانَا اللهُ.

{صفحه۴۱۳}

حق جو

۱- گواهی می دهم که «شیعیان» بر همان راهی هستند که «ائمّه آل رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم» بوده اند.

۱- گواهی می دهم که «شیعیان»، در فروع دین، و اصول آن، بر همان راه و طریقی هستند که «ائمّه آل رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم» بوده اند.

به راستی که این امر را واضح، و به خوبی، آن را آشکار ساختید، و آنچه در درون آن مخفی بود ظاهر نمودید.

بنابراین، شکّ و تردید در آن، هلاک، و تشکیک و ایجاد شبهه

در آن، خود گمراهی مَحض است.

من سخنان شما را- با دقّت- بررسی کردم، و سخت در جستجوی پیدا کردن ایرادات آن برآمدم، ولی سراسر آن مرا در اعجاب و شگفتی وصف ناکردنی قرار داد.

من، از سرچشمه و منشأ این هوای لطیف و پاکیزه پی جوئی کردم، نسیم قدسی آن، با آن بوی مشگینش که همه جا را فرا گرفته بود، مرا زنده

{صفحه۴۱۴}

۲- پس از این بحث و بررسی، «حق» را یافتم و به «فلاح و رستگاری» رسیدم.

ساخت.

۲- من پیش از آنکه با شما ارتباط پیدا کنم، درباره «شیعه»، در اشتباه بودم، و این «اشتباه» به خاطر اخبار نادرستی بود که از «اراجیف گویان» شنیده بودم؛

امّا، هنگامی که خداوند «توفیق ملاقات» با شما را عطا کرد، به «پرچم هدایت» دست یافتم و چراغ روشنی بخش تاریکی را پیدا نمودم. و پس از بحث با شما، «حق» را یافتم، به «فلاح و رستگاری» رسیدم و بر خواسته های خویش پیروز شدم. چه نعمت بزرگی خداوند در اثر این ملاقات، به من عنایت کرد!! و چه محبّت و نعمت نیکی و گرانبهائی شما در اختیار من قرار دادید!!

اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ

{صفحه۴۱۵}

حق شناس

خداوند را به خاطر هدایتی که به سوی دینش فرموده، می ستایم.

خداوند را به خاطر هدایتی که به سوی دینش فرموده، می ستایم. و به خاطر «توفیق» در راه آشنائی با طریقی که به سوی آن فراخوانده است، ستایش می کنم.

وَالحَمدُلِلّهِ اَوَّلاً وَ آخِراً

وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَسَلَّم

{صفحه۴۱۶}

فرازی از وصیّتنامه الهی- سیاسی حضرت امام خمینی (قدّس سرّه الشریف)

ما مفتخریم، و ملّت عزیز سر تا پا «متعهّد به اسلام و قرآن» مفتخر است، که پیرو مذهبی است که می خواهد «حقایق قرآنی» که سراسر آن از «وحدت بین مسلمین» بلکه بشریت دَم می زند، از مقبره ها و گورستانها نجات داده و به عنوان «بزرگترین نسخه نجات دهنده بشر» از جمیع قیودی که برپای و دست و قلب و عقل او پیچیده است و او را به سوی فنا و نیستی و بردگی و بندگی طاغوتیان می کشاند، نجات دهد.

و ما مفتخریم، که پیرو مذهبی هستیم که «رسول خدا» مؤسّس آن به أمر خداوند تعالی بوده و «امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب»

این بنده رها شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگیها است.

ما مفتخریم، که کتاب «نهج البلاغه» که بعد از «قرآن» بزرگترین دستور زندگی مادّی و معنوی و بالاترین کتاب رهائی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از «امام معصوم ما» است.

ما مفتخریم، که «ائمّه معصومین» از «علیّ بن ابی طالب» گرفته تا «منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان» (علیهم آلاف التَّحیّاتِ والسَّلام) که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است، «ائمّه ما» هستند.

ما مفتخریم، که ادعیه حیات بخش که او را «قرآن صاعد» می خوانند از «ائمّه معصومین ما» است. ما به «مناجات شعبانیّه امامان» و «دعای عرفات حسین بن علی (علیهما السّلام) و «صحیفه سجّادیّه) این زبور آل محمّد و «صحیفه فاطمیّه» که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به «زهرای مرضیّه» است، از «ما» است.

ما مفتخریم، که «باقرالعلوم» بالاترین شخصیّت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی، و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم، و ائمّه معصومین (علیهم السَّلام)، مقام او را درک نکرده و نتوانند درک کرد، از «ما» است. و ما مفتخریم، که «مذهب ما جعفری است» که فقه ما که دریای بی پایان است یکی از آثار اوست. و ما مفتخریم به همه «ائمّه معصومین» (علیهم صلوات الله) و متعهّد به پیروی آنانیم.

ما مفتخریم، که «ائمّه معصومین ما» (صلوات الله و سلامه علیهم) در راه تعالی (دین اسلام) و در راه پیاده کردن «قرآن کریم»- که تشکیل «حکومت عدل» یکی از ابعاد آن است- در حبس و تبعید به سر برده و

عاقبت در راه براندازی حکومتهای جائرانه و طاغوتیان زمان خود، «شهید» شدند.

و ما امروز مفتخریم، که می خواهیم «مقاصد قرآن و سنّت» را پیاده کنیم و اقشار مختلفه ملّت ما، در این «راه بزرگ سرنوشت ساز» سر از پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار «راه خدا» می کنند.

{صفحه۴۱۷}

منشورات فارسی

بنیاد معارف اسلامی

۱- آنگاه هدایت شومدکتر محمد تیجانی تونسی

۲- همراه با راستگویاندکتر محمد تیجانی تونسی

۳- از آگاهان بپرسیددکتر محمد تیجانی تونسی

۴- اهل سنّت واقعیدکتر محمد تیجانی تونسی

۵- در جستجوی حقیقتدکتر اسعد وحید القاسم

۶- حقّ جو و حقّ شناس (ترجمه المراجعات)علّامه سید شرف الدین موسوی

۷- پیشینه سیاسی فکری وهّابیتمحمد إبراهیم انصاری

۸- تناسب آیاتآیه الله شیخ محمد هادی معرفت

۹- خاطرات مدرسهسیّد محمد جواد مُهری

۱۰- فریب: کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سیاست بازان

نویسنده بزرگ مصری: صالح الوردانیترجمه سید محمد جواد مهری

۱۱- شمشیر و سیاستنویسنده بزرگ مصری: صالح الوردانی ترجمه سید محمد جواد مهری

۱۲- آیین بندگی و نیایشابن فهد حلّی

۱۳- یک مناظره علمیحجه الاسلام والمسلمین نجمی

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹